

دنیای



۴

۱۳۵۸

نشریهٔ سیاسی و تئوریک
کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

بنیادگذار: دکتر تقی ارانی

پرولترهای جهان متحد شوید

دنیا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی
حزب توده ایران

بنیانگذار: دکتر تقی ارانی
شماره چهارم، سال اول، دوره چهارم
آذر ۱۳۵۸



انتشارات حزب توده ایران

بنیانگذار: دکتر تقی ارانی
تأسیس ۱۳۱۳

زیر نظر شورای نویسندگان
نشریه ماهانه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
شماره چهارم. سال اول، دوره چهارم
آدرس: تهران، خیابان شانزده آذر، شماره ۶۸

در این شماره میخوانید:

| صفحه | |
|------|---|
| ۵ | انقلاب ایران به مرحله عالیتری گام نهاده است |
| | نظام اقتصادی مصوب قانون اساسی و بینشی که حزب ما |
| ۱۹ | از این نظام دارد |
| ۳۸ | مبارزه دهقانان ایران اوج می گیرد |
| ۵۷ | جان گرانبهایی که حسین در راه خلق بر کف نهاد |
| ۶۴ | آتشگون می تپد ستاره ای در سینه |
| ۶۸ | آذر آوجی چشمگیر از مبارزات مردم ایران |
| ۷۵ | ... و آنگاه شاه آمد و ویرانی و خون و مرگ |
| ۷۹ | بروید شاهان را بدار آویزید! |
| ۸۱ | ما و دیدگاههای نو در جنبش چپ ایران |
| ۹۹ | سه شعر |
| ۱۰۱ | نظری به نقاشی معاصر ایران |
| ۱۰۵ | دگرگونی نظام دولتی ضرورتی مبرم و فوریست |
| ۱۲۲ | درمان |
| ۱۲۵ | بحران اعتماد، در جهان امپریالیسم |
| ۱۳۱ | وقتی ناقوسها بصدا در میآیند |
| ۱۳۳ | چین و ببر کاغذیش |
| ۱۳۸ | ... و از بام ستارگان بالا رفت |
| ۱۴۸ | سه شعر |
| ۱۵۰ | ایران، بازار غرب در دو قرن گذشته |
| ۱۶۰ | رویدادهای هنری |
| ۱۶۳ | پرسش و پاسخ |
| ۱۶۷ | بررسی کتاب |
| ۱۷۴ | رویدادهای ایران |
| ۱۷۹ | رویدادهای جهان |

انقلاب ایران به مرحله عالیتری گام نهاده است

ن. کیانوری

★ در چند هفته اخیر، ویادقیقتر بگوئیم، بدنبال چند پیام تاریخی امام خمینی در زمینه مبرمترین مسائل حیاتی انقلاب، جنبش انقلابی میهن ما اوجی تازه و بیسابقه یافته است. مهمترین این پیام ها را میتوان پیام امام به خلق کردستان، پیام امام درباره محتوی خلقی انقلاب ایران (نبرد کوخ نشینان و کاخ نشینان) و بالاخره پیام امام به دانشجویان ودانشآموزان بمناسبت بزرگداشت سالروز ۱۳ آبان دانست.

در پیام به خلق کردستان امام سدیزرگی را که دهها و دهها سال بر سر راه حلال عقلانی وبرادرانه مسئله ملی در کشور ما وجود داشته است شکست وباین موضعگیری تا- ریخی پایه محکمی برای ساختمان بنای نوین برای همزیستی برادرانه خلقهای ایران بنا نهاد و بدینوسیله امکان آن پیدا شد که یکی از کاری ترین و خطرناکترین وسیله- های تخریبی ازدست دشمنان خلق، ضدانقلاب و نفاق افکنان بیرون کشیده شود.

در پیام امام درباره کوخ نشینان و کاخ نشینان امام روی محتوی عمده انقلاب ایران که انقلابی بود خلقی تکیه کرد، انقلابی که نیروی اساسی پیروزی آن فداکاری توده های میلیونی رنجدیدگان ومحرومین جا مع یعنی کارگران و دهقانان وسایر زحمت- کشان شهر و ده بود. در این پیام امام با صراحت همیشگی یکبار دیگر سمت گیری سیاست اقتصادی واجتماعی انقلاب را مشخص کرد و تاکید نمود که باید تمام امکانات اقتصادی ومالی وفرهنگی برای بهبود بنیادی شرایط زندگی کوخ نشینان شهرونده بکار افتد چیزی که دردوران نزدیک به ده ماهه دولت آقای بازرگان بهیچوجه در خط اساسی سمتگیری سیاست اجتماعی دولت قرار نداشته است. درسومین پیام امام یعنی پیام به دانشجویان ودانشآموزان بمناسبت بزرگداشت ۱۳ آبان سمتگیری دقیق وبدون بهام انقلاب ایران در زمینه سیاست خارجی مشخص گردید وهمین روشنی وصراحت، ماننند نیروی عظیمی توده های میلیونی زحمتکشان ومحرومین جامعه را بحرکت درآورد. در این پیام امام که همیشه حتی از سالها پیش از انقلاب امپریالیسم جهان خوار آمریکارا، که سرکرده همه غارتگران جهانست، دشمن شماره یک خلق های محروم ایران وسراسر جهان

میدانست و معرفی میکرد همین توده‌ها را مستقیماً " به تشدید هرچه بیشتر مبارزه علیه این شیطان بزرگ جهانی فراخواند .

ابتکار بسیار ارزشمند دانشجویان پیرو خط امام که جاسوخانه آمریکا را در ایران به تصرف درآوردند و با این عمل خود به فعالیت مرکزی خاتمه دادند که لااقل در دوران ۳۸ سال گذشته، مهمترین مرکز توطئه و خیانت ، اعمال اختناق علیه خلقهای میهن ما بوده است، مانند جرقه‌ای، انبار باروت نفرت و انزجار مردم میهن ما را علیه امپریالیسم جنایتکار آمریکا منفجر ساخت . این جاسوخانه جهان، مرکزی است که در سال ۱۳۲۵ سرکوب فجیع جنبشهای خلقی و میهنی را در کردستان و آذربایجان رهبری کرد و رژیم سفاک محمد رضا را تثبیت نمود و بجان ملت ایران انداخت ، همان مرکزی که در سال ۱۳۳۲، کودتای خائنه شاه و زاهدی را علیه جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران تدارک دید و عملی ساخت و حکومت ملی دکتر مصدق را سرنگون ساخت و با زهم شاه فراری را با ایران بازگرداند و رژیم جنایت بار ۲۵ ساله ساواکی را بر میهن ما مسلط ساخت و به وسیله این رژیم میهن ما را به یکی از مهمترین پایگاههای تجاوز نظامی و غارتگری اقتصادی برای امپریالیستهای غرب به سرکردگی آمریکا مبدل ساخت . این جاسوخانه در حقیقت طی ۲۵ سال دوران آخر حکومت محمد رضا مرکز واقعی قدرت مسلط استعماری در میهن ما بود و همه نقشه‌های جنایتکارانه و غارتگرانه رژیم از آنجا سرچشمه میگرفت . این سمنگیری روشن و قاطع هم درست بود و هم بموقع بود . درست بود از اینجهت که با زتاب خواست پرشور همه نیروهای راستین انقلابی و توده‌های دهها میلیونی محرومان جامعه ما یعنی زحمتکشان شهر و روستا، یعنی همانهایی که با دادن دهها هزار زندانی و کشیدن دهها هزار سال زندانی و تحمل وحشتناکترین شکنجه‌ها ، دادن بیش از ۶۰ هزار کشته و بیش از صد هزار زخمی در تظاهرات و مبارزات تاریخی خیابانی، انقلاب تاریخی میهن ما را به پیروزی رسانیدند، بود، بموقع بود از این جهت که بر اثر روش غیرانقلابی و سازشکارانه دولت مهندس بازرگان در زمینه همه مسائل سیاست داخلی و خارجی خطرات بزرگی روز بروز رشد پیدا میکرد . در سایه این روش غیرانقلابی روز بروز میدان فعالیت ضد انقلاب وسیعتر میگردد و موجودیت انقلاب مورد تهدید قرار میگرفت . وجود دو مرکز اعمال حاکمیت یکی در شورای انقلاب و دیگری در دولت مسئولیت‌ها را لوٹ میکرد . در خود دولت هم، بر اثر مبارزه بین گرایشهای گوناگون، در زمینه سیاست خارجی و داخلی، اختلاف موضعگیری در مورد عمده‌ترین و حیاتی‌ترین مسائل زندگی کشور، وضعی بوجود آمده بود که در مجموع خود دولت آقای بازرگان بصورت ترمز عمده تحول انقلاب در جهت هدفهای اساسی آن درآمده بود .

سمنگیری اساسی دولت مهندس بازرگان پاسخگوی خواستهای مبرم انقلاب نبود .

با وجودیکه در دوران نخست وزیری مهندس بازرگان یک رشته اقدامات مثبت انجام گرفته است ولی در مجموع سیاست غیرانقلابی و سازشکارانه مهندس بازرگان که خود آنرا " سیاست گام بگام " نام نهاده است ، مانند ترمزی، مانع پیشرفت تاثیر جنبش انقلابی ایران، در ایجاد دگرگونیهای ضروری برای تثبیت و تحکیم و گسترش انقلاب بوده است . سیاست دولت مهندس بازرگان، با این تاثیر بطور عمده ترمزکننده اش، موجب شد که یک فرصت طلائی بی سابقه و بدون تردید جبران ناپذیر از دست برود در زمینه سیاست خارجی با وجودیکه امام خمینی و همه نیروهای دهها میلیونی مردم ایران امپریالیسم

آمریکارادشمن شماره یک خود اعلام میکردند و میخواستند که با اقدامات حسورانه ریشه-های تسلط سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی این امپریالیسم جهانخواار از ایران قطع گردد، سیاست دولت درجهت دیگری، درجهت پیدا کردن راه حل سازشکارانه برای کنار آمدن با امپریالیسم آمریکا، عمل میکرد تا جائیکه هرگز نمیتوان بیاد آورد که طی این دوران رئیس دولت امپریالیسم آمریکا را بنام و نشان واقعی اش یعنی امپریالیسم آمریکا دشمن شماره یک خلقهای محروم و ستمدیده ایران نام برده باشند. با وجودی که از روز روشن تربود که امپریالیسم آمریکا هرگز از توطئه برای ترمیم شکست عظیمی که با پیروزی انقلاب ایران برپیکر تسلط جا برانه اش در ایران، در منطقه و در تمام جهان وارد آمده است دست برنخواهد داشت و با بکار انداختن همه نیروی جهانی خود خواهد کوشید، تا با ایجاد توطئه و خرابکاری، فشار اقتصادی و سیاسی و حتی تدارک کودتای خائنه دیگری، انقلاب را با شکست روبرو کند. سیاست دولت مهندس بازرگان درست در جهت مخالف این خطر عمده حرکت میکرد. در سمتگیری سیاسی در دوران ۱۰ ماهه این دولت چه در وزارت خارجه و وزارت دفاع و " شورای تداوم انقلاب " و غیره بدون استثناء این خطر عمده مسکوت گذاشته شد و حتی امکان تهدید از جانب امپریالیسم آمریکا بکلی نفی شد و برعکس کوشش بعمل آمده است که جنبش انقلابی میهن ما را از سمتگیری ضد آمریکائی، ضد صهیونیستی اش منحرف کرده و بسوی یک دشمن خیالی، " کمونیسم بین المللی " و کشورهای سوسیالیستی و ضد امپریالیستی که از انقلاب، همه جانبه پشتیبانی میکردند سوق داده شود. با وجود اصرار هر روزه همه نیروهای ضد امپریالیستی ایران برای لغو قرارداد اسارت و ورژن ۱۹۵۹ ایران و آمریکا این امر صورت نگرفت تا بعد از کنار گذاشته شدن آقای بازرگان و وزیر خارجه ایشان.

برای حل مسئله مبرم ارضی، که یکی از مهمترین مسائل اجتماعی میهن ماست دولت آقای مهندس بازرگان نه تنها کوچکترین گام مثبتی برنداشت بلکه با برگزیدن یک بزرگ زمیندار وابسته، مانند ایزدی بررأس وزارت کشاورزی و پشتیبانی کردن از سیاست ضد ملی و ضد دهقانی او تا آخرین لحظه، موجبات تشدید ناخرسندی عمیقی در میان توده های میلیونی دهقانان بی زمین و کم زمین و سایر محرومان روستا فراهم گردید و از این راه میدان بزرگی برای فعالیت خرابکارانه ضد انقلاب بوجود آمد.

در زمینه بازسازی اقتصاد کشور دولت آقای بازرگان که ماهیتا " و بطور عمده نماینده بورژوازی لیبرال ایران بود با سمتگیری نادرست خود هیچگونه موفقیت چشمگیری در حل مشکلات بازسازی بدست نیاورد. دولت میلیاردها تومان از بودجه دولتی را به سرمایه داران وام داد بدون اینکه مصرف این وام هنگفت را تحت کنترل خود درآورد. در نتیجه بخش عمده این وامها بصورت ارز برای باصلاح خرید لوازم بیدکی مواد اولیه به حساب سرمایه داران به کشورهای امپریالیستی منتقل گردید و در مقابل آن چیزی بایران بازنگشت.

مسئله ملی کردن بانکها و صنایع و موسسات اقتصادی متعلق به جنایتکاران رژیم سرنگون شده و سرمایه داران وابسته به امپریالیستها که از مبرمترین تصمیمات دولت انقلابی بود، آنقدر بدرازا کشیده شد تا این غارتگران امکان یافتند با میلیاردها دلار ارز از ایران فرار کنند و بانکها و موسسات صنعتی و تجارتي خود را با میلیاردها تومان قرض به بانک مرکزی و بانکهای امپریالیستی برای ملت ایران بجا گذارند.

در زمینه بهبود زندگی توده‌های میلیونی زحمتکشان شهر و ده ، باید گفت که ، با وجود فریاد روزافزون این محرومان و با وجود تاکید مکرر و مداوم امام خمینی، نه تنها گام چشمگیری برداشته نشد بلکه برعکس با کوتاهی و بی عملی در مقابل سیل خانمانسوز تورم که تا حد زیادی محصول سیاست نادرست اقتصادی دولت ولج‌ام گسیختگی بدون کنترل سرمایه‌داران آزمند است فشار بر زحمتکشان و محرومان جامعه هر روز سنگین تر و طاقت فرسا تر گردید .

اتفاقی نبود که مهندس بازرگان برای همین سرمایه‌داران اشک میریخت و کارگران و زحمتکشان را که گویا خواستهای " بی انصافانه‌ای" مطرح مینمودند مورد عتاب قرار میداد .

در زمینه حل مشکل محرومیت‌های ملی که از همان روزهای اول انقلاب بصورت یکی از مسائل مهم اجتماعی مطرح گردید ، دولت آقای بازرگان نه تنها گام موثری برنداشت بلکه با خودداری لجوجانه از اقدام برای حل این مشکل و با اتخاذ تصمیماتی در جهت تشدید بحران امکان داد که ضدانقلاب بدست عوامل خود، هم در کردستان و هم در دستگاه ارتشی و دولتی، این مسئله را بصورت مشکلی " غیرقابل حل " درآورد و در کردستان و خوزستان و بلوچستان و ترکمن صحرا میدان را برای تاخت و تاز خود و تحریکات حادثه جویان چپگرا و چپ‌نما آماده سازد و آتش جنگ برادرکشی را برافروزد ، و خلقهای ایران ، نیروهای میهن پرست را ، رودر روی هم قرار دهد و بجان هم بیاندازد .

میدان دیگری که در آن دولت مهندس بازرگان نقش ترمز کننده‌اش را بطور بارزی نشان داد همین عرصه پاکسازی دستگاه‌های دولتی از عناصر سرسپرده به‌رژیم ، از عناصر فاسد ، از ساواکیها و از عناصر فعال ضدانقلابی بود . با استثنای عده‌ای که خود فرار کردند ، و مهره‌های خیلی سرشناس که نگهداشتن از آن غیرممکن بود دولت بازرگان دستگاه دولتی طاغوتی محمدرضا و ساواک را دست نخورده نگهداشت - البته مهر هاشمی - جا بجا شدند ، و با تغییر قیافه ، برخی با گذاشتن ریش و بدست گرفتن تسبیح ، چرخهای مهم را در دست خود نگهداشتند - چند نمونه بارز از این انتخابات جدید دولت مهندس بازرگان عبارتند از : برگزیدن نزیه برای یکی از عمده‌ترین و حساسترین شریانهای زندگی میهن ما ، یعنی شرکت ملی نفت ایران ، انتخاب " جاسوسانی مانند مقدم‌مراغ‌ای که لااقل وابستگی و نزدیکی سیاسی و مرا میث به دکتر علی امینی جاسوس نشان‌دارا مپریالیسیم آمر - یکا شناخته شده بود ، برگزیدن کسی مانند ایزدی برای وزارت کشاورزی یعنی یکی از حساسترین بخشهای اقتصادی که سرنوشت و زندگی ۶۰ درصد از مردم ایران را در دست داشت ، و از راه این افراد جا بجا کردن و گماشتن عناصری مانند نیک خلق و دههانیک خلق دیگر که هنوز چهره ضدانقلابی شان از زیر ریش تازه روئیده‌شان بیرون نیامده است ، اینها که اشاره وار بر شمردیم سمتگیری اساسی سیاست دولت مهندس بازرگان و جریان‌های راکه این دولت نماینده اش بود نشان میدهد .

سیاست گام بگام مهندس بازرگان عقیده به پاکسازی دستگاه دولتی از عوامل رژیم سرنگون شده نداشت . تا آنجا که بالاخره خود مهندس بازرگان صریحا " اعتراف کرد که خیال میکرد این دستگاه همانطور که به رژیم گذشته خدمت کرده انقلاب ایران هم خدمت خواهد کرد . ما می پذیریم که شخص مهندس بازرگان در این اظهار خود صادق بوده است ولی این صداقت ، این اعتماد به دستگاه پوسیده رژیم جنایتکار غارتگر ، فاسدگذشته

ناشی از سازه بینی نیست ، ناشی از موضعگیری طبقاتی است ، ناشی از بی اعتمادی به محتوی خلقی انقلاب ایران و ضرورت تحول ریشه‌ای و بنیادی در همه زمینه‌ها و برای تثبیت و تحکیم و گسترش این انقلاب است .

اهمیت پاکسازی در فرماندهی ارتش از سند مهم کشف شده در جاسوسخانه دیده می‌شود سازمان سیاسی آمریکا و پنتاگون افسران ارتش ایران را از سرگرد به بالا جزء نیروی ذخیره بالقوه خود بحساب می‌گذارد . و توصیه می‌کند که حتما " به فرزندان و بستگان آنها که خواستار مسافرت به آمریکا هستند ویزای مرجح بدهند .

ما عقیده نداریم که همه افسران ایرانی از سرگرد به بالا بالقوه ذخیره ضد انقلاب هستند ولی بدون تردید این ارزیابی وزارت دفاع آمریکا بر پایه شناخت واقعیتی است که طی ۲۵ سال حکومت بر این ارتش و " تربیت " تقریبا " تمام کادر فرماندهی بالاتر از سروان این ارتش ، بدست آورده ، برای آن اینقدر اهمیت قائل است .

با رشد مشکلات و خطرات برای انقلاب در همه این زمینه‌ها سیاست دولت مهندس بازرگان و جریان‌های سیاسی که از آن پشتیبانی می‌کردند هر روز بیشتر در جهت موضعگیری های ترمزکننده گام برمیداشت . نمونه‌های آن کاملاً " چشمگیر است .

در زمینه سیاست خارجی هر قدر توطئه‌های امپریالیسم آمریکا علیه ایران شدت پیدا می‌کرد تلاش سازشکارانه دولت برای کنار آمدن با این امپریالیسم بیشتر می‌شد تا آنجا که دیدار مهندس بازرگان و دکتر یزدی و دکتر چمران در الجزیره با برژینسکی انجام گرفت . " دیدار " و مذاکره با همان کسی که طراح و گرداننده همه توطئه‌های ضد انقلاب بوده ، همه جنایات شاه را در چند سال اخیر هدایت کرده و با تمام نیرو در صدد تدارک توطئه‌های جدید برای درهم شکستن انقلاب میهن ما بوده است ، " دیدار " پس از آنکه امپریالیسم آمریکا ابتدا بختیار را از ایران فرار داد و با تعزیه‌گردانی او بدست‌گیری امپریالیسم انگلیس مرکز توطئه‌های علیه انقلاب ایران در لندن و پاریس ایجاد کرد و پس از آنکه عکس‌العملی از طرف دولت ایران ندید ، بر آن شد که با دعوت محمد رضا به آمریکا ، مرکز ضد انقلاب را در آمریکا سروصورت دهد .

" دیدار " پس از تدارک تبلیغاتی برای کوچک کردن و بی اهمیت جلوه دادن این اقدام ضد انقلابی امپریالیسم آمریکا .

امپریالیسم آمریکا محمدرضا را به آمریکا میبرد برای آنکه با این عمل خود سیلی بصورت انقلاب ایران بزند و به همه مرتجعین جهان ، محمدرضا‌های دیگر در دیگر کشورهای دنیای سوم اطمینان دهد که آمریکا دست نشانده‌گان خود را هر اندازه هم که منفور خلقهای خود باشند فراموش نمی‌کند و از جنایات آنان بدون پرده پشتیبانی خواهد کرد ، ولی عکس‌العمل دولت مهندس بازرگان اینست که :

" با اعلام تصمیم آمریکا در مورد اجازه دادن به شاه مخلوع برای ورود به آمریکا که بعنوان یک " اقدام انسانی " جهت معالجه سرطان مطرح شد ... درباره این قضیه به آنها هشدار دادیم که پناه دادن شاه مخلوع ممکنست نتایج ناخوشانید و عواقب پیش - بینی نشده‌ای در روابط بین دو کشور بوجود آورد و آنها در این مورد اطمینان ندادند که ... از این حیث هیچ جای نگرانی نخواهد بود . چون معالجه بیماری شاه یک حرکت انسانی است و نه سیاسی ! (از اظهارات دکتر یزدی وزیر خارجه ۱۵ آبان ۱۳۵۸ روزنامه باامداد) ما از سفر شاه مخلوع باامداد دیروز اطلاع یافتیم ... ولی چون گفته میشود که

شاه مخلوع برای معالجه بیماری صعب‌العلاجی به نیویورک رفته است، بنابراین — وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران از مقامات مسئول آمریکائی این تعهد را گرفته است که شاه و فرح در مدت اقامتشان در آمریکا اقدام به انجام هیچگونه عمل سیاسی نکنند..."

تکرار میکنیم: وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران از مقامات مسئول آمریکائی این تعهد را گرفته است که شاه و فرح در مدت اقامتشان در آمریکا اقدام به انجام هیچگونه عمل سیاسی نکنند... (فردای اشغال جاسوسخانه آمریکا)
 با اینگونه داروهای مخدر و خواب‌آور کوشیده‌میشد از انفجار خشم و نفرت مردم ایران علیه امپریالیسم آمریکا جلوگیری بعمل آید.
چقدر محتوی این موضعگیری شبیه آن نطق تاریخی است که گفت‌ای کورش! آسوده بخواب ما بیداریم.

جنبش انقلابی راه "خود را مشخص کرد."

خوشبختانه کاریا که دولت مهندس بازرگان که " نماینده رسمی انقلاب ایران است نکرد: آنچه را که علیرغم سازشکاری دولت مهندس بازرگان، همه مبارزان ضدا امپریالیسم " خواستار شده بودند امام خمینی و به پیروی از او دانشجویان جوان پیرو خط امام و همگام با آنان همه مردم انقلابی شهر و روستا در ایران انجام دادند. با این عکس‌العمل چنان سیلی دردناکی به صورت زشت امپریالیسم آمریکا زده شد که بدون شک با این زودبیاها فراموش نخواهد شد. با این ترتیب جنبش انقلابی اصیل ایران به رهبری امام خمینی علیرغم همه سازشکاری های بورژوازی لیبرال و همه توطئه‌های هوا داران — نزدیکی و سازش با امپریالیسم آمریکا راه خود را پیدا کرد و باین عمل انقلابی قاطعانه سمتگیری اصیل انقلاب را مشخص ساخت و با این عمل چهره همه سازشکاران و " یاران " نیمه راه را عزیزان ساخت. همین پدیده در سایر زمینه‌های سیاست داخلی و اجتماعی بطور چشمگیری بوجود آمد و ما شاهد رشد و گسترش آن هستیم. با وجودیکه ظواهر اینطور نشان میداد که سیاست امام در مورد دولت مهندس بازرگان بر آنست که این دولت تا انتخابات مجلس شورای ملی و رئیس‌جمهور بکار خود ادامه دهد معذالک نتایج منفی سیاست " گام بگام " دولت مهندس بازرگان چنان شدت گرفت که برکنار کردنش غیر قابل اجتناب گردید.

دولت ساقط شد و قدرت اجرایی از طرف امام خمینی به " شورای انقلاب " محول گردید با توصیه‌های اکید برای انجام آن رشته اقدامات اساسی و پایه‌های در همه زمینه‌ها شیکه دولت مهندس بازرگان بنا به ماهیت طبقاتی و سمتگیری سیاسی خود نتوانسته بود کاری انجام دهد.

در زمینه سیاست خارجی به پیروی از رهنمود بدون خدشه و تزلزل ناپذیر امام خمینی سمتگیری بدون ابهام انقلاب، در جهت ریشه‌کن کردن همه وابستگیهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی از امپریالیسم جهان‌نوار آمریکا دشمن شماره یک همه بشریت مترقی و خلقهای محروم پیروز گردید. اکنون دیگر روشن است که هرگونه تلاش برای لوٹ کردن این سمتگیری زیر هرما سکی هم که پوشانده شود، ماهیتش یک تلاش ضدا انقلابی، یک توطئه دشمنانه علیه انقلاب میهن است.

این یک پیروزی تاریخی جنبش انقلابی میهن است. این سمتگیری به عمده‌ترین

محور اتحاد همه نیروهای خلق مبدل شده است. اتحاد علیه بزرگترین دشمن خود یعنی امپریالیسم آمریکا و همه کارگزاران و دستیارانش در دنیا و در ایران، علیه ارتجاع جنایت پیشه و سرسپرده به امپریالیسم علیه همه سازشکاران سودجو که میکوشند انقلاب عظیم میهن ما را در چهارچوب تنگ سوداگری طبقاتی خود محصور نمایند.

مسلم است که این تحول عظیم در زمینه سیاست خارجی نمیتواند در مجموعه مسائل اجتماعی درون کشور بی اثر باشد و بطور مستقل از آنها گسترش یابد. مبارزه پیگیر و قاطع علیه امپریالیسم نمیتواند بدون پیوند با مبارزه پیگیر و قاطع علیه همه نهادهای اجتماعی نظام و وابسته به امپریالیسم دنبال شود. بر همین پایه است که ما شاهد آن هستیم که بموازات این تحول در زمینه سیاست خارجی در زمینه سیاست خارجی در زمینه های گوناگون سیاست داخلی هم عناصر تازه ای از آغاز تحول با محتوای خلقی به تدریج جانشین موضعگیری های سیاست سازشکارانه دولت مهندس بازرگان میشود.

در زمینه حل مسائل ارضی و دهقانی، با استقبال خواست مشروع و حقه میلیونها دهقان بی زمین و کم زمین و بارهنمود امام خمینی شورای انقلاب وعده صریح داده است. وزارت کشاورزی تدارک حل این مشکل مهم اقتصادی و اجتماعی را بر پایه تامین زمین و وسائل کشاورزی برای همه دهقانان از راه مصادره املاک بزرگ متعلق به زمینداران بزرگ و تقسیم آن به دهقانان و یا واگذاری آن به تعاونیهای دهقانی. مردم مبارز ایران خواستار آنند که به این وعده ها هرچه زودتر و هرچه قطعی تر جامه عمل پوشانده شود. در زمینه سیاست اقتصادی هم عناصر تازه ای وارد میدان عمل شده اند.

شورای انقلاب و کمیونهای اقتصادی اش میکوشند برای بیرون آوردن مجموعه اقتصاد تولیدی کشور از بحران رکود که در درجه اول محصول وابستگی آن به اقتصاد غارتگر امپریالیستی و تسلط مناسبات غارتگرانه سرمایه داری وابسته است راه حلها بیابند. کارشناسان اقتصادی شورای انقلاب و دولت تلاش دارند در چهارچوب شناخته های اقتصادی و جهان بینی خویش برای مشکلات عظیم مالی و اقتصادی جامعه ایران راه حل های قابل انطباق با اصول اسلامی بیابند. آنها میکوشند در این چهارچوب برای بهره بهره کشی، توسعه تولیدات اجتماعی، سیاست اعتباراتی دولت، نقش بانکها و بانکداری، در ارتباط با تورم بند ناپذیر در جهت محدود کردن امکانات سودبرداری سرمایه داران و ایجاد شرایط مناسب برای بهبود شرایط زندگی محرومان جامعه قالبهای نوی بوجود آورند.

تا آنجا که این تمایل و گرایش دارای مضمون خلقی در جهت محدود کردن غارتگری سرمایه داری است مورد تأکید کامل همه نیروهای راستین خلق است - ولی نباید از نظر دور داشت که قوانین تکامل اقتصادی بسیار بفرنج و در عین حال بسیار نیرومند هستند و تمام تجربیات تاریخ نشان داده که هرگونه برداشت ذهنی و باکوشش برای تغییر این قوانین و گنجاندن آنها - با کمک اعمال قهر اجرائی - در چهارچوبهای غیر متناسب با ضرورت های قانونمندانانه اقتصادی، منجر به شکست گردیده است. از اینرو است که حزب ما مانند سایر هواداران راستین انقلاب ایران که با مسائل اقتصادی آشنا هستند ضمن پشتیبانی همه جانبه از انگیزه های خلقی کارشناسان شورای انقلاب نمیتوانند نگرانی خود را از غلبه ذهنی گرائی در این زمینه فوق العاده حساس ابراز ندارد. بنظر ما باید از هرگونه تصمیم مبتنی بر "فرضیات آزمایش نشده" پرهیز کرد و تنها با بررسی

عینی و همه جانبه با شرکت کارشناسان اقتصادی همه گرایش‌های راستین انقلابی و خلقی تصمیمات بنیادی را اتخاذ کرد و پیاده نمود.

محتوای طبقاتی تحولات اخیر

از بررسی همه جانبه تحولات اخیر در چهارچوب رشد جنبش انقلابی اینطور میتوان نتیجه گرفت که این تحولات محصول یک برخورد طولانی دوگرایش نیرومند در دوران پس از قیام بهمن ماه، یعنی دوران تثبیت قدرت حاکمه انقلابی است، گرایش بورژوازی لیبرال سازشکار از یکسو و گرایش دموکراسی انقلابی رادیکال متکی به زحمتکشان و اقشار متوسط شهر و روستا از سویی دیگر.

در آغاز اوگیری جنبش انقلابی ایران، در آن دورانی که سمتگیری عمده جنبش فراگیر توده‌های خلق در جهت برانداختن نظام جبار سلطنتی خاندان پهلوی و پایان بخشیدن به تسلط غارتگرانه امپریالیستها بر کشور هر روز بارزتر شکل میگرفت، بورژوازی لیبرال که مقاصد بمراتب محدودتر از این مقاصد جنبش نیرومند توده‌ای داشت و با تمام نیرو میکوشید جنبش ناخوشنودی خلق را در چهارچوب خواستهای محدود خود نگاهدارد. این خواستها که در برنامه جبهه ملی و سازمانهای مشابه با آن مانند نهفت مقامت ملی و نهفت رادیکال ... بازتاب یافته بود در چهارچوب حفظ سلطنت مشروطه و محدود کردن و یا حداکثر جانشین ساختن شاه سابق بوسیله پسرش، محدود ساختن فعالیت سازمان ساواک به سرکوب جنبش انقلابی توده‌ای و برخی تعدیل‌ها در نظام سلطه گروغارتگر امپریالیستها در ایران قرار داشت.

بورژوازی لیبرال که از غارت دهها میلیارد دلار ثروت ملی کشور بدست غارتگران سلطه‌گر امپریالیست و خاندان پهلوی و مثنی دستیارانش و همچنین قشر کوچکی از کلان سرمایه‌داران و زمین‌داران کلان وابسته به ستوه آمده بود و امکانات بهره‌کشی اش در نتیجه این غارتگری - که متکی به نظام استبدادی ساواکی شاه بود - تنگ شده بود، به امید دست یافتن به این منبع عظیم از درآمد ملی، در مبارزه برای برانداختن استبداد سلطنتی و محدود کردن غارتگری امپریالیستی شرکت میکرد. ولی هدفهای خلق به رهبری پیگیر وقاطع و آشتی ناپذیر امام خمینی در این چهارچوب تنگ سودجویانه بورژوازی لیبرال محدود نمیشد. خلق میخواست که تسلط امپریالیسم و در درجه اول تسلط امپریالیسم امریکا از همه شئون زندگی کشور از سیاست و اقتصاد و ارتش و دستگاه دولتی و فرهنگ ایران ریشه کن شود - خلق میخواست که پایه‌های اجتماعی و قانونی نظام استبدادی وابسته سلطنتی درهم شکند و بجای آن نظامی که حامی حقوق مردم زحمتکش باشد برقرار شود. نظامی که در آن شرایط برای پایان دادن به همه محرومیت‌های اجتماعی و ملی تامین گردد. خلق میطلبید که رژیم پلید ساواکی جای خود را به رژیمی که آزادیهای اجتماعی را در همه زمینه‌ها نه تنها برای سرمایه‌داران و زمینداران و روشنفکران وابسته به آن اقشار، بلکه در درجه اول برای خلق یعنی همان نیروی عظیمی که انقلاب را انجام داده و به پیروزی رسانیده است، تامین گردد. بالاخره خلق میطلبید که در نظام اقتصادی کشور تغییرات بنیادی در جهت تامین حقوق حقه زحمتکشان شهر و روستا داده شود، خلق میخواست که اقتصاد ما از وابستگی به اقتصاد غارتگر امپریالیستی رهایی یابد و در جهت خودکفائی و رشد در همه زمینه‌های کشاورزی، صنعتی، آزادانه و مستقیماً "گسترش یابد. اینها بود عمده‌ترین خواستهای توده‌های

دهها میلیونی جامعه ما، یعنی کارگران - دهقانان و سایر زحمتکشان و خرده‌تولید کنندگان کوچک شهر و اکثریت مطلق کارکنان فکری در مدارس، بیمارستانها و کارمندان میهن پرست دولت و همچنین سربازان و درجه‌داران و بخشهای قابل توجهی از افسران که علیرغم سی سال جدائی از خلق و خدمت به رژیم طاغوتی در دوران انقلاب به حبه خلق پیوستند و در راه حفظ منافع خلق و میهن گام گذاشتند. این نیروها در حبه وسیع خلق برای تحقق خواسته‌های یاد شده زیر رهبری امام خمینی که در موضعگیری‌ها و رهنمودهایش این خواسته‌ها را در چهارچوب اسلام انقلابی بازتاب میبخشید متبلور و متشکل گردید. این خواسته‌ها بهیچوجه در چهارچوب خواسته‌های بورژوازی لیبرال نمیگنجد و همان وقت برای آگاهان سیاسی روشن بود که بورژوازی لیبرال "رفیقی نیمه راه" بیش نخواهد بود. بهترین نمونه برای این واقعیت اظهارات دکتر سنجابی دبیرکل "حبه ملی" - سه روزنامه لوموند بعد از حوادث ۱۷ شهریور بود در این مصاحبه دکتر سنجابی خیلی روشن بیان کرد که حبه ملی که هواداری از سلطنت مشروطه جزء برنامه‌اش هست از ترس جنبش مردم در خیابان جرئت نمی‌کند این ماده از برنامه خود را یادآوری کند.

این موضعگیری بروشنی نشان میدهد که "رحمت" حزب ایران و حبه ملی به پشتیبانی از بختیار اتفاقی نبوده و همان ادامه سیاست سازشکارانه پیشین با ارتجاع و امپریالیسم است.

در آستانه انقلاب پس از آنکه بورژوازی لیبرال نتوانست رهبری مطلق جنبش انقلاب را در دست خود گیرد و برای بقاء رژیم طاغوتی وابسته با امپریالیسم در مقابل طوفان عظیم جنبش دیگر کوچکترین امیدی باقی نماند، بورژوازی لیبرال ظاهراً "به جنبش پیوست تا از این راه در رهبری جنبش انقلابی جا بگیرد، مواضع خود را مستحکم سازد و از همین مواضع بکوشد تا انقلاب را در چهارچوب منافع خود محدود و محصور نماید و اگر موفق نشد با ضامن انقلاب کنار آید و علیه انقلاب توطئه نماید. این تغییر در سیاست بورژوازی لیبرال همزمان با مسافرت نمایندگان گروههای سیاسی این جناح یعنی مهندس بازرگان، نزیه، دکتر سنجابی و دیگران به پاریس انجام گرفت. این آقایان - سه پاریس رفتند تا امام خمینی را قانع کنند که سیاست خود را در چهارچوب تمایلات آقایان محصور نماید، از موضعگیری قاطع علیه آمریکا چشم‌پوشد و برای نوعی سازش با رژیم طاغوت بصورت پذیرش "قانون اساسی" موجود موافقت کند، یعنی خلاصه شاه برود، ساواک هم محدود تر شود ولی همه چیز دیگر بجای خود باقی بماند. در مقابل موضعگیری پیگیر و قاطع و انقلابی امام خمینی این تلاشها با شکست روبرو شد. بورژوازی لیبرال ایران ظاهراً "به خط امام خمینی پیوست ولی در عمل همیشه با تمام نیرو در جهت تضعیف موضعگیری قاطع رهبری امام خمینی گام برداشت چه پیش از قیام بهمن در دست و بندهای سازشکارانه اش با ژنرال هویزر و گردانندگان ارتش و چه پس از آن از مواضعی که در دولت و در سازمانهای اجتماعی و سیاسی بدست آورده بود سیاست گروههای سیاسی مانند حزب جمهوری خلق مسلمان، حبه ملی، حزب ایران، نهضت رادیکال، و چند دوجین سازمانهای رنگارنگ چپ‌نمای دیگر همه در این سمتگیری قرار گرفتند.

این پدیده که نمونه‌های شبیه‌صدها بار در دوران انقلابهای قرن گذشته و قرن جاری در سراسر جهان تکرار گردیده است و دیگر بصورت یکی از قانونمندیهای تکامل جنبشهای انقلابی درآمده است. به پایه شناخت همین قانونمندی در گزارش هیئت

اجرائیه حزب مابہ پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی در فروردینماه ۱۳۵۸ این پیش بینی بدقت مورد توجه قرار گرفته است .

روشن است که شرکت طبقات گوناگون خلق در جنبش انقلابی ایران در عین اینکه زیر شعارهای مشترک ملی و دموکراتیک و خلقی گسترش یافته دارای انگیزه های همگون و همانند نیست ...

حال این سؤال پیش می آید که آن یکپارچگی که جنبش انقلابی ایران در جریان سرنگون کردن رژیم از خود نشان داد تا چه وقت ادامه خواهد یافت و موضعگیری افسار و طبقات گوناگون در جریان تحول آینده چگونه خواهد بود؟ ... مسلم است که بورژوازی لیبرال که تا کنون با جنبش همراه بوده میکوشد جنبش را در چهارچوب منافع محدود طبقاتی خود نگهدارد و جنبه های خلقی و مردمی آنرا تضعیف نماید - تجربه همه انقلاب ها نشان داده است که با گسترش جنبش انقلابی در جهت خواسته های طبقات و قشرهای محروم جامعه بورژوازی لیبرال از انقلاب روبرو میگردد و با قیمتهای نبروهای ضد انقلاب سازش میکند و آنرا برای سرکوب جنبش خلقی زحمتکشان بکار میبندد . باید انتظار داشت که در درون جنبش انقلابی میهن ما هم همین پدیده ها رشد کند . حتی پیـشـاز انقلاب سروصدا هائی " حاکی از عدم رضایت این بخش از محتوی مترقی نظریات آیت اله خمینی در زمینه اقتصادی جمهوری دموکراتیک اسلامی به گوش میرسد و این عدم رضایت روز بروز شدت پیدا میکند ."

حوادث ماههای اخیر سیاست دولت مهندس بازرگان ، نقش سازمانهای سیاسی وابسته به بورژوازی لیبرال و نقش ضد انقلابی آنان در توطئه آذربایجان و پشتیبانی بلندگويان محافظ امپریالیستی ، مانند رادیو بی بی سی و صدای آمریکا از اقدامات آنان به دقت چشمگیری درستی پیش بینی حزب ما را مورد تأیید قرار دادند .

تصادفی نیست که توطئه ضد انقلابی تبریز به دعوت حزب جمهوری خلق مسلمان ، حزب ایران انجام میگردد و با اصطلاح " سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان " که سرنخ همه تحریکات ضد انقلابی در کردستان را در دست دارد آنرا مورد پشتیبانی قرار میدهد .

سخن کوتاه ! محتوی نبرد اجتماعی که اکنون در کشور ما جریان دارد عبارتست از تعمیق سمتگیری انقلاب در دو جهت اصلی آن یعنی در جهت مبارزه برای ریشه کن کردن تسلط امپریالیستی ، در جهت ایجاد تغییرات بنیادی برای محدود کردن غارتگری سرمایه داری و بزرگ مالکی و بهبود شرایط زندگی توده های میلیونی محرومان .

در این نبرد از یکسو تمام نیروهای خلق یعنی دهقانان ، کارگران ، پیشه وران و روشنفکران ملی و بخش مهمی از سرمایه داران کوچک و متوسط ملی قرار گرفته اند و از سوی دیگر بورژوازی لیبرال میکوشد این سمتگیری خلقی و ضد امپریالیستی جنبش را با شکست روبرو سازد . بورژوازی لیبرال از راههای گوناگون ، پرچمهای دروغین مذهبی مانند حزب جمهوری خلق مسلمان و یا راست گرایانه زیر پرچم فاشیسم گریانی چون حزب پان ایرانیست بزشکپور و زحمتکشان بقائی و یا دفاع از " آزادیهای دموکراتیک " و یا چپ گرایانه مانند با اصطلاح " جبهه دموکراتیک ملی و گروهکهای ماژوئیستی و شبه ماژوئیستی و شرمگینان وحادشه جویان و همچنین " ملی " گرایانه بخشی از جوانان و زحمتکشان را گمراه کرده و بدنبال خود میکشاند - تمام بازماندگان رژیم سرنگون شده ، یعنی ساواکیها ، افسران سرسپرده و همچنین همه وابستگان به سرمایه داران و

بزرگ زمین داران وابسته ، این جبهه بورژوازی لیبرال را حمایت میکنند و امیدوارند که زیر پرچم بورژوازی لیبرال بتوانند وضع گذشته را بازگردانند . این سردروروز حادثه خواهد شد . توطئه ضد انقلاب در آذربایجان نشان میدهد که اتحاد بین بورژوازی - لیبرال و ضدانقلاب قطعی شده است و باید در انتظار توطئه های دیگری در میدانهای دیگر بود .

امپریالیسم آمریکا بسرکردگی و دستپاوری همه امپریالیستها و صهیونیستها دست بردار نیستند . امروز دیگر کمتر کسی است که به اهمیت عظیم جهانی انقلاب تاریخی میهن ما توجه نداشته باشد و نداند که این انقلاب ضربه هولناکی بر پیکر امپریالیستهای سراسر جهان و بویژه بر پیکر امپریالیسم آمریکا و فرزند نامیمونش صهیونیسم وارد ساخته است . این ضربه تنها این نیست که یکی از مهمترین پایگاههای نظامی و غارتگری امپریالیسم آمریکا درهم شکسته شده است ، تنها در این نیست که این درهم شکستگی در منطقه ای رویداده است که برای تمام دنیای امپریالیستی غرب و از این بعثت اینکس بخش عظیم سوخت و انرژی آن کشورها از این منطقه تامین میشود . دارای اهمیت حیاتی - تکیه میکنیم اهمیت حیاتی - است . اهمیت این ضربه از این هم بالاتر است . انقلاب ایران به همه خلقهای محروم جهان ، در آفریقا ، آسیا و آمریکای لاتین نشان داد که میتوانند با اتحاد و فداکاری حتی با دستهای خالی و حشمتناکترین رژیمهای خونخوار و غارتگر فاشیستی رادرم گویند . انقلاب ایران نشان داد که امپریالیسم با وجود همه ددمنشی اش با وجود همه زرادخانه ها و جنگ افزارهایش ، با وجود همه ناو ها و هواپیما - ها ، و بمبهای اتمی مرگ آورش ، با وجود همه سازمانهای مخوف حاسوسی و خرابکاریش با وجود حمایتی که از خائنین به جبهه ضد امپریالیستی مانند چین و مصر و سودان و ... میگیرد در مقابل قیام متحد خلقی ناتوان است . جبهه ضد امپریالیستی جهان که کشور های سوسیالیستی ، جنبش نیرومند مترقی کارگری خود کشورهای امپریالیستی و جنبش های رهایی بخش خلقهای محروم دنیای سوم را در بر میگیرد آنقدر نیرومند شده است که میتواند به امپریالیستها لجام زند و شرایط مساعد ضروری را برای پیروزی قیام متحد خلقهای محروم در هر نقطه جهان فراهم آورد . شکست امپریالیسم در کوبا ، الجزیره ، ویت نام ، آنگولا ، موزامبیک ... و بالاخره در ایران بهترین شاهد این واقعیت تاریخی زمان ما است . ولی این ضعف تاریخی و استراتژیک روزافزون دنیای امپریالیستی به آن معنا نیست که امپریالیسم دیگر آنطور زبون و ناتوان شده که نمیتواند در اینجا و آنجا به حمله متقابل دست زند و جنبشهای پیروزمند خلقی و ملی را با شکست روبرو سازد . امپریالیسم و در پیشاپیش آن امپریالیسم آمریکا مار زهر آگین زخم خورده ولی بسیار خطرناکی است و در جامعه ما هنوز پایگاههای بسیار دست نخورده در اختیار دارد . ما هنوز سرسپردگانی چون مقدم مراغه ای ها و نوزیه ها و روغنی ها و حزب خلق مسلمان ها و دستیاران بختیار و صدها وابستگان دیگر بخش عظیمی از مهمترین و حساسترین اهرمهای قدرت نظامی - اقتصادی و سیاسی در دست دارند و بدون وقفه هم از راه خرابکاری در کلیه کارهای اجرائی - تولیدی - اصلاحی ، اجتماعی - فرهنگی و هم از راه تدارک توطئه - های خطرناک شب و روز در راه تضعیف نظام انقلابی عمل میکنند و تدارک وارد آوردن ضربه قطعی را می بینند - شکست توطئه در این نقطه یا آن نقطه نشانده درهم شکسته شدن مراکز توطئه نیست .

امپریالیسم آمریکا و دستیارانش میکوشند با تشدید فشار در همه زمینه‌های مناسبات علنی دولتی یعنی در زمینه مناسبات سیاسی - تجاری ، مالی همانطور که در هفته‌های اخیر شاهدش هستیم زندگی عادی را در کشور ، مختل سازند ، تنگناهای خطرناک بوجود آورند و از اینراه به ناخشنودی بیفزایند و بوسیله عوامل خود در داخل جامعه از این ناخشنودیاها برای تقویت توطئه‌های ضد انقلابی بهره‌برداری نمایند . امپریالیستها و ضد انقلاب میکوشند با تمام نیرو از ضعفها ، کمبودها و کوتاهی مقامات حاکمه در بر آوردن آن بخش از خواسته‌های طبقات محروم جامعه که امکان بر آوردنش موجود است به ناخشنودی مردم دامن زنند و از آن بسود خود بهره‌گیری نمایند . پیروزی ضد انقلاب در اندونزی ، سودان - شیلی و مصر نمونه‌های گویای تاریخ معاصر ما در این زمینه‌اند . در چنین شرایطی حتی یک لحظه بخواب رفتن و دچار سرگیجه پیروزی شدن میتواند بزرگتر -

ین و محکمترین پیروزیها را بر باد دهد . تجربه انقلابهای پیروز شده از یکسو و تجربه تلخ و دردناک انقلابهای شکست خورده با روشنی نشان میدهند که تنها اتحاد همه نیروهای انقلابی و قاطعیت و پیگیری در سرکوب ضد انقلاب است که میتواند پیروزیهای

انقلاب را تضمین نماید .

کوتاهی در سرکوب همه مراکز و امکانات ضد انقلاب خیانت به انقلاب است .

برای حفظ دستاوردهای انقلاب و تثبیت و تحکیم و گسترش آن سرکوب توطئه‌ها ، سرکوب کارگزاران و وابستگان و نووابستگان به امپریالیسم امری حیاتی و تاخیرناپذیر است . هرگونه مماشات و یا تاخیر در این زمینه میتواند انقلاب شکوهمند ما را لااقل با دشواریهای روزافزون روبرو سازد و غفلت از آن انقلاب را با خطر شکست روبرو خواهد ساخت .

ضد انقلاب و عوامل امپریالیسم در دستگاہی که طاغوت برای ما بجا گذاشته است بطور وسیع و عمیق پایگاههای محکم خود را حفظ کرده است - ساواکیها و نوساواکیها (یعنی آنان که در اتحاد با ساواک خنجر به انقلاب میزنند) تا لب معاونت وزیران انقلاب (نمونه نیک خلق) بالا رفته و جا گرفته‌اند - در ارتش افسران ضد اطلاعات یعنی ساواکیهای ارتشی به همه واحدها پخش شده و مقامات حساسی را اشغال میکنند . بانگرانی باید گفت که در زمینه پاکسازی سازمان دولتی طاغوتی با وجود تاکیدات مکرر و پیگیر رهبر انقلاب متاسفانه حرکت محسوس دیده نمیشود . هنوز دستگاہهای دولتی لیست ساواکیها را منتشر نساخته‌اند . بویژه اهمیت این پاکسازی در ارتش - ژاندارمری و پلیس هر روز بیشتر میشود . اگر این خبر درست است که در حوادث ناگوار کردستان بویژه ، در حادثه دردناک سردشت که به کشتار نزدیک به یکصد سرباز انجامید عناصری از ارتش مستقر در کردستان دست در دست گروههای وابسته به ضد انقلاب دخالت مستقیم داشته و هدفشان این بوده است که آتش خاموش شده جنگ برادر کشی را دوباره شعله ور سازند ، اهمیت این پاکسازی بیش از پیش ضرورت فوری و غیر قابل تاخیر پیدا میکند . با کمال تاسف از درون واحدهای ارتشی و ژاندارمری و پلیس خبر میرسد (همان خبری که تقریباً از همه سازمانهای دولتی هم بگوش میرسد) بسیاری از تصفیه‌شدنیهای ناب خود در گروههای تصفیه راه یافته ولانه کرده‌اند ، همانطور که بسیاری از ساواکیها و روحانی‌ها - ی ساواکی کوشیدند که در کمیته‌های انقلابی و دادستانهای انقلاب و سپاه پاسداران راه یابند و فتنه کنند و در موارد نه بسیار نادری هم موفق شدند . این عناصر هم از

این مواضع حساس نیروهای راستین انقلاب را زیرضربه قرار میدهند و هم با بهره‌گیری از امکانات بسیار مساعد، اقدامات توطئه‌گرانه خود را با نقاب‌های مردم‌فریبنده میپوشانند.

دیگر راز سربسته‌ای نیست که گروه‌های مخفی از افسران وابسته و سرسپرده به‌رژیم سابق و امپریالیسم آمریکا یعنی همانها که امپریالیسم آمریکا آنرا ذخیـره‌ای برای توطئه‌های خیانت بار خود میدانند، دسته‌بندیهای مخفی، با هدف تدارک کودتا، بوجود آورده‌اند.

تحلیلهای مغرزانه، گمراه‌کننده در جهت پوشش خطر تحریکات ضد انقلاب و امپریا-لیسم که از طرف اداره دوم ستاد ارتش تهیه و به همه مقامات فرستاده میشود، نشانه آنست که طرز تفکر "آریا مهری" در این دستگاه مهم هنوز با برجاست. وجود مهره‌های سرشناسی از خدمتگذاران سرسپرده رژیم سرنگون شده و مقامات حساس ارتش پوششی برای این توطئه‌گریها است. تجربه‌های دردناک انقلابات ناکام خلقی در کشورهای دیگر جهان با اندازه کافی درس برای شناختن این خطر عظیم بمانده است - کوتاهی در این زمینه گناهی است عظیم و نابخشودنی.

تحکیم اتحاد همه نیروهای راستین ضد امپریالیستی مهمترین وظیفه میهنی ماست

امام خمینی رهبر انقلاب ایران با درایت در خور تحسین همیشه و همیشه‌روی اهمیت این امر حیاتی تکیه کرده و میکند. این ره‌تمود را که قلمها و تفنگها ی‌تان را از روی یکدیگر بردارید و همه با هم متوجه شیطان بزرگ، امپریالیسم آمریکا سازید باید همیشه مورد نظر داشت.

حزب توده ایران این اتحاد عظیم را در دو مقطع مورد توجه قرار میدهد یکی در مقطع نیروهای سیاسی فعال در مبارزه علیه دشمنان انقلاب و دیگر در مقطع تجهیز همه نیروهای خلق برای شرکت هرچه وسیعتر و فعال‌تر و پیگیرتر در این مبارزه زندگی و مرگ که در جلوی ما قرار دارد.

و اما در مقطع دوم، تحکیم اتحاد را برای نبرد انقلابی اینطور میفهمیم که باید شرایط ضروری را فراهم آورد تا آنکه نیروهای عمده‌ای که در انقلاب شرکت دارند و پایه‌های پیروزی انقلاب روی گرده توانا و رنج‌دیده‌آنان استوار است، بدون تزلزل در این موضعگیری بایستند. انقلاب ما بر روی گرده توانای زحمتکشان شهروروستا استوار است و بازوی نیرومند این توده‌های دهها میلیونی "مستضعفین"، پیروزی انقلاب را تضمین مینماید.

برای حفظ این پشتیبانی بیدریغ باید به خواستهای آنان هرچه سریعتر، هرچه قاطعتر، هرچه همه‌جانبه‌تر پاسخ داد و در آنجا که نمیشود فوری خواستهای بحق آنان را برآورد باید آنانرا قانع کرد.

نیروهای انقلابی زحمتکشان باید دیگر ببینند و با گوشت و پوست خود حس کنند که از امتیازات "کاخ نشینان" چیزی کم میشود و از محرومیت‌های "کوخ نشینان" چیزی میکاهد. انقلابی که نتواند خواستهای بحق نیروهای میلیونی پشتیبان خود را کام بگام حتی کم ولی مدام و محسوس برآورده سازد، پایگاه توده‌ای خود را از دست خواهد داد. گرانی هزینه زندگی چهارنعل به پیش میتازد و زندگی زحمتکشان حقوق بگیر هر-روز دشوارتر میشود باید بی درنگ و با دور بینی به این شکل که فردا به‌دردی بزرگ

مبدل خواهد شد توجه عمیق کرد.

به میلیونها دهقان بی زمین و کم زمین و ورشکسته که به شهرها رها کرده اند بایسد بدون وقفه زمین و آب و بذر و کود و نان داد تا بتوانند به رشد تولید کشاورزی کمک کنند و نتیجه انقلاب را با تجربه شخصی دریابند و از آن با جان و دل دفاع نمایند. باید برای بلا بیکاری هرچه زودتر راه علاجی پیدا کرد. این بلا بویژه در زمستانی که در پیش است میتواند محیط خطرناک مساعدی برای تحریکات، ضد انقلاب بوجود آورد. باید در راه پایان دادن به محرومیت‌های ملی گامهای فوری و چشمگیر برداشت و نقشه‌های شوم ضد انقلاب را که میکوشد این محرومیتها را بسود توطئه‌های خود بکارگیرد نقش بر آب کرد. باید بموازات سرکوب‌لانه‌های ضد انقلاب، لانه‌های خرابکاری امپریالیسم و صهیونیسم، شرایط آزادی خلق را از هر جهت فراهم کرد. باید از هرگونه دست‌اندازی گروه‌های افراطی راست به آزادیهای فردی و اجتماعی قاطعانه جلوگیری کرد باید در مورد حقوق زنان ایران که باکمال تاسف در قانون اساسی مصوب مجلس خیرگان نادیده گرفته شده است، فکر کرد و راه تامین این حقوق را مشخص نمود.

با سیاست "بزرگ نمیر بهار میاد- خربزه و خیار میاد" نمیتوان پیشرفت. در این زمینه بردوش شورای انقلاب که امروز مرکز قدرت قانونگذاری و اجرایی است مسئولیت تاریخی بسیار سنگینی قرار دارد.

محرومان جامعه ما انتظار دارند که به خواسته‌های فوری آنان پاسخ داده شود. آنچه برآوردنی است برآورده شود و در مورد آنچه که با امکانات امروز برآوردنی نیست بان نشان دادن نقشه و دورنمای کار به آنان توضیح داده شود. مسلماً "اگر اینطور عمل شود هیچ گروه مخرب و یا حادثه‌جویی نمیتواند از ناخشنودی زحمتکشان بهره‌گیری نماید. اینهاست شرایط ضروری برای تامین اتحاد بزرگ جبهه خلق - تنها از راه توحید و برآوردن این خواستهاست که میتوان ضد انقلاب را منفرد ساخت و سرکوب نمود. حزب توده ایران همانطور که نشان داده است تمام نیروی خود را برای توحید آوردن این اتحاد بزرگ یعنی جبهه متحد خلق بکار خواهد برد و در این راه از هیچ‌گونه فداکاری فروگذار نخواهد کرد.



مدتی گفتار بی کردار کردی مرحمت
روزگاری هم به من کردار بی گفتار ده
دردل تنگم، ز داغ عشق، شمع بی‌برفروز
خانه تن را، چراغی از دل بیدار ده

ما شب تبریزی



نظام اقتصادی مصوب قانون اساسی

وینشی که حزب ما از این نظام دارد.

ح. صفری

طرح موضوع

★ اکنون دیگر احدی منکر آن نیست که نهضت های رهائی بخش ملی یکی از پدیده های اجتماعی - سیاسی عمده عصر ما است و سراسر قاره های آسیا و آفریقا و امریکای لاتین را دربر میگیرد. ولی در ارزیابی خصلت انقلاب، محتوی و مضمون آن در این ویا آن کشور نظریات متفاوتی وجود داشته و دارد. بعقیده ما این امریست طبیعی. زیرا انقلاب در هر کشوری با منافع طبقات و گروههای اجتماعی گوناگون در داخل و همچنین در مقیاس جهانی در اصطکاک است. فقط با درک عمیق علمی خصلت و مراحل رشد انقلاب است که میتوان قانونمندی پیشرفت اجتماعی - سیاسی حال و آ آینده را پیشگویی کرد. در این زمینه نخستین سئوالی که مطرح میشود اینست که آیا با دستیابی به استقلال سیاسی کشور مبارزه در راه رهائی ملی پایان می یابد؟ در دید نخست چنین بنظر میآید که با پایان دادن به حاکمیت دست نشانندگان امپریالیسم و نواستعمار و احیاء سنن ملی و تأمین آزادی عمل در صحنه بین المللی، کشور از سلطه امپریالیسم نجات مییابد. ولی تجربه تاریخی دیگر کشورهای جهان به وضوح نشانگر آنست که تکامل طریق پایان دادن به حاکمیت عمال امپریالیسم و مبارزه در راه دستیابی به استقلال اقتصادی خود مسئله ایست بس بفرنج. این دو مرحله پیوند ارگانیک دارند و یکی از دیگری جدا نیست و نمیتواند باشد. زیرا آزادی سیاسی بخودی خود به معنای رهائی کامل ازستم انحصارهای امپریالیستی نیست و تا زمانیکه سیستم روابط اقتصادی مبتنی بر اسارت خلقهای دربند سرمایه انحصاری ادامه دارد، نمیتوان از استقلال واقعی سخن بمیان آورد. ناگفته روشن است که هدف ما بهیچ وجه کم بهادادن به کسب استقلال

سیاسی نیست، بلکه تصریح این نکته مهم است که در این مرحله عوامل نبرد ضعیف امپریالیستی بقوت خود باقی میماند، و مبارزه در راه استقلال اقتصادی اهمیت بیشتری کسب میکند. این همان مراحل گوناگون نهضت‌رہائی بخش ملی است. اگر در مرحله نخست انقلاب مسئله بس مهم دستیابی به استقلال سیاسی مطرح میشود، در مرحله دوم کسب استقلال اقتصادی در دستور روز مبارزه قرار میگیرد. هیچ کشوری بدون استقلال اقتصادی نمیتواند خود را آزاد و مستقل بداند. معنا و مفهوم آزادی ملی نیز چیزی جز نیل به آزادی در عرصه اقتصادی نیست. در واقع نیز بدون پایان دادن به سیطره نواستعمار در کلیه شئون اقتصاد ملی، بدون از میان برداشتن موانع گوناگون اقتصادی و اجتماعی استفاده از منابع ملی در راه رشد همه‌جانبه اقتصاد ملی به سود اکثریت محروم جامعه، آزادی ملی در چارچوب محدودی باقی خواهد ماند که چندان مشر شرمی نخواهد بود.

هدف اساسی هر انقلاب ملی و مترقی عبارتست از ایجاد شرایط مناسب بر خور داری برابر از مواهب گوناگون برای اعضای جامعه. لذا باید چنان نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انتخاب گردد که پاسخگوی این هدف باشد. بدیگر سخن نظام اقتصادی انتخاب شده باید با تکامل تاریخی و ویژگیهای کشور مطابقت تام داشته باشد. فقط با در نظر گرفتن این ویژگیهاست که میتوان طیف نیروهای محرکه دستیابی به استقلال اقتصادی را گسترش داد و در اسرع زمان به هدف نهائی نائل آمد.

مثلاً، استقلال اقتصادی ایجاب میکند که در وهله نخست به نفوذ مخرب سرمایه‌های انحصاری خارجی در شئون اقتصادی پایان داده شود. تردیدی نیست که در این امر، طبقه کارگر (که تحت بهره‌کشی مستقیم سرمایه‌های خارجی و سرمایه‌داران وابسته‌بدان قرار دارد) بیش از همه ذینفع است. ضربات مهلکی که در نتیجه سیاست امپریالیسم برپیکر نحیف کشاورزی وارد میشود، توده‌های دهقانی را در مقابل نواستعمار قرار میدهد. مواضع دهقانان درباره اجرای اصلاحات ارضی را دیکال بمثابه تنها راه موثر تامین خود-کفائی محصولات کشاورزی به استدلالت ندارد. و اما سرمایه‌داران متوسط و کوچک نیز که در گسترش حجم بازاری داخلی ذینفعند از اصلاحات ارضی بهره‌میرند. و اما آنگروه از سرمایه‌داران متوسط و کوچک هم که تحت فشار سرمایه‌های خارجی قرار دارند و قادر به رقابت با وی نیستند در مبارزه علیه امپریالیسم، حداقل در مراحل اولیه آن ذینفعند. مشابه این امر را در برخورد به معضل صنعتی شدن و تسریع رشد اقتصادی و همچنین نقش بخش دولتی اقتصاد ملی و غیره میتوان مشاهده کرد. آنچه ما بر شمرديم نمونه‌هایی از موارد هم‌آهنگی منافع طبقات و اقشار گوناگون جامعه در چارچوب ملی بشمار میرود. و اینها در مجموع خود نشانگر خصلت ملی انقلاب است که مضمون آن را مبارزه علیه امپریالیسم تشکیل میدهد. تا زمانیکه به این وابستگی پایان داده نشده نمیتوان از آزادی ملی به معنای واقعی آن سخن بمیان آورد. این نیز ناگفته نماند که نیروهای بس بنفوذی در کشورهای رشد یابنده مخالف با تضعیف وابستگی به امپریالیسم و تحولات بنیادی اجتماعی و اقتصادی هستند.

بهمین سبب وقتی ما ضرورت شرکت طیف وسیعی از نیروهای اجتماعی را در نوسازی اجتماعی - اقتصادی مطرح میسازیم، هدفمان بهیچ وجه دربرگیری همه ملت بطور عام نیست. ابعاد نیروهای محرکه انقلاب در مرحله نوسازی بستگی به ویژگیهای هر کشور جداگانه‌ای دارد. مثلاً اگر در جریان انقلاب پیروزمند مردم ایران، همه نیروها ضد

رژیم سلطنتی، صرفنظر از منسوبیت های طبقاتی و وابستگی های اجتماعی در رده واحدی مبارزه میکردند، اکنون پس از پیروزی انقلاب همگان بر آنند که روند مرزبندی طبقاتی با شدت هرچه بیشتر ادامه دارد و اختلاف منافع گروههای اجتماعی شرکت کننده در مبارزه بیش از پیش ظاهر میشود. و این یک مسئله جدیدی نیست. لنین سالها سال پیش باین نتیجه رسید که همروند با پیشرفت انقلاب مناسبات میان طبقات، تغییر میکند. لنین نوشت که هر پیشرفت واقعی انقلاب معنایش عبارتست از روی آوردن توده های گسترده تر به جنبش و با لنینیجه حصول آگاهی بیشتر به منافع طبقاتی و بنا بر این آشکاری بیشتر مواضع گروه بندی های سیاسی و حزبی و هویدائی دقیقتر سیمای طبقاتی احزاب گوناگون و بدین سان تغییر بیش از پیش خواستهای سیاسی و اقتصادی کلی و تجریدی که بسبب همبستگی تجریدی بودن مبهم و تاریک مانده بودند و تبدیل آنها به خواستهای گوناگون مشخص و دقیق طبقات گوناگون.

در آستان و آغاز انقلاب همه بنام دموکراسی عمل میکنند. ولی گفته لنین فقط در جریان مبارزه طبقاتی و در رهگذر تکامل تاریخی کم و بیش طولانی انقلاب است که تفاوت میان استنباط طبقات گوناگون از این "دموکراسی" آشکار میشود. مطلب بدینجا پایان نمیپذیرد؛ در این رهگذر علاوه بر این ورطه عمیق میان منافع طبقات گوناگونی که بنام همین "دموکراسی" خواستار انجام اقدامات اقتصادی و سیاسی گوناگون هستند، آشکار میشود. فقط در جریان مبارزه و در رهگذر تداوم انقلاب روشن میشود که یک طبقه یا قشر "دموکراتیک" نمیخواهد یا نمیتواند با اندازه طبقه یا قشر دیگر دور برود و آنگاه بهنگام تحقق هدفهای "مشترک" تصادمات شدید بر سر شیوه تحقق آنها مثلاً "برسر این یا آن درجه از وسعت و توالی مراحل آزادی، برسر چگونگی حکومت خلق و چگونگی شیوه واگذاری زمین به دهقانان و غیره بروز میکند.

طی مدت ده ماهی که از پیروزی انقلاب میگذرد، ما شاهد چنین روندی در کشور خود بودیم و این نتیجه جبری تبلور مناسبات بین استثمارشوندگان و استثمارکنندگان است. در چنین شرایطی دولت بمنابه مجری اهداف طبقات و گروههای حاکم سیاسی به عمده ترین ابزار منافع طبقاتی تبدیل میشود.

نحوه برخورد به دو مسئله مهم حاکمیت و مالکیت مضمون و محتوی هر انقلابی را تشکیل میدهد. تداوم انقلاب پرتوان ایران دو موضوع عمده را در دستور روز قرار داده است: مسئله شرکت فعال انبوه وسیع زحمتکش در اداره امور دولتی و معضل اجتماعی کردن مالکیت که هر دو آنها در قانون اساسی تصریح میشود.

انقلاب ایران باید در راه چنان پیشرفت اجتماعی سیر کند که بتواند نظام اجتماعی - اقتصادی بمراتب پیشروتر از نظام سرمایه داری را در کشور مستقر سازد. بنظر ما چنین نظامی عبارتست از نظام سوسیالیستی. ولی ما با در نظر گرفتن شرایط موجود در کشور، بین مرحله رشد اجتماعی - اقتصادی در حال حاضر و سمت کلی رشد اجتماعی - اقتصادی فرق قائلیم و به همین سبب یک نظام اقتصادی دارای خصلت ملی و دموکراتیک مرکب از بخشهای دولتی، تعاونی و خصوصی را مناسبترین نظام مرحله کنونی تشخیص میدهم. ما ضمن توجه به قانونمندیهای بنیادی دگر سازی انقلابی جامعه، از آنها بهیچ وجه قالبهای اجباری عامی را بیرون نمی کشیم. آنچه برای حزب توده ایران مطرح بوده و هست، مسئله استفاده از شرایط مشخص تاریخی و ملی بمنظور غنی تر ساختن اشکال و وسائل طرق نوسازی جامعه به سود توده های محروم است. آن نظام اقتصادی که

دراصل چهل و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی منعکس گردیده، در صورت اجرای دقیق و کنترل شده آن، میتواند درآینده شرایط گذار به جامعه بی طبقه را که خواست اکثریت قاطع زحمتکشان در جمهوری اسلامی است، فراهم آورد. بعقیده ما طفره زدن این مرحله با توجه به ویژگیهای جامعه و تکامل تاریخی آن، میتواند منبع خطرات زیادی علیه انقلاب باشد. ناگفته نماند، که مرحله نامبرده نیز وقتی با موفقیت‌ترین خواهد بود که حاکمیت سیاسی در دست نیروهای مترقی انقلابی متمرکز گردد. فقط در چنین شرایطی مکانیسم دولتی در راه پیشگیری از رشد سرمایه داری و نوسازی جامعه بسودتوده‌های محروم بکار گرفته میشود. بنظر ما برای ایجاد این چنین مکانیسم دولتی همکاری نزدیک همه نیروهای مدافع منافع طبقات و اقشار زحمتکش جامعه بر اساس برنامه مشترک، ضرورت عاجل دارد. وحدت عمل این نیروها میتواند شالوده‌سازسی دولتی با خصلت دموکراتیک را تشکیل دهد. دولت منعکس‌کننده اراده نیروهای راستین انقلاب، با تأمین شرکت‌گسترده زحمتکشان در اداره امور کشور، عملاً "دموکراسی زحمتکشان را اعمال خواهد کرد. آنچه مسلم است این است که، زحمتکشان باید از طریق شوراهای در کلیه امور مربوط به اداره کشور و کنترل امور دولتی شرکت عملی و فعال داشته باشند. در غیر این صورت انقلاب بتدریج از حمایت توده‌ها محروم و به انزوا کشانده خواهد شد.

هدف نظام اقتصادی نوین تنها رشد نیروهای مولده و افزایش تولید نیست، بلکه نوسازی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بسود محرومین نیز از وظایف اساسی آن بشمار میرود. فقط یک دولت واقعا "انقلابی و مومن به انقلاب میتواند این اهداف را برآورده سازد. این مطلب بر همگان روشن است که دولت مکانیسم حفظ سیادت طبقه‌ای بر طبقه دیگر است. نکته اینجاست که این مکانیسم در اختیار چه کسانی است: در اختیار اکثریت مظلوم و با اقلیت ستمگر. بین حاکمیت زحمتکشان و حاکمیت سرمایه‌داران، شق سومی وجود ندارد. در شق نخست‌الغای حاکمیت و سلطه اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری و دیگر بهره‌کشان مطرح است. در شق ثانی استقرار سلطه آنها.

تحکیم حاکمیت انقلابی با ایجاد و تقویت ساخت نوین اقتصادی ارتباط ناگسستنی دارد. این امر توده‌های زحمتکش را در راه مبارزه برای نوسازی جامعه و دگرسازي اقتصاد و مناسبات اجتماعی فرسوده الهام بخشیده و متحد میسازد. انقلاب نمیتواند به اقتصادی تکیه کند که در آن سرمایه خصوصی حاکم است. تجربه ایران بار دیگر به ثبوت رساند که اقتصاد متکی به سرمایه و تکنولوژی انحصارهای چند ملیتی و سرمایه محلی وابسته بدانها نمیتواند اقتصادی مستقل، پیشرفته و پویا به معنای واقعی کلمه باشد.

بر خلاف آنها نیکه با طرح مسئله احتراز از اصطلاح دولت سالاری و پیش کشیدن "تشویق و حمایت از فعالیتهای غیردولتی و ابتکار در بخش خصوصی" با تقویت هر چه بیشتر بخش دولتی مخالفت میکنند، ما معتقدیم که این بخش میتواند و باید پایگاه عمده حاکمیت انقلابی باشد. در ارتباط با این امر، مسئله مهم مالکیت که یک معضل حیاتی در تعیین سرنوشت آتی کشور است مطرح میگردد.

صرفنظر از خواست گروههای اجتماعی، انقلاب پیروزمند مردم ایران مسئله مالکیت اجتماعی پروسائل تولید را به یکی از مسائل حاد مورد بحث جامعه ما تبدیل کرده است. این مسئله ارتباط ناگسستنی با استقرار مناسبات تولیدی نوین و مترقی

که هدف اساسی نظام اقتصادی مورد بحث است، دارد.

بررسی یک سلسله از بحرانهای معاصر در پاره‌ای از کشورهای نشان میدهد نخستین شرط و عامل اجتماعی تشدید معضلات هم در درون یک کشور واحد وهم در مقیاس بین المللی عبارتست از مناسبات مالکیت خصوصی برای بازار و وسائل تولید. اقتصاد مبتنی بر مالکیت خصوصی از یک انگیزه تبعیت میکند و آنهم کوشش برای کسب حداکثر سود است، که این خود با پیشرفت اجتماعی، با تمایلات اصیل انسانی و بالاخره با عقل سلیم مغایرت دارد. تضاد میان منافع خصوصی سرمایه داران و منافع قشرهای انبوه زحمتکشان، تضاد بین بسط اقتصاد و فرهنگ بورژوازی و پی آمدهای تلخ و ناهنجار آنها و بالاخره تضاد میان نیازمندیهای رشد شخصیت انسانها و انگیزه‌ها و هدفهای ضد بشری و ناهنجار جامعه بورژوازی، زائیده مالکیت خصوصی برای بازار و وسائل تولید است.

در شرایط کنونی کشور ما مسائل حیاتی از قبیل تسریع آهنگ رشد نیروهای مولد، افزایش ثمر بخش تولید اجتماعی، اداره‌ی اقتصاد ملی بر اساس برنامه‌ریزی علمی، ایجاد مناسبات تولیدی نوین و عادلانه که در مجموع خود مورد نظر جمهوری اسلامی است رابطه مستقیم با حل مناسبات مالکیت دارد.

وقتی از حل مناسبات مالکیت سخن میرود، منظور فقط حل معضل مالکیت برای بازار و وسائل تولید نیست. مناسبات انسانها کلیه عرصه تجدید تولید را فرا میگیرد: تولید، توزیع، مبادله و مصرف. لذا، مناسبات مالکیت عملاً شامل مجموعه مناسبات تولیدی این ویا آن نظام اقتصادی است که مناسبات مالکیت برای بازار و وسائل تولید هستی مرکزی آنرا تشکیل میدهد.

اجتماعی کردن ابزار و وسائل تولید نیازمند اتخاذ و اجرای تدابیر مهمی است: سازماندهی تولید در موسسات ملی و مصادره شده، حسابرسی دقیق و کنترل در تولید و توزیع، ایجاد شیوه‌های نوین انقلابی اداره اقتصاد ملی و غیره. به بیان دیگر مجموعه تجدید تولید باید بر پایه نوینی استوار گردد که این خود روندی دراز مدت است. پس از انقلاب، استقرار مناسبات مالکیت اجتماعی برای بازار و وسائل تولید از طرق ملی کردن ویا مصادره کردن پیش میرود. هر دو مورد نامبرده بمثابه عمل سیاسی - حقوقی شکل حقوقی مالکیت اجتماعی را بوجود میآورد، ولی بمثابه یک عمل انقلابی هم ملی کردن وهم مصادره به معنای تغییر بنیادی در مالکیت ابزار و وسائل تولید است.

در نظام اقتصادی پیشنهادی حزب نوده ایران استقرار مالکیت اجتماعی که یک روند دراز مدت تاریخی است از دو طریق در نظر گرفته میشود: دولتی و تعاونی. چنین کزبنتی تضاد فی نبوده و بطور عمده ناشی از وجود دونوع مالکیت در کشور است که عبارتند از مالکیت سرمایه داران بزرگ مبتنی بر بهره‌کشی از زحمتکشان و خرده مالکیت خصوصی متکی بر کار شخصی، بویژه در روستاها. بدون تردید به این دونوع مالکیت نمیتوان برخورد همگون کرد. اگر مالکیت سرمایه داران بزرگ به مالکیت دولتی تبدیل میشود، سطح نازل نیروهای مولد و تولید اجتماعی در روستاها مسئله مالکیت تعاونی بر پایه شرکت داوطلبانه روستائیان در تعاونیهای تولید را ایجاد میکند.

استفاده برابر از مواهب مادی و معنوی که یکی از اهداف عمده جمهوری اسلامی است، وقتی مقدور خواهد بود که سیادت خلق برای بازار و وسائل تولید تا مین گسردد.

زحمتکشان (و با مستضعفین) است .

آنانیکه هنوز هم آزادی عمل سرمایه را تجویز میکنند و معتقدند که گویا " ابتکار خصوصی " راه رسیدن به پیشرفت اقتصادی راهموار میسازد، سخت در اشتباهند . تجربه نیم قرن اخیر کشور خود ما نشان داد که سرمایه داری در شرایط عقب ماندگی اقتصادی و تسلط جهانی انحصارهای چندملیتی مسیری جز وابستگی ندارد و هیچگاه قادر نخواهد بود به رشد اقتصادی موزون و معقول منجر به استقلال اقتصادی نائل آید .

هنگام پژوهش هر پدیده اجتماعی نخست باید انگیزه های اجتماعی زاینده آن پدیده را معین کرد . هم اکنون ما با اقتصادی ورشکسته دارای ساختار عمیقاً " واپس مانده که محصول خیانت سرمایه داران وابسته و حامیان امپریالیست آنهاست روبرو هستیم . وضع اقتصادی کشور به درجه ای از وخامت رسیده که هر آن میتواند به دست آوردهای انقلاب شکوهمند مردم ایران لطمه جبران ناپذیری وارد آورد . در چنین شرایطی یگانه راه نجات در پیش گرفتن چنان نظام اقتصادی است که بتواند در اسرع زمان ممکن با دگر سازی اجتماعی - اقتصادی شرایط پیشرفت آنرا فراهم سازد . در اوضاع و احوال کنونی دستیابی به این هدف بدون تبدیل دولت به عامل عمده پیشرفت اجتماعی - اقتصادی امکان پذیر نیست .

در حال حاضر بخش دولتی که نقش مهمی در اقتصاد ایران ایفا میکند هم عرصه تولید و هم خدمات را در بر میگیرد و تاثیر بسزائی در روند اجتماعی و اقتصادی دارد . هدف از دگر سازی و دموکراتیزه کردن بخش دولتی استفاده از آن در جهت - - - - - زحمتکشان از طریق تبدیل آن نه تنها به عامل سازمان دهنده ، بلکه در عین حال به عامل تعیین کننده رشد اجتماعی - اقتصادی است .

باید خاطر نشان ساخت که در گذشته یگانه طریق ایجاد و توسعه بخش دولتی در ایران عبارت بود از سرمایه گذاری بحساب بودجه کشور . یعنی دولت از سیاست ملی کردن جدا " اجتناب میورزید . به بیان دیگر در حل معضلات اساسی اجتماعی - اقتصادی کشور ، سیاست دولتی کردن بخشی از وسائل تولید در عین حفظ و کمک به گسترش سریع چارچوب عملکرد بخش خصوصی سرمایه داری در پیش گرفته شده بود .

شورای انقلاب با ملی کردن صنایع و بانکهای وابسته به سرمایه داران بزرگ ، فصل جدیدی در تاریخ معاصر ایران گشود که بازتاب اراده نیروهای مترقی شرکت کننده در انقلاب است .

تصویب قانون ملی کردن صنایع و بانکهای یاد شده در شورای انقلاب به معنای آنستکه صنایع و موسسات مالی مزبور به مالکیت دولتی درآمده و باید تابع قانونمند - یهای بخش دولتی دموکراتیک باشد . مسئله سهام خارجی موسسات ملی شده نیز مشمول این اصل است . صرف نظر از ماهیت حقوقی مالکیت (سرمایه داخلی و یا خارجی) ، ملی کردن حق مسلم و قانونی هر دولتی است و این حق مطابقت کامل با حقوق بین المللی دارد . نیازی به تذکر نیست که حق ملی کردن به معنای ضرورت ملی کردن عام کلیه موسسات نبوده و نیست . ابعاد ، اشکال و آهنگ ملی کردن وابسته به رشد اجتماعی - اقتصادی و همچنین چگونگی تداوم انقلاب است .

ملی کردن بمثابه حربه موثر پایان دادن به چپاول و بهره گیری وحشیانه سرمایه خارجی انحصاری و سرمایه داران بزرگ و به قصد بر انداختن مالکیت خصوصی بر اساس

وسايل توليد واستقرار مالکيت دولتي تابع هدفهاي سياسي واقتصادي انقلاب است و با خصلت استراتژي اقتصادي وماهيت اجتماعي دولت ارتباط مستقيم دارد .

وظيفه عمده در حال حاضر درهم شکستن ترکيب اقتصاد واپس مانده فعلي و ايجاد اقتصاد با ساختاري موزون و پيشرفته متکي به استفاده بخردانه (راسيونل) از منابع طبيعي و داخلي است . دراين مورد توجه به اصل اولويت هاي اقتصادي براي تامين استقلال اقتصادي کسب اهميت ميکند . بدان معني که ضرورت احداث و توسعه آن رشته هاي توليدي در دستور روز قرار گرفته کهي ستون پيشرفت و خودبسندي مجموع اقتصاد ملي را تشکيل ميدهد . نبايد از نظر دور داشت که فقط گوناگوني ساختار صنعتي و کشاورزي و درجه کارآئي و بازده هريک از آنها طي طول زمان است که ميتواند به معنای واقعي دستاوردهاي اقتصادي محسوب گردد . در اين زمينه احداث صنايع سنگين و کليدي اهميت ويژه اي دارد . عدم توليد وسايل توليد در کشور در گذشته يکي از عوامل عمده وابستگي به جهان سرمايه داري بود . فقط با سازمان دادن هرچه سريعتر توليد وسايل توليد است که ما خواهيم توانست رشد مداوم نيروهاي مولد را تامين کرده ، بازده کار را در مقياس ملي بالا برده ، سهم انباشت را افزايش داده و بالاخره بر رشد سريع و همه جانبه اقتصاد و دانش و فرهنگ و همچنين تغيير مناسبات اقتصادي بسود زحمتکشان نائل آئيم .

ما معتقديم که با ايجاد تحول ژرف و بنيادي در بخش دولتي ، با بکار بستن
مديريت و سازماندهي علمي ، با افزايش سرمايه گذاريهاي مستقيم و ادامه ملي کردن
صنایع و اراضي متعلق به سرمايه داران وابسته و بزرگ مالکان و از همه مهمتر با تامين
شرکت واقعي ، فعال و گسترده زحمتکشان در اداره امور اين بخش بوسيله شوراي
توليدي و خدماتي ميتوان ، در مقياس تاريخي ، طي مدت زماني کوتاه ، به اهداف
برشمرده در فوق نائل آمد .

جای آن دارد که در اینجا به مسئله بس مهمی نیز اشاره شود. اگر، در شرایط حاضر، دولت بعللی آمادگی اداره برخی از موسسات صنعتی ملی شده را نداشته باشد. بهترین و معقولترین راه، واگذاری داره اینگونه موسسات به کارگران تحت کنترل دولت است. بدیگر سخن بچاد بخش مختلط خودگردان است که از لحاظ ماهیت مالکیت بیشتر نزدیک به مالکیت خلقی میشود، گرچه مترادف کامل آن نیست. بخش خودگردان حدفاصل بین بخش تعاونی و بخش دولتی خواهد بود. نظیر آنچه که در برخی از موسسات الجزائر متداول است.

ناگفته پیداست که حیطة عملکرد بخش دولتي مورد بحث تنها شامل صنايع نميتواند باشد. براي پيشبرد استراتژي اقتصادي که در قانون اساسي جمهوري اسلامي به تصويب رسیده ، بخش دولتي ميبايد در عرصه هاي بازرگاني خارجي و داخلي و بطورکلي خدمات نيز نقش موثر و تعيين کننده بعهده گيرد. در اين زمينه انحصار دولتي بازرگاني خارجي مقام ويژه اي دارد. بدون انحصار دولتي بازرگاني خارجي برنامه ريزي اقتصادي براي رسيدن به خودکفايي نسبي در زمينه هاي صنعتي و کشاورزي (که رهبر انقلاب امام خميني بارها تاکيد کرده است) امريست بسيار دشوار. علاوه بر اين بخش دولتي ميبايد در رشته توزيع از طريق سيستم قيمت گذاري کالاهای صنعتی و توليد کشاورزي، کنترل بازرگاني داخلي (شرکت در خريد و عمده فروشي کالاهای مورد نیاز عمومي) و کاربرد سيستم مالياتي ، دخالت مستقيم داشته باشد. در برخورد به مسئله توزيع بايد در نظر داشت که هم اکنون صدها هزار نفر در اين عرصه مشغول.

کارندو از این راه امرار معاش میکنند و اکثر آنها ، در شرایط کشور ما ، از لحاظ اجتماعی فرقی با زحمتکشان ندارند .

یکی دیگر از وظایف بخش دولتی کمک به رشد تولید کشاورزی است . دولت به عنوان تنظیم کننده مناسبات اجتماعی ، در وهله نخست ، میباید مسئله اصلاحات ارضی را دیکال و دموکراتیک رابه نفع دهقانان بی زمین و کم زمین حل و از احیاء عناصر بهره کش در روستاها (سلف خران ، واسطه ها و غیره) جلوگیری و مبنای حقوقی انواع شرکتهای تعاونی را تعیین کند . ولی فعالیت دولت بدینجا خاتمه نمی یابد . بخش دولتی در تولید محصولات کشاورزی بوسیله ایجاد موسسات کشت و صنعت دولتی نیز اقدام میکند . نمونه های چندی از اینگونه موسسات هم اکنون وجود دارد . ولی در دوران رژیم مخلوع در نتیجه خیانت زمامداران وقت ، این موسسات بطور عمده در خدمت سرمایه داران بزرگ داخلی و خارجی قرار داشت . دولت میتواند هم از طریق سرمایه گذاری مستقیم در این موسسات و هم از راه تبدیل برخی از آنها به بخش مختلط خودگردان با شرکت کارگران کشاورزی نقش موثری در افزایش سریع تولید کشاورزی و ساخت و پرداخت آنها ایفا کند . علاوه بر این ، بخش دولتی با احداث موسسات تخصصی (مراکز ماشین آلات کشاورزی ، بذرمغوب ، کودشیمیائی و ارائه خدمات و غیره) کمک به تولیدکنندگان بلاواسطه محصولات کشاورزی خواهد کرد .

کوتاه سخن ، برای پایان دادن به واپس ماندگی اقتصادی و نیل به اقتصادی پویا و شکوفان همگام با نوسازی مناسبات اجتماعی ، تمرکز همه نیروها و وسائل ، تجهیز کلیه منابع داخلی ، اجرای مجموعه ای از تدابیر سیاسی ، اقتصادی ، مالی ، فرهنگی ضرورت دارد که یک دولت راستین انقلابی میتواند از عهده آن برآید .

تمرکز بخش قابل ملاحظه ای از وسائل و ابزار تولید در بخش دولتی در عین تحکیم مواضع حاکمیت سیاسی ، آنرا به نیروی هدایت کننده رشد معقول ، حساب شده و مستمر اجتماعی - اقتصادی تبدیل خواهد کرد . روشن است که نقش هدایت کننده بخش دولتی بهیچ وجه به معنای سیادت مطلق آن نیست . در شرایط مشخص کنونی بخش خصوصی میتواند و باید دوش بدوش بخش دولتی و تحت نظارت مستقیم آن در رشته هایی که مرز آن طبق قانون تعیین میشود فعالیت داشته باشد . ولی بهر حال ، گسترش شکل اجتماعی مالکیت در حال و آینده در مرکز توجه دولت انقلابی قرار خواهد گرفت .

هرگونه برخورد قشری به نقش بخش دولتی و مطلق کردن وظیفه آن بعنوان سرمایه - گذار مطلق ، بدون توجه به وضع اجتماعی - اقتصادی موجود و تکامل تاریخی میتواند اثر نامطلوب در اقتصاد ملی از خود بجای گذارد . نرمش در اتخاذ سیاست اجتماعی - اقتصادی ضامن پیروزی آنست .

مبارزه در راه گسترش و تعمیق دستاوردهای انقلاب در دو جنبه انجام میگیرد : از یکسو علیه ضد انقلاب و نواستعمار و از سوی دیگر علیه اپورتونیسیم " چپ " که با کلمات مافوق انقلابی پرده پوشی میشود . خلع ید کامل از بخش خصوصی که سرمایه ای از نیروها مطرح میسازند ، در شرایط ویژه کنونی به صلاح انقلاب نیست . این امر مستلزم کارهای تدارکی ژرف در زمینه های سیاسی و سازمانی و اقتصادی است . عجله در این مورد موجب اختلال جدی نیروهای مولده را فراهم میسازد و مانع تجهیز منابع داخلی و اصلاحات انقلابی در آینده میگردد .

مخالفین بخش دولتی در گذشته شعار " دولت تاجر خوبی نیست " را مطرح میساختند . امروز هم برخیها با همین شعار علیه بخش دولتی برخاسته اند . برخی دیگر چنین استدلال میکنند که گویا بخش دولتی نیرومند ، دولت رابه " حاکم مطلق " ، " قدرت وحشت زا " و " مالک تمام زمین و روح وهستی مردم " تبدیل خواهد کرد .

هردوی این نظریات ناصحیح است . در هر دو مورد ماهیت حاکمیت سیاسی و پایه های طبقاتی آن نادیده گرفته میشود . بخش دولتی سرمایه داری دوران رژیم مخلوع پهلوی بنا به ماهیت طبقاتی خود نمیتوانست در خدمت انبوه زحمتکشان قرار گیرد . در نظام سرمایه داری بخش دولتی در خدمت سرمایه داران قرار دارد و به اقلیت حاکم خدمت میکند . برعکس ، وقتی حاکمیت سیاسی در دست نیروهای انقلابی - نمایندگان واقعی خلود زحمتکشان است ، بخش دولتی از لحاظ مضمون و محتوی کاملاً تغییر مییابد و به حربه برنده دستیابی به استقلال اقتصادی ، آزادی اجتماعی توده های زحمتکش و پیشرفت مبدل میگردد .

بدیگر سخن ماهیت حاکمیت سیاسی نقش قاطع در خلصت و نقش بخش دولتی دارد . به همین سبب برخلاف ادعای پاره ای از صاحب نظران ، مالکیت دولتی نمیتواند در بعد محدودی تفسیر گردد . مالکیت دولتی برابر از وسائل تولید ، چنانکه گفتیم ، نوعی مالکیت همه خلقی و یا مالکیت اجتماعی به معنای اجتماعی بودن نظارت بر آنها است .

ریشه کن کردن نفوذ امپریالیسم بسرکردگی امپریالیسم جهانخوار آمریکا و پایان دادن به هر نوع مظاهر نواستعمارخواست اکثریت نیروهای محرکه انقلاب است . بنظر این نیروها ، در غیر این صورت دگرگونی اقتصاد وابسته کنونی ونوسازی آن مقدور نخواهد بود . ایجاد بخش دولتی کارا گام بزرگی در این راه است . بخش دولتی دموکراتیک بطور عمده هدفهای زیر را تعقیب خواهد کرد : گسترش و تحکیم مالکیت دولتی ، تامین و تضمین اجرای دقیق برنامه های دولتی رشد اجتماعی - اقتصادی ، ایجاد مناسبات نوین اجتماعی ، حل تدریجی مسائل اجتماعی و سیاسی مانند انقراض استثمار فرزد از فرد ، حل مسائل گوناگون اجتماعی از آن جمله تربیت کادر ماهر در کلیه زمینه ها و بالابردن کارآئی کارکنان ، تامین بیمه های اجتماعی ، بالابردن سطح فرهنگ زحمتکشان و بالاخره ریشه کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسانها و غیره .

برای اینکه بتوان به این اهداف نائل آمد ، دموکراتیزه کردن سیستم اداره بخش دولتی ضرورت دارد . منظور از دموکراتیزه کردن جلب هر چه بیشتر زحمتکشان به اداره امور موسسات دولتی است . بنظر ما مدیریت معاصر موسسات دولتی باید در عین اتکاء به رهبری جمعی ، موازین مسئولیتهای فردی رانیز مراعات کند . در طرح پیشنهادی حزب توده ایران برای ایجاد نظام شورائی گفته میشود : " در واحد تولیدی یا خدماتی بخش دولتی ، واحد اداری دولتی ، در واحد آموزش و پرورش عالی . شورا وهیئت آن ، بی آنکه حق تصمیم گیری نهائی از مدیر و یار رئیس واحد مربوطه یا ارگان بالاتر تا دولت مرکزی راسلب کند ، عالیتترین ارگان اداره ورهبری همان واحد است " . بدینسان شوراها به شکل سازمانی جلب زحمتکشان در اداره امور واحدها تبدیل میشوند . شوراها در تنظیم برنامه اداره واحد صنعتی و غیره که اجرای آن به مدیر مسئول واگذار میگردد ، نقش اساسی ایفا میکند . و اما مدیریت موسسه در اجرای وظایف خودمتمکی به شوراها بوده و در مقابل آنها پاسخگو است . گسترش و تکمیل اشکال سازمانی عملکرد

موسسات دولتی، تعمیق نقش زحمتکشان در اداره تولید فاضل من موفقیت بخش دولتی است.

۲- بخش تعاونی و ابعاد آن

اتحاد زحمتکشان بر پایه اصل تعاون و ایجاد بخش گسترده تعاونی که عرصه‌های مختلف فعالیت اقتصادی را فراگیرد، شرط ضرور پیشرفت اجتماعی است. بخش تعاونی در شرایط ویژه کشور ما وظیفه‌ی دوگانه‌ای را انجام خواهد داد.

۱. بخش تعاونی بعنوان سازمان اقتصادی، یگانه وسیله تجمع انبوه تولیدکنندگان کوچک، دارندگان ابزار تولید ابتدائی در موسسات تولیدی دسته جمعی است که اداره کم و بیش متمرکز تولید را فراهم می‌آورد.

۲. بخش تعاونی بمشابه سازمان اجتماعی، درگسترش تدریجی مالکیت دولتی و تعاونی برای بازار و وسائل تولید، درگردهم‌آئی توده‌های میلیونی زحمتکشان بر پایه دموکراتیک و تشکل آنها در چارچوب تعاونیها برای حل معضلات پیشرفت اجتماعی نقش موثری ایفا خواهد کرد.

بخش تعاونی علاوه بر تولید کشاورزی، دامی و صنعتی، عرصه‌های توزیع، مصرف و دیگر خدمات را نیز در بر میگیرد، یعنی آن عرصه‌هایی را که بعلت پراکندگی تابع برنامه ریزی دولتی نیست. بهمین سبب بخش تعاونی اهرم موثر اجرای سیاست پیشرفت اجتماعی - اقتصادی بشمار میرود. زیرا این بخش امکان آنرا خواهد داد که دولت بتواند رشد برنامه‌های مجموعه شرکتهای تعاونی شهر و روستا را تا مین و واپس مانده‌ترین نهادهای اقتصادی را از لحاظ مالی و فنی یاری دهد.

در شرایط کشور ما بخش تعاونی میتواند به عامل موثر پیشرفت اجتماعی مبدل شود. بهمین سبب ما معتقدیم که بخش تعاونی باید جزء جدائی ناپذیر نظام اقتصادی نوین گردد و از لحاظ اهمیت بعنوان پی ستون مادی پیشرفت اجتماعی - اقتصادی مقام دوم را پس از بخش دولتی حائز گردد. در چنین حالتی، بخش تعاونی نه تنها خواهد توانست برنامه‌های اقتصادی در محل را بمورد اجرا درآورد، در عین حال به مجری تدابیر مهم در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و به منبع چشمگیر انباشت سرمایه ملی مبدل شود.

در گذشته نیز در ایران شرکتهای تعاونی سازمان داده شده بود که عملکرد آنها، بطور عمده در جهت مخالف منافع زحمتکشان بود و بهمین سبب نمیتوانست وسیله پیشرفت اجتماعی - اقتصادی گردد. تعاونیهای به ارث رسیده از رژیم مخلوع در روستاها که در عرصه‌های مصرف و اعتبار بسود زمینداران بزرگ و میانان فعالیت داشتند، عملاً موجبات ورشکستگی توده‌های دهقانی را فراهم آوردند. فقط با استقرار حاکمیت نیروهای انقلابی و گسترش مالکیت دولتی، همگام با تحدید مناسبات سرمایه داری در اقتصاد ملی و توسعه اشکال عالیت نهضت تعاونی، یعنی ایجاد شرکتهای تعاونی تولیدی بر اساس مالکیت دسته جمعی و فعالیت شمر بخش اعضای تعاونیها، بخش تعاونی شرایط گذار انبوه زحمتکشان را از زندگی و فعالیت انفرادی به شکل عالی زندگی و فعالیت دسته جمعی فراهم می‌آورد. بخش تعاونی نوین برخلاف تعاونیهای گذشته، حربه برنده‌ای برای ایجاد تحول بنیادی در مناسبات تولید کشاورزی خواهد بود.

تا مین خودکفائی محصولات کشاورزی که یکی از اهداف عمده انقلاب است، مسئله

بس مهم حفظ و تامین تجدید تولید فزاینده درازمدت در کشاورزی و پابان دادن به ناهمگونی درونی ساختار تولید کشاورزی بمعنای فقدان تناسب بین رشد تولیدزراعی ازسویی و تولید دامی ازسوی دیگر، ایجاد تناسب بین رشد صنعتی و رشد کشاورزی و بالاخره افزایش بهره دهی از واحد زمین زیرکشت را مطرح میسازد.

و پس ماندگی تولیدات کشاورزی در کشور مانع ناشی از کمبود امکانات رشد، بلکه نتیجه فقدان نظام دقیق اقتصادی و رهبری سیاسی واجتماعی است. با تغییر بنیادی مناسبات ارضی، با تشکیل تعاونیها (گرچه این تعاونیها به معنی الفای کامل مالکیت خصوصی نیست) و با شرکت بخش دولتی در تولید کشاورزی میتوان به خودکفایی نسبی دست یافت. سیاست دولت انقلابی در این مورد باید متوجه جلوگیری از رشد مناسبات سرمایه داری در روستاها باشد.

تعاونیهای روستائی و موسسات دولتی کشاورزی که ماضوروت تشکیل آنها را خاطر نشان ساختیم، برخلاف نظر پاره ای از صاحب نظران بهیچوجه بایکدیگر تضاد ندارند، بل یکی مکمل دیگری در جامعه عمل پوشاندن به ایجاد تحول عمیق در مناسبات تولیدی در روستاها است. بدون شرکت مستقیم و همه جانبه دولت در تولید کشاورزی، گسترش دامنه فعالیت بخش تعاونی امکان پذیر نیست. جلوگیری از خسارات ناشی از آفات گیاهی، بیمه همگانی خسارات ناشی از خشکسالی و سیل، خدمات زیربنائی مانند تهیه آب، تسطیح اراضی، ایجاد راههای روستائی و غیره، توسعه شبکه، تعاون، کمک اعتباری به تعاونیها، بازاریابی برای فروش محصولات کشاورزی، توسعه و تقویت صنایع دستی روستائی، بالابردن کارآئی و کیفیت بازده کار، بدون همکاری نزدیک بخش دولتی و بخش تعاونی ممکن نخواهد بود. برای تشویق دامپروری وسیله تعاونیها تجدید نظر در مقررات مرتعداری، مبارزه با بیماریهای دامی، تامین علوفه مورد نیاز، بهسازی تولید و بازسازی روستاها و بالاخره ایجاد مراکز عرضه خدمات فنی و همچنین توجه به بالابردن سطح عمومی فرهنگ در روستاها که از جمله اهداف بخش تعاونی است فقط با کمک بخش دولتی میتواند حل شود.

تعاونیها بخودی خود مانع قطبیت در روستا، یعنی تمرکز ثروت در دست عده ای کم و فقر اکثریت نخواهد بود. بهمین سبب اساسنامه تعاونیها باید دارای محتوی دموکراتیک باشد و منافع روستائیان خرده پا را در نظر گرفته و بازتاب خواسته های آنها باشد. بدین منظور تعاونیهای متشکل از روستائیان تهیدست باید در سالهای نخست از پرداخت مالیات بردرآمد معاف شوند، سودبازرگانی و انواع عوارض گمرکی ماشین آلات مورد نیاز کشاورزان متشکل در تعاونیها تقلیل یابد و بهره وام کشاورزی ملغی گردد. دولت باید در قیمت فروش بذرهای مرغوب، کودشیمیائی، سوخت و خدمات ارائه شده، تخفیف محسوسی برای شرکتهای تعاونی قائل شود.

گروهی را اندیشه براینستکه، تعاونیها هم در شهرها و هم در روستاها از چارچوب تامین نیازمندیها و توزیع محصولات خارج نشوند. بررسی نهضت تعاونی در کشورهای "جهان سوم" موبد آنستکه در این چارچوب، تعاونیها قادر به حل معضلات اجتماعی-اقتصادی نخواهند بود. اینگونه تعاونیها نمیتوانند تغییر محسوسی در بنیادهای واپس مانده اقتصادی بوجود آورند و لذا فاصله بین فقر و ثروت ژرف تر و قشر بندی طبقاتی گسترده تر خواهد شد.

تنوع شرکتهای تعاونی، چارچوب عملکرد و درجه استقلال آنها شرط ضرور نیل به اصول تعاون دموکراتیک است. مثلاً، شرکتهای تعاونی روستائی وقتی میتوانند **شعبه** باشند که در عرصه‌های گوناگون، از تولید و اعطای اعتبار گرفته تا توزیع محصول ساخته و پرداخته کردن آنها در موسسات ایجاد شده، در جنب تعاونیها فعالیت کنند. به بیان دیگر حرف بر سر تعمیم اشکال مختلف تعاون و دموکراتیزه کردن اداره آنهاست. شرکتهای تعاونی که تحت اداره مستقیم خود روستائیان و همکاران مشترک آنان بوجود می‌آیند، با استفاده از کمکهای دولت به آسانی معضل اراضی کوچک را حل و با بکار گرفتن ماشینهای کشاورزی و شیوه‌های مدرن کشت و زرع و برداشت، بهره‌گیری از روشهای علمی برای افزایش بازده دامداری، بحد مطلوب کارائی نائل می‌آیند.

کشاورزان خرده‌پا هنوز هم بیش از ۸۰ درصد محصولات کشاورزی را بیکار بسر بردن شیوه‌های سنتی تولید میکنند. ایجاد شرکتهای تعاونی تولیدی یگانه و وسیله رسیدن به شکل نوین کار جمعی و اجتماعی کردن تدریجی ابزار عمده تولید است. اینگونه شرکتهای تعاونی امکان افزایش کمی و کیفی تولیدات کشاورزی و بالا رفتن درآمد ملی و توسعه بازار داخلی و بهبود شرایط زندگی اکثریت مطلق دهقانان را بوجود می‌آورد و نردونقش سزائی در ایجاد مناسبات تولیدی نوین و مترقی ایفا مینمایند. علی‌رغم مشکلات فراوانی که در این راه است، تداوم انقلاب حل آنها را در دستور روز قرار میدهد.

تعاونیها در کلیه عرصه‌ها باید دارای برنامه‌های ویژه هماهنگ با برنامه اقتصادی دولت باشند. تعیین قیمت‌های ثابت و عادلانه خرید محصولات شرکتهای تعاونی اهمیت زیادی در توسعه و تقویت شرکتهای تعاونی دارد. باید کوشید که بخش تعاونی در حلال معضلات اجتماعی - اقتصادی به سازمان نوین انبوه زحمتکشان شهر و روستا تبدیل گردد.

۳- بخش خصوصی و حدود فعالیت آن

در هفتمین بخش متن سیاست اقتصادی - اجتماعی دولت برای نیل به جامعه بی طبقه توحیدی درآمده مربوط به نقش و ساخت نظام تصمیم‌گیری اقتصادی گفته میشود که نقش دولت عبارتست از ایجاد و حفظ و اداره محیط مناسب برای واحدهای تولیدی و خدماتی در بخشهای بنیادی آزاد، مختلط و دولتی.

با در نظر گرفتن اینکه بخش آزاد، یعنی بخش خصوصی سرمایه‌داری و بخش مختلط، یعنی بخش خصوصی و دولتی در طرح پیشنهادی مقام اول و دوم را دارد، چنین برمی‌آید که هدف تنظیم‌کنندگان در درجه اول حمایت از صاحبان سرمایه است. بنظر ما چنین برخوردی به وظیفه دولت، آنهم پس از انقلابی که هدف نهائیش انقراض سرمایه‌داری است نمیتواند مورد قبول نیروهای راستین انقلاب باشد. نقش دولت در وهله نخست باید متوجه حفظ و اداره واحدهای تولیدی و خدماتی در بخشهای دولتی و تعاونی گردد و در بخش آزاد و یا خصوصی، نقش دولت ارشادی و **کنترل** بمنظور تحدید فعالیت تدریجی آنست.

ایجاد جامعه بی طبقه توحیدی **پهون** انقراض مالکیت خصوصی بر ابزار و وسائل تولید غیر ممکن است. این واقعیت نیازی به ارائه دلیل و برهان ندارد. اینکه ما در شرایط کنونی ضرورت حفظ بخش خصوصی را مطرح می‌سازیم متکی به سلسله عوامل عینی موجود در جامعه است که نمیتوان آنها را نادیده گرفت.

در گذشته چندین ۹۷ درصد از کل صنایع غیر نفتی کشور را صنایع کوچک تشکیل

میدادند و تعداد دکا رکنان آنها ۷۲ درصد از کل کارکنان مشاغل در صنایع (با استثنای صنایع نفت) را شامل بود. تولید ناخالص این صنایع ۳۶ درصد کل تولید ناخالص صنایع غیرنفتی را در بر می گرفت و بطور کلی ارزش افزوده تولیدات صنایع کوچک ۳۱ درصد کل ارزش افزوده بخش صنعتی غیرنفتی را بخود اختصاص میداد. بنا بر این میتوان گفت صنایع کوچک هنوز سهم مهمی در عرصه تولید دارد.

انگیزه تا مین زندگی شخصی از طریق سرمایه گذاری در تولید از سوئی و فقدان سرمایه مکفی از سوی دیگر گروه کثیری را بسوی تولید کوچک می راند. کمبود نیروی انسانی ماهر، نارسائیهای زیربنائی، پراکندگی شهرها و روستاها و ضعف ارتباط اقتصادی بین آنها، مشکلات تا مین مواد اولیه و غیره که عرصه فعالیت تولید انبوه کالائی و ایجاد موسسات بزرگ صنعتی را محدود میساخت، یکی دیگر از عوامل گسترش واحد های کوچک تولیدی گردیده است.

سطح کنونی رشد اجتماعی - اقتصادی ایران استفاده کامل از کلیه وسایط از آنجمله صنایع کوچک نامبرده در فوق را برای رشد نیروهای مولد ضروری میسازد. تردیدی نیست که ضرورت الفای مالکیت خصوصی برای بازار و وسایل تولید - با اصل شرکت سرمایه خصوصی در رشد نیروهای مولد در تضاد است. بنظر ما برخورد این دو تمایل متضاد است که در آخرین تحلیل میباید تعیین کننده سیاست دولت انقلابی نسبت به بخش خصوصی باشد. این سیاست در عین گسترش اشکال دولتی و تعاونی مالکیت و تمرکز مواضع کلیدی اقتصاد ملی در دست دولت، همکاری با بخش خصوصی را نفی نمیکنند. مسئله اساسی در این مورد خلعت همکاری است. دولت انقلابی میتواند و باید عملکرد بخش خصوصی را متوجه رشد نیروهای مولد بر اساس برنامه اقتصادی کرده و از بکار گرفتن سرمایه های کوچک در فعالیت های غیرتولیدی جلوگیری کند. بخش خصوصی در عین برخورداری از حمایت قانونی تابع محدودیت هائی نیز میشود که از آنجمله اند محدودیت رشته های سرمایه گذاری، تبعیت از برنامه اقتصادی و اجتماعی و کنترل دولتی. بخش خصوصی شامل آن عرصه های از کشاورزی، دامداری، صنعت و تجارت و خدمات میشود که بعللی هنوز نمیتواند در چارچوب بخش تعاونی متشکل گردد. اصل چهل و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی بدرستی بخش خصوصی را مکمل فعالیت های دولتی و تعاونی می شمارد.

بخش خصوصی سرمایه داری که در گذشته مواضع حساس در اقتصاد ملی داشته نه تنها نتوانست رشد معقول اقتصادی کشور را تا مین کند، بلکه اقتصاد ملی را وابسته به امپریالیسم و انحصارهای چند ملیتی ساخت. طبیعی است که در شرایط کنونی نمیتوان مانند گذشته اقتصاد ملی را به عرصه تاخت و تاز سرمایه خصوصی مبدل ساخت و تحدید حیثه عملکرد آن یکی از شرایط عمده نیل به استقلال اقتصادی است.

چنین است نظر مادر باره نظام اقتصادی نوین. این اصل لنینی که انقلاب و ضد انقلاب را باید در ارتباط متقابلشان با یکدیگر و بمنزله یک جنبش واحد اجتماعی که بر حسب منطق درونی خود پیشرفت میکنند، درک کرد، از نود برابر دیدگان ما تأیید میگردد. این منطق آشکارا آنها بروز میکند که میبینیم هم اکنون بحث در اطراف آن مسائل اجتماعی - اقتصادی دوباره از سر گرفته میشود بحثی که مربوط به گذشته نه چندان دور است و انقلاب آنها را بسوی زوال گرایانده است.

بعقیده ما توجه به مسائل بنیادی وقتی میتواند به نتیجه مطلوب برسد که از موضع

طبقاتی و با معیارهای طبقاتی مورد بررسی قرار گیرد. معیارهایی که بوسیله آنها افکار و اندیشه‌ها مورد آزمایش قرار میگیرند و در آخرین تحلیل اراده زحمتکشان امکان تحقق بخشیدن بدانها را فراهم میآورد.

۴- برنامه‌ریزی ساخت اقتصادی

در اصل چهل و چهارم قانون اساسی گفته میشود که نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران باید بر پایه برنامه‌ریزی منظم و صحیح استوار گردد. این اصل که ناشی از شناخت ضرورت‌های زمان است در شرایط بحران اقتصادی کنونی که میراث رژیم واژگون شده است، اهمیت سترگی دارد.

حزب توده ایران با توجه به خطرات ناشی از بحران اقتصادی، از همان آغاز، اتخاذ تدابیر عاجل در جهت سرو سامان دادن به اقتصاد ملی و نوسازی آن را، بر پایه یک نظام اقتصادی معقول و سالم و همچنین تدوین و اجرای برنامه‌های کوتاه و درازمدت، مطرح ساخت و خطوط اساسی دستیابی به یک اقتصاد پویای ملی را نیز ارائه داشت. گرچه پس از پیروزی انقلاب، شورای انقلاب گام‌های موثری در زمینه صادره و ملی کردن موسسات مالی و صنعتی وابسته به پاره‌های از عمال رژیم مخلوع برداشته، ولی این نیز مسلم است که دولت موقت سابق با وقت‌گذرانی و عدم قاطعیت و همچنین اتخاذ تدابیر ناسنجیده و در پاره‌های موارد حتی مخالف با اهداف انقلاب، چنان ضرباتی بر پیکر نحیف و ضعیف اقتصاد ملی وارد ساخت که جبران آنها در کوتاه مدت مقدور نخواهد بود. خودداری دست‌اندرکاران دولت موقت از تنظیم برنامه اجتماعی - اقتصادی با اجرا گذاردن عاجل آن موجبات انباشته شدن چنان اشکالات پیچیده و بغرنجی گردیده که راه‌برون رفت از بحران را دشوارتر ساخته است.

نوسازی اجتماعی - اقتصادی محتوی اساسی استراتژی نیروهای انقلابی است. که بلافاصله پس از کسب حاکمیت سیاسی آغاز میگردد و بهیچ بهانه‌ای نمیتوان این امر خطیر و حیاتی را به "بعد از" تحکیم پیروزی سیاسی موکول کرد. زیرا تحکیم پایه‌های انقلاب به میزان زیادی با دگرسازی بی وقفه و برنامه‌ریزی شده جامعه بسود انبوه زحمتکشان ارتباط دارد. فقط در چنین صورتی است که آنها میتوانند از حمایت گسترده مردم بهره‌مند شوند.

اکنون که نظام اقتصادی نوین بر پایه اولویت بخش دولتی به تصویب مردم رسیده، درنگ در بکار بستن شیوه‌های برنامه‌های اجرای سیاست اجتماعی - اقتصادی اشتباهی نابخشودنی خواهد بود.

نظام نوین اقتصادی و تحولات عمیق اجتماعی در نظر گرفته شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی، ضرورت استفاده از شیوه برنامه‌ریزی متمرکز را پیش‌کشیده است. لذا بررسی خلعت و کم و کیف برنامه‌ریزی متمرکز در نظام اقتصادی نوین اهمیت ویژه‌ای کسب میکند.

خلعت برنامه‌ریزی با ماهیت طبقاتی هیئت حاکمه و استراتژی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن ارتباط دارد. مثلاً در دوران رژیم جنایت پیشه پهلوی نیز برنامه‌های عمران و تدوین و بموقع اجراء گذارده میشد. ولی چنین برنامه‌ریزی در شرایط سیادت همه جانبه سرمایه‌های وابسته داخلی و انحصارهای خارجی هدفی جز تقویت پایه‌های

اقتصاد وابسته نمیتوانست داشته باشد. چنانکه دیدیم مالکیت خصوصی بروسائل تولید عملکرد برنامه‌های عمرانی را در چارچوب ساخت نظام سرمایه‌داری وابسته محدود ساخت و عملاً "با تحمیل تقسیم کار بین المللی سرمایه‌داری، اقتصاد ملی را در خدمت مصرف جهان سرمایه‌داری قرارداد. تجربه ایران بار دیگر این اصل از دیرباز شناخته شده را محرز ساخت که نیل به استقلال اقتصادی، دگرسازی ساخت اجتماعی - اقتصادی و بالاخره تا مین اقتصادی شکوفان، بدون ایجاد تحول عمیق در شکل مالکیت خصوصی بروسائل تولید امکان پذیر نیست. در شرایط سلطه سرمایه‌انحصاری خارجی و حمایت از سرمایه خصوصی داخلی برنامه ریزی بمثابة شیوه رهبری اقتصاد ملی و نیل به پیشرفت اجتماعی اهمیت خود را از دست میدهد.

هرگونه دگرگونی بنیادی در زمینه سیاسی و یا در مناسبات اجتماعی فقط و فقط با رهایی اقتصاد ملی از قید مالکیت خصوصی برابر بازار و وسائل تولید میسر میگردد. اهمیت دولتی کردن مالکیت‌های بزرگ بمنظور بوجود آوردن امکانات لازم برای برنامه‌ریزی اقتصادی دموکراتیک، یعنی با شرکت توده‌های مردم نیز از اینجاست که میشود. هدف‌نهایی تمرکز اقتصادی مالکیت دولتی تا مین رفاه همه جانبه انبوه زحمتکشان است. وانگهی بدون تغییر مناسبات اجتماعی، تعالی علم و فن نیز که محصول اجتناب‌ناپذیر آن در شرایط ویژه کشور ما است و نقش تعیین کننده در رشد اقتصادی دارد، ممکن نخواهد بود.

برای رفع هرگونه سوء تفاهمی باید خاطر نشان ساخت که برنامه‌ریزی متمرکز در نظام اقتصادی مورد بحث ما با برنامه‌ریزی علمی و همه جانبه در نظام سوسیالیستی مترادف نیست. برنامه‌ریزی مورد بحث ما که شرکت فعال رهبری دولت انقلابی را در رشد اجتماعی - اقتصادی از طریق تمرکز کلیه وسائط و منابع و انتخاب آهنگ و تناسب رشد اقتصادی تا مین میکند فرق اصولی با برنامه‌ریزی علمی سوسیالیستی دارد. وجود نهادهای گوناگون و اشکال مختلف مالکیت (دولتی، تعاونی و خصوصی) و اینکه هنوز دولت‌اهرمهای اداری مجموعه روند تجدید تولید گسترده را در اختیار ندارد و ارگانهای برنامه‌ریزی نمیتوانند کلیه عرصه‌های اقتصادی را مستقیماً تابع برنامه‌ها و احادی سازند، شمر بخشی برنامه‌ریزی را محدود میسازد. در چنین شرایطی برنامه‌ریزی بعنوان شیوه رهبری اقتصاد ملی تاثیر همگون در این و یا آن نهاد نمیتواند داشته باشد. صرفنظر از این عوامل عینی، یک سلسله عوامل ذهنی از قبیل فقدان کادرهای ورزیده و آگاه به برنامه‌ریزی علمی جامع و نبودن آمارهای دقیق و فراگیر نیز از شمر بخشی برنامه‌ریزی میکاهد. واضح است که با تحکیم و گسترش بخش دولتی دموکراتیک زمینه برای الفای نهادهای کهنه و فرتوت ایجاد خواهد شد و این نیز شمر بخشی برنامه‌ریزی را افزایش خواهد داد.

در نظام اقتصادی نوین، برنامه‌ریزی، سه‌بخش عمده دولتی، تعاونی و خصوصی را در بر میگیرد. تنظیم فعالیت بخش خصوصی بمنظور استفاده از آن در راه پیشرفت اجتماعی - اقتصادی بر اساس برنامه‌های دولتی یکی از مشکلات بزرگ دولت انقلابی است. بنظر ما آزادی عملکرد بخش خصوصی باید به تبعیت از برنامه دولتی مشروط باشد، علاوه بر این باید تجدید نظر بنیادی در نرخ سود بخش خصوصی، مسئله سرمایه‌گذاری آن در رشته‌های صنعتی و همچنین سیستم مالیاتی بعمل آورد. نباید از نظر دور داشت

که سیستم مالیاتی نقش مهمی در تقسیم عادلانه درآمد ملی دارد. سیستم مالیاتی مترقی وسیله مهمی برای نوسازی ساختار اجتماعی - اقتصادی و کسب استقلال اقتصادی است. از طریق وضع قانون مترقی مالیات بردرآمد میتوان وضع اجتماعی طبقات و گروههای گوناگون اجتماعی را تنظیم کرد. از همه مهمتر آنکه سیستم مالیاتی حربه موثر تحدید عرصه عملکرد بخش خصوصی و جلوگیری از نفوذ آن در رشتههای مهم اقتصادی است.

تا مین بخش خصوصی تابع برنامه ریزی دولتی با وسایل تولید و مواد خام ونیم- ساخته وهمچنین اعطای برخی امتیازات به آن گروه از صنایع کوچک که تابع برنامه ریزی هستند، از جمله عوامل مهم افزایش شمر بخشی برنامه اقتصادی بشمار میروند. تاثیر این تدابیر دوجانبه است: از سوئی، امکان کنترل دولتی عملکرد بخش خصوصی را فراهم میآورد و از سوی دیگر، تولید در این بخش را که از لحاظ ماهیت دارای خصیلت خودبه خودی است، هدایت خواهد کرد.

و اما در بخش تعاونی برنامه ریزی تابع قانونمندی جداگانه ایست. خصیلت دسته جمعی بودن مالکیت تعاونی، شرایط عینی تبعیت آن از برنامه اقتصادی را فراهم میآورد. اینکه بخش دولتی نقش تعیین کننده در تجهیز مادی، فنی و اعتباری بخش تعاونی دارد، تبعیت این بخش را از برنامه اقتصادی دولتی تسهیل میبخشد. برنامه - ریزی خرید محصولات عمده کشاورزی از جانب دولت در عین حال امکان رشد نهضت تعاون را بوجود خواهد آورد.

برنامه ریزی در نظام اقتصادی نوین تنها به معنای هدایت اقتصاد ملی از جانب دولت نیست، بلکه مضمون عمیق سیاسی نیز دارد. دگر سازی اقتصادی - اجتماعی و تامین رشد یکسان و همه جانبه اقتصادی بر اساس برنامه ریزی صحیح بسود زحمتکشان به معنای پایان دادن به عملکرد " اقتصاد بازار آزاد" و رشد نا همگون اقتصادی ملی و خصیلت تک کالائی آنست. بدینسان برنامه ریزی بوسیلهای مهم برای تجهیز تودهها، برای دستیابی به پیشرفت اجتماعی و مآلا" استقلال اقتصادی مبدل میگردد.

تجربه تاریخ نشانگر آنستکه سرنوشت انقلاب و تداوم آن با تنظیم و اجرای برنامه - های اجتماعی - اقتصادی برای تحکیم حاکمیت سیاسی بستگی دارد. ضرورت تدوین برنامه جامع ناشی از نقش مخرب انقلاب در زمینه انقراض نهاد های اسارت و بردگی گذشته از سوئی و کوشش ضد انقلاب داخلی و امپریالیسم در احیاء مواضع از دست رفته، از سوی دیگر است. نوسازی جامعه بر اساس برنامه فراگیر، در واقع مهمترین حربه دفاعی و تهاجمی انقلاب بشمار میرود.

ایجاد همگونی بین شکل سیاسی و مضمون اجتماعی انقلاب که از ضروریات پیروزی آنست فقط از طریق رهبری و هدایت برنامه های پیشرفت اجتماعی - اقتصادی مقدور میگردد. دستگاه دولتی که نتواند این وظیفه سترگ را عملی سازد، طبعاً " باشکست روبرو خواهد شد. از اینجاست که مسئله مهم تحکیم سازمانی دستگاه دولتی از راه پاکسازی و نوسازی آن مطرح میشود. کلیه نهادها باید در خدمت تحقق برنامه های اجتماعی و اقتصادی با زتاب خواستهای زحمتکشان و دیگر قشرهای دموکراتیک جامعه باشد.

ناگفته نماند که نوسازی در شرایطی که هنوز انقلاب نتوانسته کادرهای خود را بوجود آورد کار آسانی نیست. انقلاب نمیتواند و نباید کلیه آنچه را از گذشته بجای

مانده یکدست مردود اعلام کند. برای تحکیم انقلاب باید از امکانات باقیمانده از گذشته و بویژه از کادرهای فنی و علمی و مدیریت تا سرحد امکان استفاده کرد. تخریب بهر قیمت و بدون در نظر گرفتن تکامل تاریخی جامعه هدف هیچ انقلاب خلقی نیست. انقلاب مکانیسم حاکمیت سیاسی، اقتصادی و نظامی نظام گذشته را درهم میریزد و آنرا از نو میسازد.

مسائل بس بفرنج و مشکلی در برابر انقلاب پیروزمند مردم ایران قرار دارد. نباید از نظر دور داشت که امپریالیسم و براس آن امپریالیسم آمریکا هنوز دارای قدرت اقتصادی، فنی، نظامی کافی برای سازمان دادن توطئه علیه انقلاب ما است. امپریالیسم همیشه خواهد کوشید تا مواضع از دست رفته را بازیابد. تحکیم دستاوردهای انقلاب در این ویا آن کشور، تنها معضل ملی نیست، بلکه دارای اهمیت بین المللی نیز هست. قدرت روزافزون کشورهای سوسیالیستی و نهضت طبقه کارگر در کشورهای رشد یافته سرمایه داری، از جمله عوامل موثر تضعیف مواضع امپریالیسم در عرصه جهانی هستند که هیچ انقلاب خلقی نمیتواند آنها را نادیده بگیرد. و اما تکیه به توده های زحمتکش و تامين همکاري وسيع نيروهاي راستين انقلاب ضامن عمده و عامل تعيين کننده در حفظ دستاوردهای انقلاب و تعمیق آنست. بهمین سبب، حزب توده ایران مسئله وحدت و اتحاد همه نیروهای ضدا امپریالیستی و دموکراتیک ایران را در جبهه متحد خلق در سرلوحه مبارزات خود قرار داده است.

هر انقلابی تنها هنگامی توده ها را به درستی خود معتقد می کند که آنها را از ثمرات

محسوس خود در زمینه زندگی مادی و معنوی برخوردار سازد. تنها با شور

انقلابی نمی توان جامعه را به جلو برد



مبارزه دهقانان ایران اوج می گیرد

نیک آیین

★ در شرایط متحول جامعه انقلابی ایران، نبرد ضد امپریالیستی خلقهای ما می‌رود تا انقلاب بزرگ ایران را به مرحله نوینی ارتقاء دهد و ریشه‌های رخنه و رسوخ همه جانبه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی امپریالیسم امریکایی را بپاشد و پس از پیروزی عظیم نبرد ضد سلطنتی به پیروزی کبیرنبرد ضد امپریالیستی نیز نائل گردد. در این متن، مبارزات دهقانی مطلبی فرعی و جدا از عمده ترین مسئله: مسئله این که آیا انقلاب پیروز خواهد شد یا ضدانقلاب، نیست، برعکس جای مهمی را در این نبرد دوران ساز و سرنوشت آفرین ایفا میکند.

شرکت در انقلاب و انتظار از انقلاب

در جریان انقلاب بزرگ مردم ایران میلیونها نفر دهقان نیز شرکت جستند. بسیاری از دهات مستقیماً "عرصه نبردهای شدید بود. پدیده‌های بغرنج و متضادی در روستاها روی داد که نشانه تأثیرات انقلاب بزرگ ما در روستا و زمیندهای متفاوت موجود در آنها بود. میلیونها دهقان که در سالهای اخیر به شهرها مهاجرت کرده بودند در تظاهرات و راهپیماییها شرکت فعال داشته و صدها هزار نفر هزار به این مناسبتها به شهرهای نزدیک می‌ریختند تا با مشارکت خود، مبرخلفی این اقدامات را ژرفتر و درخشانتر سازند. توفان انقلابی که جامعه ما را تکان داد از فرار روستاها گذشت و واقعیات نشان میدهد که در عمق آنها را به لرزه درآورد و درصحنه حل مسائل حاد اجتماعی و اقتصادی آنها را بطرزی مبرم در دستور روز قرارداد.

دهقانان ایران پس از سالها تجربه تلخ، دیدند که از رژیم شاه منفورانه‌تنها معجزه‌ای حاصل نخواهد شد، بلکه بعلت سیاست طبقاتی اش در دفاع از استثمارگران و علیه زحمتکشان و بعلت سیاست وابستگی اش به امپریالیسم علیه استقلال و شکوفائی اقتصادی، بردگی بیشتر و جانفروسانی را برای اکثریت زحمتکشان ده بارمغان خواهد آورد.

دهقانان ایران در انقلاب شرکت کردند تا مانند سایر ایرانیان به حیاتی تری — خواستهای میهنی و طبقاتی و انسانی خویش تحقق بخشند. آنها نیز زیر شعار "استقلال — آزادی — جمهوری اسلامی" رزمیدند، کشته و زخمی دادند. آنها نیز پس از پیروزی بهمن ماه شعار "بعد از شاه نوبت آمریکاست" را طنین افکن ساختند و خواستار تعمیق انقلاب و اجرای وعده‌ها و برآوردن خواستها شدند.

جامعه ما تشنه دگرگونیهای عمیق و بنیادی در همه زمینه‌ها بود و منجمله در زمینه حل قطعی مسئله مالکیت زمینهای زراعی و بدنبال آن سایر مسائل حاد و بسیار مختلف روستائی. دهقانان بحق انتظار داشتند که در درجه اول اصلاحات ارضی واقعی و بنیادی بسود زحمتکشان روستاها، بویژه بسود تهیدستان ده، دهقانان بی زمین و کم زمین عملی شود و یکسره دست‌آربان و خوانین و زمینداران بزرگ از زمین و سرنوشت ده کوتاه گردد. در مقابل آن مسخره بازی "اصلاحات ارضی ملوکانه" که نیمی از دهقانان ایران را محروم گذاشت و نیمی از زمینهای مزروعی را نیز در اختیار زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران ناراضی وابسته نگاه داشت، دهقانان منتظر بودند انقلاب اصیل ایران نمونه اصلاحات ارضی واقعی را بسود مستضعفین دهات عرضه و بسرعت عملی کند.

سه انتظار بحق و سه ضرورت انقلاب

این انتظار بحقی بود و اجرای آن یک وظیفه مسلم انقلاب. انجام این وظیفه تنها برآورده ساختن انتظار توده عظیم میلیونی نبود، بلکه ضرورت انقلابی داشت. زیرا که اولابه میلیونها دهقان حقانیت و اصولیت و اصلت انقلاب را عملاً ثابت میکرد و آنها را به مدافع سرسخت و بی‌ترس از انقلاب، علیه ضد انقلاب بدل میساخت، ثانیاً "عدالت اجتماعی را که اینهمه دهات فقر زده و به فلاکت کشیده ما به آن نیاز دارند و خود از اهداف انقلاب بود، برقرار میگردوبه ظلم و ستمی که قرنیه‌ها دامه داشت پایان میداد، ثالثاً "راه را برای اعتلای واقعی و سرریع و سالم کشاورزی و ازدیاد تولیدات کشاورزی و خودکفائی مقدر و نسبی که اهمیت عظیم اقتصادی و سیاسی دارد میگذرد، رابعاً "زمینه عمل و بهانه تفتین و توطئه را از دست ضد انقلاب برای ایجاد ناراضی و تشنج و دسیسه آفرینی میگرفت، خامساً" به زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران ارضی و وابستگان به انحصارات خارجی و به رژیم سابق که پایگاه طبقاتی و اجتماعی ضد انقلاب و امپریالیسمند کاری ترین ضربات را وارد میساخت و آنها را ریشه کن مینمود.

دهقانان همچنین انتظار داشتند که یک برنامه منسجم و درست و علمی برای رفع نیازهای حیاتی آنان و تأمین حداقل رفاه انسانی و رفع مشکلات باورنکردنی

روستاها از نظر مسکن و بهداشت و آموزش و راه و غیره و غیره تدوین و اجرا شود. دهقانان خود مرد کار و عمل است و میدانند که رسیدن به این هدفها وقت لازم دارد و بذرنیست که بپاشند و فردایش خانه و درمانگاه سبزشود. ولی وجود چنین برنامه‌ای و برداشتن نخستین گامهای عملی کافی بود تا آنها را بسیج کند، کما اینکه همان جهاد سازندگی که هدفش تجهیز نیروی انسانی و انقلابی شهرها برای عمران دهات بود توانست از آنهمه پشتیبانی و استقبال و همکاری دهقانان برخوردار شود.

دهقانان بعلاوه انتظار داشتند یک برنامه جدی و همه‌جانبه علمی برای بیرون کشیدن کشاورزی از بحران، برای رشد سالم رشته‌های مختلف کشاورزی و دامپروری و تامین تولید هرچه بیشتر، تامین آب که اینهمه در کشور مأموم است و تامین وام ضروری، بذرو کود، سموم ضد آفات نباتی و دامی با نظرخواهی از کارشناسان وارد و دلسوزان خود دهقانان کارکشته و سردو گرم چشیده تدوین شود، چرا که زندگی و آینده آنان وابسته به چنین برنامه ایست.

تردیدی نیست که این انتظارات در هیچ حالتی نمیتوانست بخودی خود عملی شود و روشن است که برای عملی شدن آنها و بکسی نشستن خواستهای دهقانان مبارزه‌ای جدی و وسیع و پیگیر لازم بود. مسئله، مسئله‌ی مبارزه طبقاتی است و بدیهی است که خودبخود و با تسلیم و رضا یا پند و اندرز نمیشد به چنین اهداف مهمی رسید. انقلاب تداوم مبارزه و کوشش هرچه بیشتر و اشکال مبارزاتی هرچه متنوع تر و ریشه‌ای تر شدن پیکار را طلب میکرد. پس شکی نبود که مبارزات دهقانی پس از انقلاب ————— نمیتوانست قطع شود و ادامه پیدا نکند. برعکس، حکم انقلاب، نیازهای عین —————ی جامعه و بیداری و آگاهی فزاینده دهقانان موجب شد که این مبارزه با حمایت همه علاقمندان به مسائل کشاورزی و دهقانی دامنه بیشتری پیدا کند و اشکال مختلف و متنوعی بخود بگیرد، تا رسیدن باین اهداف امکان پذیر شود.

مالکان و زمینداران بزرگ از نو جان می‌گیرند

اما آنچه باین مبارزه بعدی تازه داد و حوی نو در دهات ایجاد کرد عبارت بود از اینکه بعد از پیروزی انقلاب دولتی روی کار آمد که در مقام مسئول امور اجرائی نیمخواست و نمیتوانست باین خواستها پاسخ مثبت دهد، نه تنها خود مبتکر و محرک حل این مسائل نشد، بلکه اصل این هدفها و مسائل را جلوی روی خود قرار نداد. دولت موقت خلاف بسیاری از رهنمودهای امام خمینی و حتی با تحریف آشکار و انتساب دروغ ————— گفته‌هایی به امام از جانب وزیر کشاورزی (درباره نامحدود بودن مالکیت) بر خلاف مشی عمومی و مصوبات عام شورای انقلاب، به راه دیگری رفت، به راه حفظ "وضع موجود" دفاع از منافع زمینداران و مالکان را وظیفه اساسی خود دانست، مبارزه دهقانان را که بدیهی، قانونی، بحق و انقلابی بود اغتشاش خواند و حفظ منافع اربابان را تامین آرامش و امنیت کشاورزی". طاغوتی اندیشید و عمل کرد. برنامه‌ای در هیچ یک از سه رشته اساسی فوق‌الذکر ارائه نداشت و مطابق با ماهیت طبقاتی و مشی سیاسی خود نمیتوانست هم داشته باشد. دولت موقت که وزارت کشاورزی را در دست‌های مشکوک و نابابی قرار داده بود، بخصوص در مسئله بسیار حساس و

اساسی مالکیت زمین بکلی در گل فرو ماند و آنرا حل نشده باقی گذاشت. تازه کار را بهمین جا محدود نکرد. بسود مالکان سنگ تمام گذاشت و وضعی را ایجاد کرد که خود مالکان هم شاید بعد از انقلاب جرأت آرزویش را هم نداشتند. دولت موقت با سیاست و عمل خود جان تازه‌ای به کالبد متعفن و درحال تلاشی اربابان دمید و امید های تازه ای به این مستکبران غارتگر و فاسد داد که خودشان شاید تصورش را هم نمیکردند. اینان مانند مازی که تابش نور آفتاب را حس کرده باشند نخست خزنه و سپس خشن به حرکت در آمدند، دندان نشان دادند و زهر خود را در بسیاری از دهات پاشیدند. بتصرف مجدد زمینها برخاستند، چماقدار و تفنگدار استخدام و اعزام کردند. آنها که مشغول فرستادن آخرین بخش پولهای خود بخارجه و در فکر بستن چمدانها بودند و نابودی طبقه استثمارگر و خونخوار خود را بعد از آنهمه جنایات حتمی میدانستند، مشاهده کردند زمینه عمل دارد برایشان مهیا میشود و حتی میتوان امیدوار بود که بساط کهنه دوباره علم شود. اینها همه نتیجه سیاست غلط و ضد دهقانی دولت موقت و وزارت کشاورزی بود.

چند نمونه را از جریان سمیناری که خود وزارت کشاورزی در کاخ بلورین بلوار تشکیل داده بود ذکر میکنیم: در سمینار افراد گوناگون چنین گفتند: "مردم ما خون دادند و انتظارات بیشتری داشتند اما این قانون "نحوه واگذاری" بنفع مالکان بزرگ است... مالکیتهای قلبی راصحه گذاشته اید و کشاورزی را بدوره فتودا - لیتة رضاخان بازگردانیده اید... توقع این بود که قانونگذاران بیشتر جانتب مستضعفین را بگیرند تا فتودالها و سرمایه دارها را... ما محمد رضاشاه را از بین بردیم. بزرگ مالکان را هم از بین خواهیم برد... شما باید به گرایش اکثریت مردم توجه کنید، اقلیتی گرایش تقدس مالکیت را میخواهد ولی مردم ما خون دادند و شهید شدند و باید گرایش آنها مطرح باشد... شما به تمام بزرگ مالکان ایران نگاه کنید ببینید چه حرصی دارند برای اخراج کارگران تا مکانیزه کنند... در حال حاضر زارعین خرده مالک از طرف مالکین بزرگ تهدید میشوند... اینها را در سمینار مسائل کشاورزی رودرو و چشم در چشم وزیر مربوطه گفتند. وزیر کشاورزی دولت موقت که خود از مالکان بزرگ فارس و از سرمایه گذاران ارضی در ایران و آمریکا بود، اندیشه و عملی خلاف خط امام داشت. میخواست خود را بنام مسلمان و وزیر دولت موقت انقلابی در پشت سر امام و شورای انقلاب مخفی کند، ولی خود امام خمینی سخما " و شورای انقلاب توسط آیت اله دکتر باهنر چنین تشبثی را رد کردند. در تمام آن هشت ماه سرنوشت یکی از حساسترین وزارتخانه ها که مربوط بزندگی میلیونها ایرانی و مربوط به یکی از حساسترین و مهمترین رشته های اقتصادی ما میشود دستخوش ماجراهائی گردید که از خدمت باربایان آغاز شد و با افشای نزدیکیها و ارتباط باعمال ساواک و شبکه ضد انقلاب پایان یافت. صحبت البته از شخص نیست. از سیاست و روش است، روشی که منجمله موجب شد مبارزه دهقانی بعد از انقلاب بجای سیر در مجرای طبیعی و قابل انتظار خود، بُعدی تازی و جوی نو پیدا کند.

تداوم مبارزهٔ دهقانان علی‌رغم شرایط نامساعد

این بدیهی بود که دهقانان علی‌رغم آن سیاست و روش حاکم از حق خودگذرند و اصلاحات ارضی واقعی و زمین بخواهند، برنامهٔ جدی کشت و کار زراعی و کمکه‌های وابسته به آنرا برای خدمت به کشور و اجرای فرمان امام طلب‌کنند، برنامهٔ عملی رفاهی و گام‌های عملی و مشهود در این زمینه را بطلبند. طی مبارزه‌ای که در راستای انقلاب، منطبق با هدفها و نیازهای آن بود، دهقانان خود را با عالیت‌ترین مقامات اجرائی، با سیاستی غلط و ضد دهقانی و ضد انقلابی و بقول طرفداران اسلام راستین، ضد اسلامی و ارتجاعی - از جانب وزیرکشاوری - روبرو دیدند. آنها در مقابل خود و علیه خود، مقامات مختلف دولت موقت و دادگستری و ژاندارمری و فرمانداری را دیدند، در حالیکه انتظار داشتند آنها را در کنار و مدافع خود بیابند. دهقانان گاه حتی باورنمی‌کردند که چگونه انقلاب‌تغییری در این دستگاهها و مستگیری آنها، نحوهٔ برداشت و سیاست آنها، عمل و برخورد آنها نداده و آنها را عوض نکرده است.

طی این مبارزه، دهقانان که امیدوار بودند از جانب کمیته‌های انقلاب و دادگاههای انقلاب و پاسداران و سایر ارگانهای زائیده شده از انقلاب حمایت شوند و آنها را بدرستی نهادهای انقلابی میدانستند و ملجا و پناه خود می‌شمردند، در بسیاری از موارد دیدند که عناصر ناباب و مشکوک و حتی بدنام و باسوء شهرت و شناخته شده بعنوان فاسد یا وابسته به رژیم سابق در این ارگانها نفوذ کرده‌اند و اینجا و آنجا مشاهده کردند که کمیته‌ها و دادگاهها هم به ضرر آنها اقدام میکنند و جانب مالک را میگیرند. اگر چه این مسئله همه گیر نبود و همه‌جا چنین نبود ولی تکرار آن در بسیاری نقاط قیافه دیگری به محیط ده و در نتیجه به مبارزه دهقانی میداد.

همه این عوامل سیمائی تازه و بُعدی نو اگر چه غریب و بکلی غیر قابل انتظار، به پیکارهای دهقانی هشت ماه اول بعد از انقلاب بخشیدند. برای پی بردن به کمیته دقیق این نبردها و عده هریک از انواع مبارزات البته زمان و امکانات بیشتری لازم است ولی مسلم است که روستاهای ایران شاهد خیزش بزرگ و آگاهانه دهقانان در بهار و تابستان و پاییز امسال بوده‌اند. این جنبش هم اکنون روبه اعتلاست و امواج انقلاب همانگونه که در شهرها هم بمرحلهٔ تازه و بالاتری وارد شده در دهات هم بیش از پیش گسترده تر و ژرفتر میشود.

بیداری و حق طلبی دهقانان در جهت پیشبرد انقلاب و بکرسی نشان دادن مطالبات حق و خویش و ریشه کن کردن بساط اربابی و زمینداری بزرگ یعنی ریشه کن کردن یکی از ارکان مهم ضد انقلاب روزافزون است و این همه جزئیست از نیازهای انقلاب و حکم زمان. این جنبش و جوش اشکال مختلف داشته از درجات مختلف شکل و پیگیری برخوردار بوده رهبریهای مختلف داشته یا حتی بدون رهبری بوده و از نامه‌نگاری گرفته تا مراجعه به دادگستری، از تحصن گرفته تا بستن جاده‌های بین شهرها، از زدو خورد با عمال مالک و چماقداران گرفته تا مقابله با ژاندارمها، از تظاهرات در شهرها گرفته تا تجمع در مقابل فرمانداریها و سایر ادارات دولتی. از اخراج مالک گرفته تا

تصرف زمین و تقسیم آن، از طومار نویسی گرفته تا مقاومت مسلحانه، انواع مختلفی را دربرگرفته که در استانهای مختلف میتوان نمونه‌های بسیار متعدد هر یک از آنها را ذکر کرد. واضح است که صورتهای شدید این مبارزه مانند زдохورد و تحمن و اعصاب و تظاهر بیشتر در بین افکار عمومی منعکس شده ولی این از اهمیت سایر انواع مبارزه دهقانی نمیکاهد. در سمینار مسائل کشاورزی منعقد شده در اواخر مهرماه گذشته شد که پس از انقلاب سید برخوردار دهقانی در کشور رخ داده که در این میان ۱۲۰ تن کشته شده‌اند. همین دو رقم مربوط به حادثه‌های اشکال برخوردارها حکایت از حدت و شدت وضع میکند.

نمونه‌ای مشخص از تنوع اشکال مبارزات و تکامل آن

قبل از آنکه بر روی مهمترین و عمده‌ترین خواست مسئله که مسئله زمین و خواست طرد کامل بساط اربابی و بزرگ مالکی است، بر روی شیوه مهم کنونی نبرد دهقانی که تصرف زمین و خلع ید عملی از مالکان است مکتب کنیم. بدنیست نمونه مشخصی از یک ده و با تنوع ابتکارات دهقانان و پیگیری ستایش انگیز و درجه شکل و اتحاد فزاینده آنها در جریان نبرد و همچنین با نیروهای که در این هماوردی در برابر هم میایستادند آشنا شویم:

در ده "کلاریج کلا" واقع در شهرستان قائم شهر از مدتها قبل دهقانان بحق طلبی برخاسته و حتی در زمان طاغوت با نوشتن نامه و امضای طومار نشان دادند که مالکیت ارباب نامشروع است و خواستار اصلاحات ارضی بنفع دهقانان شدند. این روستائیان از جو انقلابی عظیمی که به هنگام نبردهای خلق ما علیه رژیم شاه در آخرین ماههای حکومت ننگینش بوجود آمده بود استفاده نموده و تصمیم به عمل انقلابی تصرف زمین گرفتند. آنها سی ام دیماه پارسال، تقریباً "دوماه پیش از پیروزی انقلاب در مسجد ده جمع شدند و نوشتند: "با توجه به اینکه زمین این قریه تیرآبادی است و به زور و به قیمت ناچیزی خریداری شده و غصب شده، تصمیم گرفته‌ایم این زمین را بین خودمان بطور عادلانه تقسیم کنیم و برای اجرای چنین کاری امضاء کنندگان زیر به کلام اله مجید سوگند یاد میکنیم که تا آخرین مرحله برای رفع احتیاجات خودمان در مقابل زورگویی ایستادگی کنیم". زیر نامه دهها امضاء و منجمله بیست و شش انگشت نهاده شده بود.

در این روستا ۹۰ خانوار زندگی میکنند که ۴۰ خانوار آن بکلی بزمینند. زمینهای زراعی ۱۲ خانوار کمتر از نیم هکتار و هشت خانوار کمتر از یک هکتار است. در حالیکه ۱۳۵ هکتار از زمینهای مزروعی در اختیار چهار نفر قرار دارد که از آن میان تازه ۷۰ هکتار تنها متعلق به مالک عمده حسین عزتی است (وابسته به رژیم شاه، فاسد، شهرت به داشتن سوء اخلاق، رباخوار، قلدور، در سایر دهات هم ملک دارد) حدود سی هکتار هم متعلق به رحیم عزتی است که این شخص هم از کیاکلان کلاریج کلا زمینهای وسیعی دارد (کارمند املاک سلطنتی بوده و صاحب نفوذ در ادارات دولتی و ژاندارمری است). اینست وضع ده.

پس از پیروزی انقلاب دهقانان منتظر بودند به حق مسلم خویش برسند و دست

مالحان بزرگ فاسد و وابسته به رژیم شاه کوتاه شود و زمینها مال خود آنها باشد آنها از مقامات جمهوری اسلامی بارها تقاضا کردند بپردازند دلشان برسند. آنها که حتی در زمان طاغوت تصمیم گرفته بودند تا زمینها را بین خود قسمت کنند، پای خواست خود البته ایستادند، ولی مالک از تذبذب و مماشات دولت و سیاست ضد دهقانی وزارت کشور و روش غیر انقلابی ارگانهای دولتی استفاده کرده و برای مقابله با دهقانان آگاه عده‌ای چماقدار برای سرکوب آنان اجیر نمود. خطری که از این طرف متوجه دهقانان بود در نامه به فرمانداری شهرستان قائم شهر، مورخ ۵۸/۳/۲۵ منعکس شده است. دهقانان بیدار بهنگام ارتکاب یکی از موارد اعمال خلاف، شخص مالک را دستگیر میکنند و تحویل مقامات میدهند. آنها کوشیدند همکاری با کمیته انقلاب داشته باشند. ولی متأسفانه شیخ ظاهری که توانسته بود علیرغم توصیه‌های مکرر امام خمینی در مورد پاکسازی کمیته‌ها، در کمیته انقلاب اسلامی کیاکلا وارد شود و ریاست آنرا بعهده بگیرد، با مالک تباخی کرد و او را آزاد نمود. این مطلب در نامه مورخ ۵۸/۳/۲۸ به کمیته حل اختلاف کشاورزی قائم شهر منعکس شده است.

دهقانان حق طلب که فریادشان طنینی نمییافت و پس از انقلاب و پس از تأیید مکرر بر حقوق مستضعفان، زمین را از آن خود میدانستند از چهارم خرداد ماه رأساً مبادرت به کشت زمین کردند، آنها برای دفاع از تصمیم و کشت خود ناچار به مقابله با چماقداران شدند و با وجود آنکه خودشان میتوانستند ده دوازده نفر چماقدار را گوشمالی دهند با احترام نهادهای انقلابی و بقول خودشان برای جلوگیری از هرج و مرج جریان را به اطلاع فرماندار رساندند. ولی مقامات مسئول اجرائی توجهی نداشتند. دهقانان نوشتند: "با توجه به تأکید امام خمینی به پیروزی مستضعفین بر مستکبرین از شما و از تمام مراجع مترقی و صالحه رسیدگی به امر فوق را طلب مینمائیم". و باز دهها امضاء و اثر انگشت. دهقانان تنها ۲۵ هکتار از اراضی مالک مزبور را تصرف کرده یعنی از غصب غارتگران عزتی بدرآورده بودند. ولی متأسفانه بیش از پیش خود را با کمیته انقلاب، با فرمانداری، با کمیته حل اختلاف، با پاسگاه ژاندارمری که همه بدرجات مختلف از مالک حمایت میکردند و برو دیدند. هنگامی که لوبیای کشت شده دهقانان آماده برداشت شد چماقداران مالک روز ۹ مهر بصورت تجاوز وارد کشتزار شدند. این بار دهقانان نامه باستاندار نوشتند با این خاتمه که: "با توجه باینکه" زراعت مال زارع است اگر چه (زمین را) غصب کرده باشد" برطبق عبارت فوق و اینکه انقلاب اسلامی ایران بمنظور پیروزی مستضعفین بر مستکبرین میباشد از آن مرجع تقاضا داریم از هرگونه تضییق حقوق ما جلوگیری قاطع بعمل آید". و باز هم دهها امضاء و اثر انگشت. در اینجا بار دیگر بیداری و هشیاری دهقانان زحمتکش ظاهر میشود که به حق زمین و محصول کار خود را از آن خویش میدانند، آنها میدانند که منافع زورگویان ستمگرو بهره‌کش و منافع ستمکشان بهره‌ده آبی نیست که بیک جوی برود و ایمان دارند که بالاخره مستضعفین بر مستکبرین پیروز خواهند شد. آنها به کسی هم التماس نمیکنند، بلکه تمام جریاناتی را که جلوی چشم آنها رخ میدهد برخوردار منافع این دوطبقه میدانند و مصممانه و متحداً "وازارهای مختلف مبارزه میکنند.

این مبارزه میتواند در چارچوب عادی خود-عادی برای زمان انقلابی ما -

جریان یابد و به تحقق خواسته‌های حقه و انقلابی دهقانان بیانجامد و با همین اشکال خاتمه یابد، بشرطی که مقامات اجرائی وزارت کشاورزی و کشور به حق مسلم دهقانان گردن مینهادند و زمینهای غصبی و بزور و تزویر گرفته شده را از مالک باز پس میستانند و به دهقانان میدادند و محصول کار آنها دفاع میکردند. در آن صورت حق به حق دار میرسید و رودروئی پایان مییافت و ریشهٔ ظلم و کینز و استکبار هم، از نظر زمینداری، خشکانیده میشد. اما چنین نشد. و چون چنین نشد کار به زد و خورد بین چماقداران متجاوز ارباب و دهقانان حق طلب کشید. کار به سرنیزه کشی ژاندارمها کشید که متأسفانه نه علیه ارباب و چماقداران، بلکه علیه دهقانان تهدیدست متوجه شد. ژاندارمری کیا کلا، فرمانداری قاشمشهر، کمیسیون حل اختلاف شهرستان، در آنوقت که ایزدیوزیر کشاورزی و همداستانش همه کاره بودند، زیر نفوذ مالک و در خدمت او عمل کردند. در نیمه دوم ماه مهر ژاندارمهای مسلح درست مانند زمان طاغوت سوار کامیونها بروستا حمله بردند و هشتاد نفر دهقان را دستگیر کرده به پاسگاه بردند. دهقانان گفتند: "ژاندارمری جمهوری اسلامی باید از مستضعفین حمایت کند نه از مستکبرین طاغوتی و غارتگر" ولی کار از جای بالاتری خراب بمود و صدای آنها بجائی نرسید. بالاخره دهقانانیکه به فرماندار، به کمیسیون حل اختلاف به کمیته انقلاب، به استانداران و ندران نامه نوشته و نتیجه‌ای نگرفته بودند ملجا و پناهی نیافته مستقیماً "نامه به امام خمینی رهبر انقلاب نوشتند (۵۸/۷/۲۳). آنها شرح دادند که: "اصلاحات ارضی آمریکائی شاه خائن عملاً در خدمت تقویت زمینداری بزرگ بود و دهقانان بی زمین و کم زمین را همچنان در محرومیت باقی گذاشت... آنها نوشتند "کاردیباستخوان مارسیده و ما تصمیم گرفتیم دست غارتگران و متجاوزان را از حق و حقوق مسلم خود کوتاه کنیم" نوشتند که: "ژاندارمها با اسلحه‌ایکه جانب مانشانه گیری کرده بودند به محاصره ما پرداختند و رئیس پاسگاه ژاندارمری اظهار میداشت که مانع برداشت محصول ما خواهد شد". و خواسته اند که: "بیش از این مراجع گوناگون خصوصاً ژاندارمری کیا کلا در جهت حمایت از مستکبرین فاسد و سرسپرده رژیم مخلوع نباشند و مانع جمع آوری محصول و زراعتمان که در خطر فاسد شدن است نگردند".

خوب پیداست که دهقانان از چه انواع بسیار متنوع و مختلفی در مبارزه خود استفاده کرده‌اند و باتکیه بر اتحاد و حقانیت خود و اعتماد به رهبری انقلاب پیش رفته اند و زمین را گرفته‌اند و کشت کرده‌اند و محصول خود را بعمل آورده‌اند. خوب پیداست که ادامهٔ حکومت و مالکیت ارباب با هیچگونه موازین شرعی و عرفی وفق نمیدهد و برچیدن ریشه این مستکبران لازم است. خوب پیداست که دستگاه پاکسازی نشده و تقریباً دست نخورده باقی ماندهٔ دولتی همچنان بسود زورمندان متنفع عمل میکنند و نفع مستضعفین را بهیچ میگیرد. خوب پیداست که این سیاست و طرز عمل بزیان تولید کشاورزی است و حتی ببهای پوسیدن محصول موجب کاهش تولید میشود و باقتصاد کشور و استقلال آن لطمه میزند. همهٔ اینها در جهت نقشهٔ ضد انقلاب است که از ایجاد اغتشاش و تشنج و نارضائی و خشم، ایجاد قحطی و کمبود و نارسائی اقتصادی، از برخورد بین مقامات دولتی که اکنون دیگر در هرحال نماینده و مظهر قدرت انقلابی هستند و رسماً باید نمایندهٔ مردم زحمتکش باشند با این مردم که کاملاً در دفاع از منافع حقه خویش محق هستند، نهایت سوء استفاده را برای تضعیف انقلاب مینمایند.

مشتی نمونه خروار

در نمونه کلاریج کلا، هم با انواع مبارزه‌ها و اشکال مختلف ابتکارات پیکار-جویانه دهقانان آشنا شدیم و هم با حیاتی ترین خواستهای آنان.

دهقانان در ماههای اخیر بخاطر آب و وام، در اعتراض به ژاندارمها، حماقداران، بخاطر کود و بذر، برای جاده و درمانگاه، برای قطع مداخلات عناصر ناباب کمیته‌های انقلاب اسلامی و روش غیرقابل انتظار آنان بسود مالک مبارزه کرده‌اند و برای هریک از آنها هم از اشکال مختلف، بدنیاال هم ویا همراه باهم، استفاده‌ها برده‌اند.

ولی مسئله اصلی دهقانان وخواست عمده‌آنان مسئله زمین بود و هست و مهمترین وبارزترین شکل مبارزه در این راه هم تصرف زمین، خلع ید عملی از مالک، بسوزن پاشیدن و کشت کردن.

چند نمونه دیگر راهم فهرست وار ذکر میکنیم تا پس دریک جمع بندی کلی بتوانیم به ماهیت و سمت و اهمیت این اقدام انقلابی وخواست حقه بپردازیم:

- در ده میدان، بخش جالانجولان، دهقانان بخاطر زمین رزمیده و آنرا تقسیم کردند، اگرچه بعلت عدم هماهنگی کار را هنوز تا باخرن رسانده‌اند. دهقانان به ماده ۴۵ و تقسیم زمین و عدم مراعات عرف محل اعتراض داشتند. در اینجا دهقانان خود رأسا" به تقسیم زمین دست زدند و شعار میدادند ما زمین میخواهیم. مبارزه آنها در دهات اطراف هم تأثیر داشته است. مثلا" در کلنگانه یا هوشویه.

- در گلدسته نزدیک تهران دهقانان خود شعار دادند " برویم وزمینها را بگیریم بر پرچم سفیدی نوشتند با پیروی از فرمان امام خمینی جهت شروع با مرکشی و رزی زمینها را میگیریم و کشت میکنیم". زمینهای اربابان و منجمله اراضی راکه سرهنگ زمانی شکنجه گرفتند و تصرف کرده بود با پس گرفتند. ۹۸ هکتار زمین راسی نفراتراکشا" گرفتند و شرکت تشکیل دادند و شروع به کشت کردند. این اقدام انقلابی تأثیر سریع بخشید و سایر دهات اطراف به دهقانان گلدسته پیوستند. به دنبال گلدسته دهقانان سعید آباد، فیروزبهرام، چاردانگه، ملک آباد، ده عباس و غیره و غیره زمینها را گرفتند و بحق خود، بنحوی انقلابی، رسیدند. زیر تأثیر و بقدرت خواست توده دهقانان کمیته محل اعلام داشت " تا یک هفته اگر زمینی کاشته نشد، بکارید مال خودتان."

بدنبال پیروزی مبارزه دهقانان گلدسته ستاد جهاد سازندگی جاده ساوه طی اعلامیه‌ای که در همه دهات اطراف پخش شد اعلام کرد " براساس فرمان امام خمینی مبنی بر آباد کردن ایران خراب، تصمیم قطعی اتخاذ گردیده تا زمینهای مزروعی زیر کشت رود لذا زمینهای قابل کشت اطراف جاده ساوه از نعمت آباد تا رباط کریم از شمال و جنوب جاده مزبور به شعاع پنج کیلومتر باید زراعت شود. با در نظر گرفتن اینکه مملکت نیاز مبرمی به کشاورزی دارد و باکمال تأسف مشاهده میشود که مالکان زمینها اقدام در جهت احیاء و کشت آن نکرده‌اند. به این دلیل جهاد سازندگی بخش ساوه از تاریخ ۵۸/۸/۱ بمدت یک هفته به مالکان زمین مهلت میدهد که جهت کشت آن اقدام کنند و در غیر اینصورت این مرجع با قاطعیت تمام با این مسئله برخورد و زمینها را به افراد داد و طلب به کشاورزی واگذار خواهد کرد."

- در حصار مهتر شهریار دهقانان زمین را از ۱۳ آبان ماه گرفتند. سیمدهکتار زمین ودوچاه آب. شروع کردند به کار و بارها با مراجع مختلف تماس گرفتند و به کمیته تهران هم آمدند. در اینجا خوشبختانه پاسداران به کمک دهقانان شتافتند. اقدام انقلابی دهقانان همزمان بود با اقدام انقلابی درخشان دانشجویان پیرو خط امام در تصرف لانه جاسوسی آمریکا. همین خود تأثیر مثبتی در جریان حمایت از آن داشته است و رابطه بین نهضت دهقانی و نهضت عمومی خلق را حتی در موارد مشخص ثابت میکند. دردهات حصار مهتر نیز اثرات این حرکت شروع به تظاهر کرده است.

- در بوکان ۱۲ کیلومتری اصفهان با حدود دوهزار نفر جمعیت، روستاییان سر زمینها رفته شروع بکار کردند. زمینهای مالکان در هفته آخر مهرماه بیست دهقانان تقسیم شد.

- در ده سیسینان بیضا که ایزدی مالک ۴۰۰ هکتار از زمینهای آنست دهقانان بعد از انواع اقدامات شروع به تصرف زمین کرده و گفتند: "ما بفرمان امام کشت کردیم و روی زمینهای که محصول آنها تنها جاروب شده ما جو بعمل آورده ایم".
- روستای طارس - فیروزکوه، دهقانان صدها هکتار مرتع را برای احشام خود از مالک بازپس گرفتند.

- علی آباد - الیگودرز، خوش نشینها صدها هکتار زمین را که مالک بلا استفاده رها کرده بود تصرف کرده و بدستور امام بذر پاشیدند. ولی متاسفانه مالک با حکم دادستانی و نیروی مأموران پاسگاه آمده زحمت و کار آنها را به هدر داد.
- رزن - همدان، اقدام انقلابی دهقانان بتصرف زمینها را "اخلالگری" نامیدند و عده ای رابه نقاط دور منجمله فارس تبعید کردند.

- مجید آباد - شهرستان اهر، دهقانان، فئودال را بیرون کردند و گفتند - ما تصمیم گرفتیم که زمین خودمان را خودمان بکاریم و تاجان داریم از خواست خودمان دفاع خواهیم کرد. در نتیجه مبارزه آنها مالک فراری میشود.
- در ده هرابال بیضا دهقانان شروع کرده اند بگرفتن حق خود و تاکنون ۱۸ هکتار را پس گرفته اند.

- دهقانان دهستان کلیائی (کرمانشاهان) به تصرف زمینهای مالکان ادامه میدهند. اکثر زمینهای چهار یک مالکان و بخشی از زمینهای مکانیزه به تصرف دهقانان درآمده است.

- در روستاهای جرخس، بغدادش، جم کمبود از توابع سنقر کلیائی دهقانان زمینها را بین خود تقسیم کرده و اقدام به بذرپاشی کرده اند. در جم کمبود دهقانان بین خودشان و خوش نشینان زمینها را به تساوی تقسیم کردند. در سوران آباد زادگاه رفیق شهید حیدری بیگوند حدود یکصد هکتار از اراضی مالکین را از راه مذاکره گرفته و بین خود قسمت کردند.

- پای صحبت دهقانی نشستیم که حرف دل بسیاری از دهقانان را میزد. او می گفت: " این که (این مالک که) تاجر مال شهره یادولتیه، این دیگه اینجایی می که؟ هر کسی باید خودش کار بکنه. این که خودش کار نمیکنه. این که دیگه نمیتونه صاحب زمین باشه. روزای جمعه، اونم بعضی اوقات، یکساعتی میاد اینجا و جرخ میزنه. ایسن دفعه بهش گفتیم این جمعه هم اومدی خوب حالام سالم برو. اما جمعه دیگه دنیا اینجا

دیگه مال ماست . هم زمینش ، هم محصولش ... " این منطق اصیل و درست ، منطق انقلابی و عمل انقلابی دهقانان است . قدرت ابتکار و تشخیص درست و اتحاد آنها وثیقه پیروزی آنها در بسیاری موارد شده و میشود .

تصرف زمین از مهمترین اشکال مبارزه دهقانان بوده و هست همانطور که زمین خُود اساسی ترین و حیاتی ترین خواست دهقانان زحمتکش است . این خواست اکثریت بزرگ دهقانان است که یابی زمین مانده اند و یا کم زمین هستند .

حل مسئله زمین - مسئله حاد روز

دهقانان بی زمین به پانصد هزار خانوار بالغ میشوند . دهقانان کم زمین به حدود یک میلیون خانوار میرسند که کمتر از دو هکتار زمین دارند و ۴۳٪ کل دهقانان کشور ما را تشکیل میدهند و تنها ۴/۵٪ کل مساحت ارضی مزروعی ایران را در اختیار دارند . این ارقام حدت مسئله زمین و اساسی بودن خواست حل مسئله زمین بسود دهقانان را نشان میدهد . اینها بیش از هفت میلیون نفر ایرانی هستند که ننان بخور و نمیر هم بدشواری گیر میآوردند و نیروی فعاله آنها بهدر میرود . غیر از اینها تازه دهقانان خرده پا نیز وضع چندان بهتری نسبت به تهیدستان ندارند و البته بسته به منطقه ، آنها نیز احتیاج به زمین دارند و خواستار اصلاحات ارضی بنیادی هستند . گروه کم زمین تر از بین دهقانان خرده پای یعنی کسانی که بین دو تا پنج هکتار زمین دارند حدود نیم میلیون خانوارند . ذکر اجمالی همین ارقام ثابت میکند که اصلاحات ارضی ملکوکانه تا چه حد از یک رفرفرم واقعی ارضی بدور بوده و تا چه اندازه اصلاحات ارضی بنیادی و بسود دهقانان همچنان در دستور روز جامعه ما قرار دارد .

دهقانان که ریشه اصلی تمام بدبختی ها و محرومیت خود را بدرستی تشخیص داده اند ، بحق میطلبند که اصلاحات ارضی واقعی و عمیق آنچنانکه شایسته انقلاب بزرگ ماست انجام گیرد ، مشکل زمین حل شود ، تکلیف مالکیت ارضی بسود دهقانان زحمتکش یعنی این میلیونها خانواده دهقان تهیدست بی زمین و کم زمین و دهقان خرده پا روشن شود و دست زمینداران بزرگ و سرمایه داران ارضی غارتگر برای همیشه از این منبع عظیم ثروت طبیعی میهن ما ، زمین زراعی ، کوتاه گردد .

دشمنان دهقانان و طرفداران زمین داران بزرگ تصرف زمین را از جانب دهقانان که عبارتست از رسیدن حق به حق دار " تصرف عدوانی " و " تجاوز غیرقانونی " میدانند . ولی این کار در واقع بازگرداندن حقی است که از آنها غصب شده ، پایان دادن به تجاوزی است که سالها و سالها بر آنها و پدران آنها رفته است ، خاتمه دادن به یک دزدی آشکار و بیک مالکیت ناشی از زور و تزویر است . تصرف زمین عملی است کلاما " قانونی و بحق و بعقیده بسیاری از مفسرین مذهبی و مدافعان اسلام راستین ، عملی است اسلامی ، عملی است دوزخ و مرج و برای پایان دادن به

هرج و مرج و استقرار نظام خلقی و مستحکم، نظمی مطابق با موازینی که با حق و عدالت و انصاف و منافع ستمدیدگان میخواند و بدست خود دهقانان عملی میشود و با اتحاد و مشارکت و مشاورت خود آنها شکستناپذیر میگردد.

بدینگونه است که مدارسانهای مازندران و مرکزی، فارس و خوزستان، گیلان و گرگان اطراف تهران و غیره در بسیاری و بسیاری از نقاط با این عمل انقلابی و اصولی که از اهداف راستین انقلاب نشأت میگردد و با شیوه عملی مردمی و خلقی آن تطابق کامل دارد و ادامه و مکمل آنست روبرو هستیم. دهقانان با تکاء حمایت امام خمینی از محرومان جامعه به ابتکار خود، بدست خود، با تکیه به نیروی خود و با آگاهی به این نیرو و ایمان به حقانیت خویش دست با این عمل انقلابی تصرف زمین میزنند، مستکبرین را درهم میکوبند، زمینهای غصبی زمینهایی که مال خودشان است، میگیرند و چه بسا وقتی در دهی جرقهای درخشیدن گرفت دهات اطراف را نیز شعله‌های گرما بخش حق طلبی و بیداری فرا میگردد و منطقه‌ای بپا میخیزد. روستائیان زمین - این حق مسلم دهقانان زحمتکش را که آبادی هر وجب خاک مرهون زحمت و کوشش آنهاست - میخواهند و خود رأساً آنها را میگیرند.

این عمل انقلابی در جهت حفظ و حمایت از انقلاب است، زیرا که زمینداران بزرگ غارتگر نفعی در حفظ انقلاب و پیشبرد آن ندارند. برعکس در بازگشت نوعی نظام طاغوتی که با ماهیت طبقاتی آنها و استثمارگری و زورگویانه آنها بخواند نفع دارند. نفع آنها در حمایت از امپریالیسم و عوامل آن و از بقایای رژیم پوسیده مخلوع و از ساواکی‌ها و مفسدین است. در عمل هم بارها دیدیم که چگونه همه این عوامل بدور هم جمع شده و زیرچتر مالک بزرگ با هم همکاری کردند. زمینداران بزرگ بالقوه یا بالفعل دشمن انقلاب هستند و علیه آن خرابکاری میکنند. وظیفه انقلاب ریشه کن کردن قدرت آنها - مالکیت بر زمینهای وسیع - طرد این طبقه از حیثیات جامعه انقلابی است. عمل دهقانان در تصرف زمین در همین جهت است. عملی است انقلابی، اجرای یک وظیفه انقلابی است. آن کسانی که در مقامات اجرائی و زاندار - مری و احیاناً کمیته‌ها و فرمانداریها با این اقدام انقلابی مخالفت میکنند آب به آسیاب دشمن انقلاب میریزند و یک عمل انقلابی را که در خط عملکرد انقلابی است سرکوب میکنند.

مخالفین اقدام انقلابی دهقانان عملاً در مخالفت با انقلاب و رهبری آن قرار داشتند

دامنه تصرف زمین یعنی احقاق حق مستقل و قائم بخود دهقانان از خاتمه بهار بجائی رسیده بود که ایزدی وزیر حامی مالکان بزرگ طی بخشنامه‌ای در خرداد ماه عمل انقلابی دهقانان را " تصرف عدوانی" خواند و برای " کلیه زارعین " خط و نشان کشید و آنها را به نخردن محصول و محروم شدن از کمکهای دولت، خلع ید و حتی پس گرفتن زمینهایی که از طریق اصلاحات ارضی قبلاً بدهقانان داده شده بود، تهدید کرد و عملاً هم در فارس بزنندگان انداخت و در لرستان تبعید کرد. ولی رویدادهای ماههای پس از آن نشان داد که در بسیاری از نقاط هنگامیکه اشکال دیگر مبارزه

دهقانان به نتیجه نرسید، آنها نیز همین شیوه را برگزیده و بیش از پیش رأسا" به تصرف زمین پرداختند. وزیر کشاورزی وقت باز در ۱۲ مهرماه اطلاعیه ای صادر کرد و مالکیت غصبی و زورگویانه مالکین را "موازین شرعی حقوق قانونی و مشمول شروع اشخاص"!! نامید و دهقانان حق طلب و مبارز را "غاصبین اراضی کشاورزی" خواند و حتی وقتی مقامات محلی روشن بین و عناصر خلقی ارگانهای انقلابی با دهقانان هم-گامی داشته و عمل آنها را تأیید میکردند، تصمیم آنها را غیرقانونی که مورد تأیید دولت نمیشد، خواند. دهقانانیکه از انقلاب انتظار عمل داشتند و مطابق با شیوه مردمی انقلاب خود رأسا" زمینها را تصرف میکردند، وظیفه انقلابی خویش را انجام میدادند. امامشتی ارباب باتکیه به وزیر و عقاید ارتجاعی و عمل ضد انقلابی او مانع میشدند. وزیر دولت موقت اعلام میکرد "وظیفه اساسی دولت و مراجع قضائی و انتظامی حفظ محیط امن است"، محیط امن برای اربابان! آنها بدست لیبرالهایی که بنام انقلاب و درد دولت موقت لانه کرده بودند. به این ترتیب بود که در ماههای بعد از انقلاب بسود "امنیت اربابان" دهها دهکها دهقان بزنندگان افتادند، با سرنیزه ژاندارم روبرو شدند، مثل زمان طاغوت سروکارشان با "مراجع انتظامی و قضائی افتاد، کتک خوردند، تبعید شدند.

وقتی که دهقانان شنیدند که امام خمینی در سخنان ۸ آبان خود گفت " شما منتظر این نباشید که این ادارات، این استانداریهها و امثال اینها برای شما کار بکنند. اینها بسیارشان همان مغزهای فاسد رژیم سابقند" درست مثل این بود که سخنی را که از دل آنها برخاسته بود و زبان حالشان بود میشنیدند. وقتی امام در همان سخنان معروف خود گفت " خودملت باید قیام کند" دهقانان بدرستی دانستند که عمل آنها در جهت تصرف زمین قیامی است بحق و در سمت انقلاب و رهنمود رهبرانقلاب تأییدی است برخواست و روش آنها و دست ردی است بر مثنی و عمل و سیاست مشابه رژیم فاسد سابق.

آن روش دولت موقت در نقطه مقابل ارزیابی کنونی و درست شورای انقلاب قرار دارد. شورا در اعلامیه شماره ۲ خود " حل مشکل زمین برای روستائیان و مبارزه با فئودالی" را وظیفه اساسی خود شمرد و آیت اله دکتر باهنر عضو شورای انقلاب در یک گفتگوی اختصاصی با روزنامه اطلاعات (۱۹ آبان) گفت " در مورد زمینداری بزرگ و اراضی وسیعی که در اختیار افراد هست جهت کار شورای انقلاب و هدفش اینست که بتواند بتدریج زمینها را در اختیار کسانی بگذارد که رویش کار میکنند. وی اضافه کرد " هدف اینست که کسانی که روی زمین کار میکنند مالک زمین باشند، صاحب زمین باشند". وزیر سابق دولت بازرگان منکر وجود فئودال و فئودالیتة شد (مباحثه مطبوعاتی ۱۸ مهر- "انقلاب اسلامی" ۱۹ مهر) و گفت این اصلا یک شعار است و معنا ندارد!! اما شورای انقلاب میگوید " مبارزه با فئودالی" یکی از وظایف اصلی اوست. (اعلامیه شماره ۲- کیهان ۱۶ آبان)، امام خمینی پیرامون مالکیت اربابی بزرگ بر زمین با اعتراض میپرسد که چه کسی از قول وی گفته است که اسلام مالکیت نامحدود را قبول دارد و با اینکه برداشت از سخن وی و از اسلام آشکارا مخالفت میکند. و این درست همان بزرگ مالک ایزدی وزیر کشاورزی بود که در همان مباحثه ۱۸ مهر گفته بود " وقتی که شورای انقلاب نوشت که باید حدود مالکیت را مشخص کنیم،

آقا (یعنی امام خمینی) قلم روی آن کشیدند و گفتند که در اسلام مالکیت وجود ندارد. دیده میشود که برای جلوگیری از حق طلبی دهقانان حتی به جعل و دروغگوئی از قول امام نیز متوسل میشوند.

مهم است که این مدافعان منافع طبقاتی اربابان غارتگر میکوشند نقش خود را به نام اسلام ایفا کنند. آنها حل مسئله مالکیت بر زمین را " تفاوت بین انقلاب کمونیستی و اسلامی " میخوانند (همان مصاحبه)، در حالیکه شورای اجرائی جهاد سازندگی استان تهران از مالکینی یاد میکند که " با پرداخت خمس و زکات مزارع را بلا استفاده میگذارند ولی کشاورزان و زارعین واقعی سرگردان شدهاند ". (کیهان ۲۶ مهر) روزنامه " امت " بحق در شماره ۲ آبان مینویسد که میخواهند " بعنوان اقتصاد اسلامی حاکمیت و مالکیت ملاکانی را که جز زور و غارت و تجاوز آبا و اجدادی سندی برای اثبات حقوق خود ندارند ثبت و تأیید کرده و بدانها جنبه قد است و مشروعیت دینی ببخشند ". حجت الاسلام دستغیب، رئیس دادگاه انقلاب اسلامی شیراز با اشاره به دسائس مالکان علیه دهقانان گفته است: " تا دیروز در زیر پوشش مخالف با شاه و امروز در زیر پوشش مخالف با اسلام، کشاورزی که سالها محرومیت کشیده باید برای حق طلبی و حق گوئی بزدان برود ". (کیهان ۱۷ مهر)

کسانیکه مانع رسیدن حق به حق دار و زمین به دهقانان میشوند، محیط ناراضی و خشم میافرینند و روستاها را در ناامنی و تشنج فرو میبرند و امکان زدو خورد و توطئه فراهم میآورند. این محیط بنفع چه کسانی بود، بنفع ضد انقلاب و امپریالیسم. یک دستگاه اجرائی انقلابی میبایست بدور از هرگونه هرج و مرج بفوریت و بطور قاطع موازین درست کوتاه کردن دست مالکین بزرگ را تدوین میکرد و ترتیب سربس و بی تزلزل رساندن زمین را بدهقانان (یعنی بخش مهمی از همان مستضعفین که بگفته امام انقلاب کردند و حکومت مال آنهاست و نتیجه انقلاب هم مال آنها) بخصوص دهقانان بی زمین و کم زمین فراهم میساخت.

پس نتیجه کلی اینکه: تصرف زمین در سمت عمومی شیوه انقلاب مردمی ماست و در شرایط برخورد غیرانقلابی ضد دهقانی مقامات مسئول اجرائی کاملاً بدیهی و طبیعی است.

این مطلب که برای حل مسئله ارضی و بطور کلی مسائل کشاورزی ایران اولین و مهمترین اقدام میبایست دادن زمین به خود زارعان با استفاده از اشکال مختلف تولید فردی یا تعاونی و قطع کامل اصول بزرگ مالکی، بهر شیوه و رسم (اربابی یا سرمایه داری) باشد، بیش از پیش در اذهان جای میگیرد و مورد قبول همه نیروهای انقلابی و ملی و مترقی واقع میشود.

یک نیاز عینی به کرسی می نشیند و یک اندیشه درست مورد قبول همه قرار می گیرد

گذشت آن زمانها که بانگ حزب توده ایران تنها صدائی بود که در این زمینه به سودهقانان تهیدستین میافکند و مانا حار بودیم یک تنه به جنگ فئودالها و مالکان بزرگ برویم. اکنون دیگر همه میدانند که حل مسئله زمین از نظر استقلال اقتصادی

کشورما ، از نظر دارا بودن تولید سالم و مطمئن داخلی ، برای کشورما که درگیر مبارزه‌ای سخت با امپریالیسم است اهمیت حیاتی دارد . اکنون دیگر همه نیروهای سالم میگویند باید قاطعانه وسی تردید جانب دهقانان را گرفت مسئله را از ریشه حل کرد . برای عموم دهقانان ایران باعث خرسندی بسیار بود که شورای انقلاب پس از تجربه ناموفق دولت موقت در زمینه کشاورزی تصمیم دارد دریک " فرصت محدود " که آقای دکتر بهشتی مهلت آنرا حدود دوماه تعیین کرد به " حل مشکلات زمین برای کشاورزان و دهقانان و مبارزه با فئودالیسم " بپردازد و آقای دکتر با هنر عضو شورای انقلاب هسته مرکزی این تصمیم را " مالک زمین شدن و صاحب زمین شدن کشاورزی که روی زمین کار میکنند " دانست .

این مبارزه مداوم و پیگیر که مرهون هشیاری و بیداری دهقانانست ، علیرغم همه دشواریها موجب شد که در طرح " سیاست اقتصادی - اجتماعی جمهوری اسلامی برای نیل به جامعه بی طبقه توحیدی " (شامل سه مرحله) که اواخر مهرماه انتشار یافت در زمینه مالکیت زمین ، حتی در مرحله اول ، وظیفه اساسی چنین توصیف گردد : " حل مسائل ارضی محور فعالیتهای کشاورزی را تشکیل دهد . زمینهای بزرگ و اراضی غیرمشمول اصلاحات ارضی گذشته بین دهقانان بی زمین و کم زمین و متناسب با شرایط هرنقطه و بر مبنای بهره برداری کشاورزی خانوادگی و تأمین شرایط زندگی مناسب را برای این خانواده تقسیم گردد ، در مناطق با مزایای اقتصادی یا دشواریهای اجتماعی - سیاسی بهره برداری از زمینهای بزرگ بصورت تعاونیها بدهقانانی واگذار شود که بکار در اراضی مزبور اشتغال دارند " . (کیهان ۲۸ مهر)

در این دومین ماه پائیز باید اضافه کرد که حاکم اولیت مسئله مسلم شده باید فوریت حل آن نیز هرچه سریعتر در نظر گرفته شود زیرا که مسئله شخم و بذر - پاشی و کشت مطرح است و دارد دیر میشود . دیر میشود زیرا تا تکلیف زمینها معلوم نشود ، در بسیاری نقاط کار کشت آغاز نخواهد شد . دهقانان پای حرف خود ایستاده اند و چون میخواهند طبق فرمان امام هر چه بیشتر کشت کنند و محصول بردارند میطلبند که مقامات مسئول بفوریت و تا کشت پائیزه دیر نشده تکلیف را تعیین و اربابان را از زمینها بیرون رانند . معاون اجرایی دفتر مرکزی جهاد سازندگی بحق گفته است : " بمنظور روشن شدن وضع کشت پائیز و تسریع در کار جهاد سازندگی دولت باید هر چه زودتر نوع مالکیتهای زمینهای کشاورزی را مشخص کند " . (انقلاب اسلامی - ۵ آبان ۵۸) در گنبد و گرگان کشت پائیزه تا آخر آبان و حداکثر تا دهم آذر باید انجام شود ولی شروع کار همچنان در گروه تعیین وضع مالکیت است .

اشاره ای به اهمیت پیوند زمین با

بخشهای های مسئله حاد ملی

مسئله زمین ابعاد مهم دیگری نیز دارد که یکی از حساسترین آنها گره خوردن آن در برخی از مناطق کشور با مسئله حاد ملی است . رفع ستم ملی و برسمیت شناختن حقوق حقه خلقهای ساکن میهن واحد و تجزیه ناپذیر ما در اداره امور داخلی خود که یکی از مسائل جدی کشورما و یکی از وظایف بالاتر دید انقلاب است هم اکنون بطور

جدائی ناپذیر با حل مسئله دهقانی گره خورده است و زمین دارشدن دهقانان کرد و بلوچ و آذربایجانی و ترکمن و عرب و غیره، با در نظر گرفتن ویژگیهای منطقه‌ای و قومیتی هریک، از عمده‌ترین مسائل این نواحی است. همه میدانیم که چگونه مالکان بزرگ با ساواکیها و عمال رژیم سابق در کردستان برای آتش افروزی و تشنج آفرینی همکاری داشتند و چگونه توطئه‌گران بین‌خوانین و اربابان کرد اسلحه پخش کردند و چگونه با انواع وسایل و باسوء استفاده از سیاست ضد دهقانی و غلط دولت موقت کوشیدند دهقانان را نسبت به انقلاب بدبین و بی اعتماد سازند. آقای حجت بدرستی در روزنامه "انقلاب اسلامی" (۱۶ آبان) "حل مسئله کردستان و سایر مناطق مشابه کشور را وابسته به حل مسئله زمین" میدانند. در کردستان دهقانان خود ابتکار عمل را به دست گرفته و در بسیاری نقاط مالکان را رانده و زمین‌ها را گرفتند. و برآستی حل مسئله کرد بسود این خلق و بسود انقلاب ایران جز با درهم کوفتن بساط بزرگ مالکی و خانخانی و جز با احقاق حق دهقانان نمیتواند همراه باشد. همینطور است سایر نقاطیکه ملیتها در آن ساکنند.

انجمنهای اسلامی و سازمانهای دانشجویان مسلمان دانشگاههای تهران در نامه خود به شورای انقلاب بحق مینویسند: "خیال میکنید مسائل کردستان یا ترکمن صحرا یا خوزستان یا سیستان و بلوچستان و مسئله دهها نقطه دیگر چیزی جز ایجاد زمینه توطئه آنهم بدست فئودالهای کثیفی است که اگر دولت تقویت شان نکرده باشد، حتما "دست ناپاکشان در دست اجانب و دشمنان انقلاب است... تحقیقا "میگوئیم که از اصلی‌ترین معضله‌های اجتماع چیزی نیست جز مسئله زمین... تا حاکمیت شوراها بر کارخانجات و مالکیت کشاورزان بر زمینهای زراعی حل نگردد نباید انتظار داشت هیچیک از حرکت‌های انقلابی ما... مضمهر شمر واقع گردد". (جمهوری اسلامی ۲۹ مهر)

دادستان انقلاب اسلامی سیستان و بلوچستان میگوید "پایگاههای ارتجاع و رژیم پیشین در پاره‌ای از نقاط این منطقه هنوز پابرجا است. در هربخشی پا بگذارید خواهید دید که فئودالی چنگالش را در قسمت اعظم دسترنج کشاورزان و مردم مستضعف این ناحیه فرو برده و همچنان مشغول استثمار توده‌هاست. استبداد و زورگویی و بهره‌کشی از مردم ستمدیده بلوچ و سیستانی بوسیله همان عناصری که باتوسل به دربار و رشوه‌گیری و جیره‌خواری نظام شاهي برحان و مال مردم مسلط بودند هنوز ادامه دارد... با آنکه هشت ماه از انقلاب گذشته هیچ کاری انجام نشده است". این سخنان دادستان انقلاب اسلامی است، و بنوبه خود نشان میدهد که حل مسئله زمین چگونه با حیاتی‌ترین اهداف انقلاب وابستگی دارد. برای آنکه ضد انقلاب و امپریالیسم، رژیم پیشین و ارتجاع یکی از مهمترین پایگاههای خود را از دست بدهند باید بساط بزرگ مالکی و فئودالی، همانند بساط سرمایه‌داری بزرگ وابسته، برچیده شود. این نیاز عینی انقلاب ما در مرحله تازه تکامل آنست و بدون برداشتن گامهای عملی و مؤثر در این جهت نمیتوان از انقلاب پیروزمندانانه دفاع کرد.

مبارزه دهقانی و وظیفه توده‌ایها

وظیفه همه انقلابیون نبرد در راه برچیدن بساط سرمایه‌داری بزرگ و وابسته

وزمینداری بزرگ این پایگاههای طبقاتی - اجتماعی ضدانقلاب و امپریالیسم است . وظیفه دهقانان هم تن ندادن به مالکیت اربابی و بهکرسی نشاندن خواست حقه خود - دریافت زمین - و مبارزه برای گرفتن زمین است . دهقانان باین راه میروند و روز بروز هم بیشتر و مصمم تر میروند . انقلاب باید بیاری آنها بشتابد . دهقانان سیخوهند انقلاب به ده آنها هم بیاید ، انقلاب هم باید خود را به ده برساند و از دهقانان عقب نماند . انقلاب باید همگام با دهقانان بساط بزرگ مالکی متکی بر استثمار را - از هر نوعش بر ببرد و بکوبد و از پیش پای انقلاب بردارد .

ماتوده ایها خرسند و سربلندیم . این اندیشه که زمین باید مال زارع و محصول مال او باید باشد و بساط اربابی باید برچیده شود اندیشه ای بود که زمانی بیان دفاع از آن ابدا " کارآسانی نبود . بسیارند توده ایهایی که بهمین علت زجرها کشیدند ، شکنجه ها دیدند ، کتکها خوردند و به زندان افتادند و کم نیستند دهقانان توده ای که بهمین خاطر کشته شدند یا بزندانشان افتادند . اما اینک همین فکر و عمل باندیشه قابل قبول و اجرا شدنی و ضرور برای تقریبا " همه کس بدل شده است . جز برای مدافعان مستقیم بزرگ مالکی و قشریون تنگ نظرونزدیک بین و البته ضدانقلابیون آشکار و پنهان و طرفداران طاغوت که دلیل و حسابشان روشن است . بیش از پیش روشن میشود که مسئله زمین برای دهقانان و مسئله مبارزه دهقانان و جنبش و حرکتی که روستا - هارا فرا گرفته و تشدید میشود یکی از بخشهای عمده و گرهی خود انقلاب ایران و سرنوشت آن و سیر آن است .

توده ایها شیکه دردهات کار میکنند یا در شهرهای مرکز مناطق کشاورزی فعالیت دارند و باده رفت و آمد و رابطه دارند و وظیفه انقلابی خود میدانند که در راستای تحکیم انقلاب و برای خرد کردن عوامل ضدانقلابی به این نبرد روز افزون دهقانی کمک همه جانبه نمایند . توده ایها ، مبارزه با فئودالیسم و بزرگ مالکی را که پایگاه طبقاتی - اجتماعی ضد انقلاب است از اهم وظایف خود میدانند و برای سازمان دادن و شکل مبارزات متنوع دهقانی بخاطر زمین و اینکه زمین و محصول از آن کسی باشد که روی زمین کار میکند ، همه نیروی خود را بکار می برند . تحول مبارزه دهقانی و رشد آن و سمت آن ، در سرنوشت انقلاب ما و تکامل کیفی آن تأثیر جدی و مستقیم داشته و خواهد داشت . توده ایها باید نتایج تجربیات هر ده و هر شهرستان را باطلاع دهقانان سایر نقاط برسانند و از نکات مثبت و پیروزی آفرین و یانکات منفی که موجب شکست یا سرخوردگی شده درس گیرند . اعضای حزب توده ایران که نبرد علیه امپریالیسم و ضدانقلاب و تحکیم و پیشبرد دستاوردهای ضد امپریالیستی دمکراتیک و خلقی انقلاب را وظیفه عمده خود میدانند باید در کنارتقشهای زحمتکش روستایی و برای شکل آنها و برآورده ساختن خواسته های حقه طبقاتی آنها هر کوششی را که میتوانند و هر ابتکاری را که میدانند بآب بهره گیری از تجربه خود دهقانان انجام دهند . نبردهای حقه دهقانی در راستای انقلاب ما باید بهمت همه انقلابیون هر چه کمتر خود - بخودی و هر چه بیشتر آگاهانه و هدفمند شود و نقش تاریخی خود را بکمک اتحاد و همبستگی ، آگاهی و هشیاری ، شکل و سازمان یافتگی در پیشبرد انقلاب ما ایفا نماید .

وظیفه توده ایها در این زمینه وظیفه آسانی نیست . ولی حقانیت مبارزه و سنت های درخشانی که از نبرد توده ایها در بسیاری از دهات باقی مانده و همکاری توده ایها

با عناصر راستین مذهبی و طرفداران صدیق خط امام که اسلام را پرچم مبارزه برای دفاع از حقوق مستضعفین میدانند و با جان و دل درکنار محرومترین مردمان کشورما قراردارند، وثیقه‌ای است برای انجام موفقیت‌آمیز این وظیفه. کوشش برای ایجاد جبهه متحدی از همه نیروها و کسانیکه در این راه بسود دهقانان زحمتکش و علی‌ه اربابان و زمینداران بزرگ می‌رزمنند و با اهمیت انقلابی این نبرد واقفند و وظیفه‌ای دشوار ولی بسیار مهم و حیاتیست. توده‌ایها پیگیرانه این کوشش را انجام خواهند داد.

همکاری و تعاون، تنوع اشکال بهره‌برداری از زمین

روشن است که حل مسئله ارضی که خواست عمده دهقانان و هدف عمده مبارزات دهقانی است و نحوه بهره‌برداری از زمین برحسب محل و نوع زمین و کشت و درجه استفاده از شبکه آبیاری و ماشین آلات و خصوصیات منطقه میتواند بصورت انفرادی و خانوادگی باشد یا بصورت تعاونی و دستجمعی و با ایجاد شرکتها. واضح است که فلان واحد کشت مدرن که سابقاً "متعلق بفلان سرمایه‌دار بزرگ بود یا فلان باغ سوپرمدرن خواهرشاه را که آبیاریش هم با سیستم خودکارتنظیم میشود نمیتوان و نباید قطعه قطعه کرد و تأسیسات مدرن و نحوه بهره‌گیری علمی از منابع طبیعی را بدور ریخت. مقصود از دادن زمین بدهقانان البته در اینموارد تکه تکه کردن مزرعه و تأسیسات نیست زیرا که نه بسود کشور و اقتصاد ماست نه بسود خود دهقانان. ولی باید آن راهم بمالکیت مشاع و مشترک خود دهقانان و بزرگان و کارگران کشاورزی واحد مربوطه درآورد و با نظام شورائی آنرا اداره کرد و براساس تعاونی امور آنرا گرداند. در اینصورت بسیار بهتر و سالمتر از علوم و فنون و مدیریتها میتوان استفاده برد. (در بعضی واحدها بعلت ویژگیهای خاص آن شاید ضرورت اقتصادی و سیاسی داشته باشد که واحد دولتی درست کرد)

دهقانان گلدسته که زمینها را گرفته‌اند خود مشترکاً "شرکت تشکیل داده و به اتفاق کار میکنند. آنها ارضی را تکه تکه کردند و خودشان دیدند که با تراکتوری که دارند و با شتراک، بهتر و مفیدتر میتوانند عمل کنند و کشت کنند و از کم کارشناسان کشاورزی بهره گیرند. این دهقانان در عمل بما درس میدهند که چگونه باید رفتار کرد و معنای سطح آگاهی بالای دهقانی یعنی چه و چرا آنها عمیقاً "با منافع خودشان و کشورشان آشنا هستند. دهقان ایرانی در نمونه‌های بسیار نشان میدهد که علاقه واقعی و بحقش به زمین در زنجیر تنگ نظریها و خودبینی هاتا بدان حد گرفتار نیست که نتواند از بهترین اشکال بهره‌برداری از منابع آب و خاک و از امکانات فنی و سازمانی و اداری موجود استفاده نبرد و آنها را تشخیص ندهد. تجربه با آنها نشان میدهد که باید متحد بود و تنگ نظری را بکنار گذاشت. دهقانان اطراف بروجرد که زمین میخواستند و زمین گرفتند با این روش نادرست و خودبینانه روبرو شدند که یک نفر قسمت حاصلخیز زمین را بزور میخواست و حاضر به همکاری با سایر دهقانان نمیشد. همین موجب فروکش مبارزه شد و حالا خود دهقانان دارند بی میبرند که تحریک مالک برای دوبهم اندازی و ایجاد تفرقه در این پدیده مؤثر بوده است. در کوره همین

تجربه‌هاست که دهقانان می‌آموزند و مبارزه خود را به سطوح عالیت‌تری ارتقاء می‌دهند. همکاری و همیاری که در بین روستائیان ماریشه‌های دیرینه‌دارد سنتی است که باید در سطحی نو احیا شود.

تقسیم بخش‌های اقتصادی کشور به دولتی و تعاونی و خصوصی در طرح قانون اساسی، که مشابه پیشنهادهای است که در همین مورد حزب توده ایران به‌نگام عرضه پیش‌نویس مطرح کرده بود شالوده مناسب و بجائی برای برخورد درست مطابق با شرایط مشخص هر منطقه و هر کشت و متناسب با درجه شکل و آمادگی در هر ناحیه، با تشخیص و انتخاب خود دهقانان و کمک کارشناسان می‌توان هر یک از آن اشکال را در کشاورزی پیاده کرد و زمینداری بزرگ را از صحنه کشور برای همیشه زدود. هدف مبارزه دهقانان در لحظه فعلی و مهمترین آماج موج بزرگی که روستاهای ایران را فرا گرفته جز این نیست: محو کامل مالکیت فئودالی و شبه فئودالی و سرمایه‌داری ارضی وابسته و غارتگر. این هدف در خدمت انقلاب ایرانست و برای به ثمر رسیدن این "انقلاب دوم" که بقول امام خمینی - بزرگتر از انقلاب اولی است و پیروزمند ساختن آن یکی از حادثه‌ترین و مهمترین ضروریات تحقق خواست دهقانان زحمتکش و ریشه‌کن کردن اصول زمینداری بزرگ در کنار سرمایه‌داری وابسته است. مبارزه دهقانان در راه این هدف به برچیدن پایگاه درونی ضد انقلاب و امپریالیسم، به نیل به استقلال اقتصادی و ازدیاد تولید داخلی و به تأمین عدالت اجتماعی و دفع ستم بیحد و حصری که بر دهقانان رفته و می‌رود کمک می‌کند.

پیروزی این مبارزه آرزوی همه انقلابیون و کمک‌بآن وظیفه همه انقلابیون است.



همتی از دودمان شعله

تا نقش پای گرم روان، پیش‌راه ما،
دارد چراغی، این ره‌تاریک سرکنیم
از دودمان شعله بگیریم همتی
پرواز تا به اوج فلک چون شرر کنیم
هر چند ره‌روان سخن و راه گفته‌اند
ما طی کنیم راه و سخن مختصر کنیم
باد مراد، زود، نفس‌گیر می‌شود
دامن، گره‌به‌دامن موج خطر کنیم

جان گرانبهایی که حسین در راه خلق بر کف نهاد

م.ح. روحانی

★ مارکس، به حق، ظهور پیامبر اسلام را " انقلاب اسلامی " می نامد (۱). واقعیات تاریخی، این تعبیر را کاملاً تأیید میکند. واقعیات گویای این است که پیامبر میخواست - البته در حد گنجایش ظروف زمانی - دست به انقلابی ژرف در سنت های قومی و آیین های زمان خود بزند. اصلاحاتی که پیامبر در این مجموعه انجام داد آن را به صورت " شریعت اسلام " عرضه داشت، گواه راستینی برای مدعاست. برای نمونه، تعدیل برده داری از راه قانونمند کردن آن و تشویق بسیار به آزادی بردگان، اصلاح حقوق زنان، نبرد بی امان با برده داران و زراندوزان (قشر دلال و سوداگر قریش) و بسیاری اعمال اصلاحی و انقلابی از این نوع را میتوان نام برد.

او، هنوز که نخستین گامها را در راه انقلاب بر میداشت، تکلیف خود را با زراندوزان روشن کرد و گفت: " وای بر آن کس که مالی گرد می آورد و از شمارش بیای آن شادمان میگردد. گمان می برد که اندوخته اش او را جاودان خواهد کرد. هرگز! او را در آتش خرد کننده خواهند افکند. آتش فروخته خدایی، که بر ژرفای دلها می تابد، آن را فرو می پوشاند و ستونهای گدازنده از آن برمی کشاند " (۲). و چون کارش قرار گرفت و زمان قانون گذاری فرا رسید، از تکرار این نکته غافل نماند که: " ای مومنان، بدانید که بسیاری از دانشوران دینی و پارسایان به ناحق اموال مردم را میخورند و راه خلق به سوی حق را برمی بندند. پس آن کسانی را که زور و سیم می اندوزند و در راه خدا (که بیگمان مقمود راه مردم است) هزینه نمی کنند، به شکنجه ای دردناک نوید بده. آن روز که سکه های زرین و سیمین را در آتش دوزخ سرخ کنند، با آن پیشانی و پشت و پهلوی ایشان را بسوزانند و بگویند: این است آن چیزی که خود برای خویش اندوختید. اینک اندوخته خود را بچشید " (۳). سپس ربا خواری را به عنوان مظهر آشکارا روشن بهره -

(۱) کلیات مارکس و انگلس، چاپ شوروی، ج ۲۸، ص ۲۲۱ (به نقل از " جهان بینی ها و جنبشها " ص ۱۳۴)

(۲) سوره هَمَزَه (۱۰۴): ۳-۱۰.

(۳) " توبه (۹) : ۲۴-۲۶.

کشی انسان از انسان زیر نظر گرفت و درباره آن گفت: " کسانی که از راه ربا نان میخورند، در روز ستاخیز از جای برینخواهند خاست مگر مانند دیوانه‌ای که اهرمن او را پسوده و دوار در سرش افکنده است. علت این است که اینان میگویند: اگر بد باشد، دادو ستد هم چیزی مانند ربا خواری است. حال آنکه خدا ربا راناروادانسته و خریدو فروش را آزاد گذاشته است" (۴). ولختی بعد با قاطعیتی تکان دهنده افزود: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر به راستی مؤمن هستید از این پس دیگر دست از ربا بکشید. اگر این کار را نکنید، بدانید که با خدا و پیامبرش اعلان جنگ داده‌اید ولی اگر از این راه برگردید، همان سرمایه خود را می برید، نه بر کسی ستم میکنید و نه ستم می‌بینید" (۵). از آنسوی، از ولکنش خشونتباری که انسان فروشان قریش در برابر او انجام دادند، میتوان به عمق انقلاب او پی برد. نخست گفتند: " اگر پیغمبر می‌بیند که خود از پایه درست است، چرا این قرآن بر یکی از دو مرد سرشناس طایف و مکه (ولید بن مغیره مخزومی یا حبیب بن عمرو ثقفی) فرستاده نشد" (۶). بعداً به شیوه گردنکشان دوره نوح، با و گفتند: " ترا جز بشری مانند خود نمی‌نگاریم و بدتر آنکه می‌بینیم گروهی از نا چیزترین مردمان ما (یعنی تهیدستان) گرد تو را گرفته‌اند" (۷). آنگاه برای ریشه کن کردن جنبش او همدستان شدند، خود و پیروانش را آزدند، تحریم اقتصادی کردند، بسیاری از ایشان را زیر شکنجه کشتند و سرانجام همگی را از شهر بیرون راندند.

" انقلاب اسلامی " محمد، برغم این دشواریها، در راه پیروزی افتاد لیکن پیامبر خود چندان در این جهان درنگ نکرد که نهادها را در گون سازد و روحیه مردم را با ره‌آورد های نوین خود هماواز کند. پس برای اینکه بدعت " موروثی" شدن حکومت را بنیاد نگذارد، جانشینی برای خود بر نگماشت لیکن به پیروان فهماند که چه کسی را نامزد خود می‌شمارد. ولی پس از او، چنان که گوئی اصلاً رهنمودی از او درباره فرمانروایی نشنیده‌اند، کار را میان خود تقسیم کردند و بر اریکه قدرت نشستند و در نتیجه، در مدت ۲۶ سال سر رشته داری، بسیاری از آنچه محمد پایه گذاری کرده بود معطل هشتند. ز راندوزی که قرار بود کاری ناپسند شناخته شود، " سنتی" پسندیده گشت و جیب‌ها از اموال با د آورده (باج و خراج و غنائم جنگی سربازان عرب) انباشته گردید و هم‌رهان دیروزی " با و لعی که شتر، گیاهان بهاری راناجویده می‌بلعد، به بلعیدن اموال مردم سرگرم گشتند" (۸).

طبیعتاً هنگامی که علی (در سال ۳۶ هجری) بر سر کار آمد، حق داشت بگوید: " ای مردم! امروز گرفتاری به‌همانگونه‌ای دامنگیر شما شده است که در آغاز بعثت، دام‌ن پیامبر را گرفته بود" (۹). او همان روز اول اعلام کرد و به خدا سوگند خورد که اموال بیت‌المال را " اگر چه دست‌ها گشته، کابین زنان شده و یا کنیزکان با آن خرید و

(۴) سوره بقره (۲) : ۲۷۷.

(۵) سوره بقره (۲) : ۲۷۹-۲۸۰.

(۶) سوره زخرف (۴۳) : ۳۱.

(۷) سوره هود (۱۱) : ۲۷.

(۸) نهج البلاغه، سخنرانی ۳.

(۹) " " " " ۱۶.

فروشی شده باشد" از جنگ این و آن بیرون خواهد کشید (۱۰).

نتیجه: چهار سال حکومت با خون دل، ستیز با یغماگران، جنگ داخلی، فاجعه پس از فاجعه و گرفتاری بدنبال گرفتاری ...

پس از درگذشت او - به دلایلی که بیرون از حوصله این گفتار است - این روند متوقف ماند و معاویه پسر ابوسفیان از سال ۴۱ تا ۶۰ هجری (بمدت ۱۹ سال) بعنوان خلیفه مسلمین بی دردر و بلامنازع بر سرزمینهای اسلامی حکومت راند و دمار از روزگار مردم برآورد. سختگیری را به اندازه ای رساند که برای والیان خود بخشنامه فرستاد با این عبارت صریح که: بنگرید بر هر کس تهمت دوستداری علی و خاندان او وارد آمده، اگرچه دلیلی در دست نباشد، بازداشتش کنید و خونتش بر زمین بریزید.

* * *

اینک نوبت به امام حسین رسیده است.

معاویه در تاریخ ۱۵ رجب سال ۶۰ هجری مرد و پسرش یزید به جانشینی او بر تخت خلافت نشست.

حسین در برابر این وضع تازه چه موضعی خواهد گرفت؟

او، همان ۱۹ سال پیش تکلیف خود را روشن کرده بود: در آن روز که برادرش با معاویه صلح کرد و معاویه برای بیعت ستاندن از مردم عراق به کوفه آمد، به حسین نیز تکلیف کردند که با وی بیعت کند. حسین گفت من سوگند خورده ام که جز شمشیر با خاندان بنی امیه را بطنی نداشته باشم. به پیشنهاد معاویه و اصرار این و آن، در مسجد کوفه چهار پایسه ای بر زمین نهادند و روی آن شمشیری گذاشتند و برای اینکه سوگند امام حسین شکسته نشود، معاویه از روی شمشیر دست بر روی دست حسین گذاشت و بدین گونه بیعت خود را بر وی تحمیل کرد. حسین به استناد اینکه اکنون رشته امامت را در دست ندارد، دندان برجگر نهاد و کار را به هنگام دیگری وا گذاشت.

اما اکنون ...

اکنون دیگر "کار به هرا بکشد و به هر قیمتی تمام شود" باید در برابر جهان -

خواران اموی به مقاومت برخاست.

در سال ۶۰، روزی حسین بن علی و عبدالله بن زبیر در مسجد پیامبر نشسته بودند که فرستاده ای از سوی ولید بن عتبه - والی مدینه - به نزد ایشان آمد و ایشان را بخانه حاکم خواند. عبدالله به نشان پرسش در چهره حسین نگریست، حسین گفت: گمان میکنم سر کرده این یاغیان در گذشته است و میخواهند پیش از آگاهی مردم، از ما برای پرسش بیعت بستانند. چنین هم شد ولی هیچیک از این دوتن حاضر نشدند با یزید بیعت کنند و خلافت او بر مسلمانان را به رسمیت بشناسند. هر دو عازم مکه شدند. عبدالله بی - درنگ و حسین همراه گروه بسیاری از بستگان نزدیک خویش، چند روز پس از وی - شب یک شنبه دوروز مانده از رجب سال ششم هجری - پیش از آنکه از مدینه بیرون رود، وصیت نامه خود را نوشت و به برادرش محمد حنفیه سپرد. در این وصیت نامه، پس از اقرار و اعتراف به اصول مسلمانی، یادآور شد که "انگیزه من در این راهی که پیش گرفته ام نه آزمندی است نه جهان خواری. من نه بیدادگرم نه تبهکار. آنچه من میخواهم این است که سرنوشت پیروان نیای خود را از تباهی برهانم و به صلاح برگردانم. من از راه دنیا

و پدرم خواهم رفت و دنباله کارایشان را خواهم گرفت." او روز سوم شعبان که معاد با سالروز ولادتش بود، وارد مکه شد و در آنجا مسکن گزید. پیداست که خانه او محل آمد و رفت و انجمن کردن مخالفان دستگاه گردید.

خبر بیعت نکردن حسین با یزید و آمدنش به مکه، در شهرهای حجاز و عراق پراکنده شد. کوفه که محل تمرکز دوستان علی بود، زودتر از همه به جنبش درآمد. شیعیان اس شهر در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و پس از چندی کنکاس، رای بر این نهادند که حسین را به کوفه بخوانند و زیر رهبری او به نبرد علیه امویان برخیزند و بساط خودکامگی شان برچینند. نخستین پیک های کوفیان در روز دهم ماه رمضان به حضور امام حسین رسیدند. اینان حامل ۵۳ نامه بودند که هر یک را دو یا سه نفر امضا کرده بودند. از این پس پیک و پیغام میان عراق و حجاز در گردش بود تا آنجا که برخی از موثران نوشته اند دوازده هزار دعوت نامه از مردم کوفه بدست امام حسین رسید.

حسین تصمیم گرفت دعوت مردم کوفه را اجابت کند. پس پسر عم خود مسلم بن عقیل را که با وی از مدینه به مکه آمده بود، پیش خواند و همراه نامه ای خطاب به شیعیان کوفه، روانه عراق فرمود. مسلم روز ۱۵ رمضان از مکه بیرون شد و ۲۰ روز بعد (روز پنجم شوال) وارد کوفه گشت. وی در کوفه رهبری شیعیان را در دست گرفت و مشغول بیعت گرفتن از ایشان برای امام حسین گشت و در ضمن، به خرید جنگ افزار و آماده کردن مردان جنگی پرداخت. ۱۸ هزار تن با او بیعت کردند. کار بسیج همگانی شیعیان به گرمی ادامه داشت. حسین نیز سرگرم نشر دعوت خود در مکه بود. چیزی که او را ادا دار به ماندن در مکه میکرد، این بود که مراسم حج در پیش بود و مسلمانان از هر شهر و دیار سیل آسا به کعبه سرازیر شده بودند. اگر مسلم کار کوفه را یکسره میکرد و حسین در ایام حج به تبلیغ گسترده دعوت خود ادامه میداد، بیرون آوردن عراق و حجاز از چنگ امویان و سپس آزاد کردن سراسر بلاد اسلامی به آسانی امکان پذیر میگشت ولی چیزی که مایه سرگردانی و حتی افسردگی پژوهنده تاریخ میگردد، درنگ بسیاری است که مسلم در کار نشان داد و سرعت عمل برقی آسیایی که طرف مقابل بدان دست زد. چنین مینماید که نگارندگان و وقایع، پاره های مهمی از اسناد را از قلم افکنده یا خود بدان دسترسی نداشته اند.

یک نکته مسلم است و آن اینکه زرپرستان یغماگر، دشمنان خلق، اشراف و مخصوصاً "سران قبایل عراق که به آسانی میتوانستند کفه ترازو را به سود هر یک از دو جبهه متمایل کنند، خاطره بسیار ناخوشایندی از حکومت چهارساله علی داشتند. آیا قرار است باز همان بساط چندین سال پیش دیگر باره پهن شود؟ سخن زبرداری و برابری به میان آید، مسلمان کردن مردم به زور شمشیر، غارت خلقهای غیر عرب، روانه کردن سیل غنایم، کنیزکان خوشرو و بردگان کمر به خدمت بسته، بسوی مراکز اسلامی موقوف گردد، و حسین، با آن سرسختی که همه در او سراغ دارند، "در از دستی کوتاه استینان" را پایان دهد؟ چیزی از این بدتر نیست. پس باید با سرعت هر چه بیشتر دست بکار شد.

چنین است که می بینیم محمد بن جریر طبری مینویسد: نامه هایی که هواداران بنی امیه در عراق، به یزید نوشتند و او را از جنبش خلق آگاه کردند بیش از دو روز نبود که در راه بود (۱۱).

یزید بی درنگ فرمائی برای عبیداللہ بن زیاد۔ کہ در این زمان والی بصرہ بود۔ مادر کرد و حکومت کوفہ را نیز بدو واگذاشت و دستور داد ہرچہ زودتر " غائلہ " را بخواباند۔ ابن زیاد مانند پدرش مردی بدسگال و انتقامجو بود۔ " وقتی بہ کوفہ آمد، خبر شد کہ مسلم بن عقیل یک شب پیش از او وارد این شہر شدہ است " (۱۲)۔ ابن زیاد، سران قبایل و کدخدایان محلہ ہای کوفہ را احضار کرد و بالحنی تہدید آمیز از ایشان خواست کہ ہرکس در قبیلہ و محلہ خود بہ جست و جوی یاران مسلم بپردازد، ایشان را معرفی کند و در ضمن شایع سازد کہ سپاہی انبوه از شام در راہ عراق است و مقاومت در برابر ایشان کاری بیہودہ .

دو طرف حدود یکماہ در کار بسیج قوا بودند۔ اوایل ماہ ذی حجہ سال ۶۰ بہ تدریج درگیری میان ایشان آغاز شد و کوچہ ہای کوفہ صحنہ زد و خورد ہای خونین گردید۔ در اثر جانبداری سران قبایل از ابن زیاد، قوای مسلم در چند روز روبہ تحلیل رفت و خودش در ۰ وز عرفہ (نہم ذی حجہ) دستگیر و شہید شد .

از آن سوی ، درمگہ نیز ہواداران بنی امیہ محیطی آکندہ از وحشت و ارباب پدید آورده بودند و حسین کہ نیرویی برای رویارویی با ایشان در اختیار نداشت ، چون شنید کہ عدہ ای مامور مخفی را بہ قتل ناگہانی او در موعہ حج برگماشتہ اند، جای درنگ در این شہر ندید و پیش از آنکہ از آخرین رویدادہای کوفہ آگاہ شود، در روز ترویہ (ہشتم ذی حجہ ، روز شروع مراسم حج و یکروز پیش از کشتہ شدن مسلم بن عقیل) راہی عراق گردید . میتوان حدس زد کہ حسین خود از آغاز نابرابری نیروہا در نبرد با بنی امیہ را تخمین میزدہ ولی میخواستہ است کہ اگر پای کشتہ شدن بمیان آید، این کار در روز روشن ، در صحنہ نبرد آشکار انجام پذیرد تا در تاریخ زندگی بشر صفحہ درخشانی زیر عنوان " شہادت " گشودہ گردد، از میان ہر قطرہ خون او ہزاران مجاہد بر جوشد و تا " مردہا روید ز خاک آن سان کہ از باران گیاہ " (۱۳) .

از این روست کہ می بینیم در برابر انبوه " خیراندیشان " کہ او را از " خطرہای " سفر بہ عراق بر حذر میداشتند ، چون زبان مشترکی برای گفت و گو با ایشان نداشت ، میگفت : نیای خود محمد را در خواب دیدہ ام و او راہی را بہ من فرانمودہ است کہ اکنون در پی آن روان ہستم ! بہ گفتمہ مورخان ، وی مضمون خواب خود را بہ هیچکس نگفت .

حسین در طریق کوفہ از شہادت مسلم بن عقیل آگاہ شد ولی بہ راہ خود ادامہ داد و وقتی در نزدیکی ہای شہر جزئیات خبرہا را از بدویان حویا شد، گفتند : ما خبر درستی نداریم جز اینکہ چندی است می بینیم راہ ہای رفت و آمد را بگلی بستہ اند . " و چون بہ جایی رسید کہ میان وی و قادسیہ سہ میل فاصلہ بود، حزن یزید تمیمی او را بدید . . . پس برفت تا سواران عبیداللہ بدو رسیدند و چون چنین دید، بطرف کربلا پیچید و نیزہ زار و بونہ زاری را پشت سرنہاد کہ در یک سمت بیشتر جنگ نکند . پس فرود آمد و خیمہ ہای خود را برپا کرد . یاران وی چہل و پنج سوار و یکصد پیادہ بودند " (۱۴) .

از روز سوم محرم سال شصت و یک ہجری کہ حسین در کربلا فرود آمد، تا روز نہم این ماہ، عبیداللہ زیاد مشغول تقویت قوای خود در نینوا بود و ہر روز گروہ تازه ای را بہ جنگ

(۱۲) ترجمہ تاریخ طبری ، ج ۷، ص ۲۹۲۳ .

(۱۳) م . سرشک .

(۱۴) ترجمہ تاریخ طبری جلد ۷، ص ۲۹۲۳ .

امام میفرستاد. فرماندهی سپاه را عمر بن سعد بن ابی وقاص برعهده داشت که او را به بهای فرمانداری وی خریده بودند: چیزی که هرگز نصیبش نشد. بعد از ظهر روز تا سوعا برای آخرین بار به حسین هشدار دادند که یا باید بیعت بیزید را گردن نهد یا آماده کارزار گردد. او برای مدین بار فرمانبرداری از بیزید را با قاطعیت رد کرد.

پگاه روز عاشورا ابن سعد بر سپاهیان خود بانگ زد که: "ای لشکریان خدا سوار شوید و مؤذنه رفتن به بهشت را بپذیرا گردید!" وقتی سپاهیان به جلو حرکت کردند، دیدند که حسین با آرایش کامل نظامی انتظار ایشان را میکشد: یکصد و چهل و پنج نفر در برابر سه یا سی هزار نفر... چنین جنگی قاعدتاً نمیبایست بیش از یکی دو ساعت به درازا میکشید لیکن یاران حسین با چنان رشادتی ایستادگی کردند که درگیری تا ساعاتی چند پس از نیمروز به طول انجامید. ولی نتیجه از آغاز معلوم بود. مردان یکی پس از دیگری در خاک و خون تپیدند. برادران و فرزندان حسین همگی جام شهادت نوشیدند. حسین که فرماندهی سپاه خود را برعهده داشت، بر بالین یکایک ایشان حاضر شد و جنازه‌هاشان را به خرگسناه خود آورد.

کسی که جنازه دهها عزیز را پیش رو، و اسارت زنان و فرزندان خویش را پشت سر داشت، با عزمی آهنین سوار بر بارگی به میدان جنگ روی آورد. "دل از زندگی شسته، مرگ را میان بر بسته و زنجیرهٔ اعصاب پولادین را بر زبر پیکر تنیده" (۱۵). برای لحظه‌ای، شمشیر در نیام فرو برد. آنگاه به هنجار سر کردهٔ سپاهی پیروزمند که شرایط تسلیم بی قید و شرط را بردشمن املا میکند، ایشان را امر به سکوت فرمود و سخن آغاز کرد:

نفرین بر شما ای جماعت ویدا بحالتان! آیا هنگامی که سرگشته دست دادخواهی بسوی مادر از کردید و ما مردانه به فریادتان رسیدیم، شمشیری را که ما به دستتان داده بودیم بر روی ما کشیدید، از همگنان بریدید و به بیگانگان پیوستید؟ اینان نه عدالتی در میان شما گسترده و نه امیدی در دلهاشان برانگیختند. پیشی اندک و ناروا از دنیا پیش شما افکندند و جانهای شما را با زندگی نکبت‌باری بیوند دادند. آزمانه کار نکوئیده‌ای سرزده بود و نه رایی برخلاف مصلحت شما. درد و رنج فراوان بهره‌تان بساد زیرا در حالتی ما را مکروه شمردید و از ما دست برداشتید و لشکرها روانهٔ جنگ‌مان کردید که شمشیرها در نیام بود، دلها ایمن و آرام می‌زیست و عواطف تند سر بر نیام رده بود. لیکن شما با شتاب انبوه شدید، مانند مرغان سر بریده خود را در مفاک افکندید و چون پروانگان طعمهٔ آتش‌فتنه ساختید. چه زشت مردمی که شما بودید. شما از طاغوت‌های اقصی، رانندگان احزاب، دشمنان کتاب، پروردگان اهرمن، آلودگان گناه، پویندگان گمراه و کشتندگان اولاد بی‌غمبرانید...

آگاه باشید که این ناپاک ناپاک زاده، مرامیان دوکار مخیر ساخته است: اینکه پابرسر آبرونهم یادست از جان بشویم. ولی زبونی از ما بدور است. خدا، و پیا مبرش از پستی بیزارند و مانند ایشان: دامن‌های پاک، چهره‌های تابناک و سرهای پرشوری که در خاک و خون تپیدن را هزار بار از کرنش در برابر فرومایگان برتر می‌شمارند. من به شما

(۱۵) عبارتی که بیشتر کتابها (مقاتل) عیناً دربارهٔ حسین نقل کرده‌اند.

ہمدار بایستہ را دادم و اینک با تن تنہا دل بہ دریا زدہ بر شما خواہم تاخت .
ولی بہ حقیقت حق سوگند کہ شما پس از من فراوان زیست نکنید و افزون از اندازہ-
ای کہ پیادہای سوار شود نباید تا روزگار آسیای مرگ بر شما بگرداند و شما را
آسیمہ سرپایمال نابودی سازد . این ، سپارشی است کہ پدرم از جدم بمن رساندہ است .
پس ہم اکنون نیروہا و شرکای خود را فراہم آورید ، نیک بنگرید تا رفتار را مروزتان
و بال فردایتان نگرند ، آنگاہ ہمگی بہ یکبارہ آہنگ جان من کنید و مرا لحظہای مہلت
مدہید . . . (۱۶)

* * *

بدین سان ، مأموریت حسین بہ پایان خود رسید .
ولی شگفتا کہ چہ اثر ژرف و پابندہ ای ، تا بہ ہمین امروز و تا ہزاران فردای
دیگر در تاریخ از خود برجای گذاشت .

داستان کوتاہ ولی لطیف و پر معنی عبداللہ بن حرّ جعفی تنہا دوروز پس از شہادت
امام حسین رخ داد و پیردہ از رازی تکان دہندہ برداشت . این مرد ہنگامی کہ حسین بسوی
کوفہ می آمد ، تصادفاً بر سر راہ او قرار گرفت . حسین اورا بہ یاری خود خواند و خواستار
ہمراہی وی گشت ، عبداللہ از یاری پوزش طلبید ولی گفت : من سمندی بادپای و شمشیری
الماس و شدارم کہ ہردو را بہ تو پیشکش میکنم . امام تعارف اورا نپذیرفت . روز دوازہ-
دہم محرم اودر کوچہای کوفہ میگشت کہ ناگاہ صدای ولولہای شنید و از پس آن افواج
سپاہیان ابن سعد ، اسیران اہل بیت و سرہای شہیدان کہ برسرنیزہ ہا استوار کردہ بودند ،
نمودار گشت . بادیدن آن سرہای بریدہ ، طبیعی بود کہ عبداللہ ، خدای را بر تن درستی خود
سیاس گوید و از اینکہ خواہش حسین را نپذیرفتہ است خرسند گردد .

درست برعکس ، او آہی سرد از جگر برکشید و گفت : افسوس کہ اگر آن روز دعوے سوت
حسین را اجابت کردہ بودم ، امروز سر من نیز مانند این سرہا زیب نیزہای میگشت .
درینجا کہ رستگاری بزرگی را از دست دادم ! آنگاہ این اشعار انشاد کرد :

| | |
|--|---|
| فِی اَلک حَسْرَۃٍ مَادَمْتُ حَیًّا | تُرِدُّ بَیْنَ صَدْرِی وَ التَّرَا قِی |
| حَسِیْنٍ حَیْنٍ یَطْلُبُ نَصْرَ مِثْلِی | عَلِیَّ اَہْلِ الْکَدَاوَةِ وَ الشَّقَا قِ |
| غَدَاۃً یَقُوْلُ لِی بِالْقَمْرِ قَوْلًا | اَتَتْرُکُنَا وَ تَزْمَعُ بِالْفِرَا قِ |
| فَلَوْ اَتٰتِیْ اَوْ اَسْبِہُ بِنَفْسِی | لَیْلَتُ الْفَوْزِ فِی یَوْمِ التَّلَا قِی |
| لَقَدْ فَا زَا لْاَوَّلِی نَصْرًا وَ حَسِیْنًا | وَ خَابَ الْاٰخَرُوْنَ دُوًّا وَ الْبِیْ فَا قِ |

میگوید :

چہ حسرتی کہ تا زندہ ہستم ، میان سینہ و گلوگاہم در نوسان است و
جانم را می فشرد . آن زمان کہ کسی همچون حسین از چون منی یاری می طلبید و خواستار
ہمدستانانی من بر ضد دشمنان و شقاوت پیشگان میگشت . آن روزی کہ در منزل گاہ " قصر
مقاتل " با آن زبان شیرین با من سخن میگفت و میفرمود : آیا ما را رہا میکنی؟ آیا
آہنگ جدایی داری؟ اگر من جان خود را نثار وی کردہ بودم ، در روز " دیدار " رستگار میشدم .
خوشا بہ حال آنکسان کہ در راہ حسین جانباختند و بدابرحال آن تیرہ بختانی کہ روی از یاری
او برگاشتند . " عبداللہ در ہمہ انقلاباتی کہ پس از قتل حسین در عراق افروختہ گشت ، شرکت
جست و سرانجام ، آرزوی خود را کہ شہادت بود ، با زیافت .

(۱۶) این سخنان حسین بن علی در مقاتل معروفی مانند " لہوف " و " نقتہ المصذور " و
" بحار الانوار " و " الدمعہ الساکبہ " آمدہ است .



شعر



احسان طبری



آشگون می تپد ستاره ای در سینه

در سایه عدل آگین اطاق
 و تکشاخه گل سرخ
 که از گلدان بلور پرتو می افشاند،
 در نگاه رویائی دوست
 و سخنانش، به طراوت شعر،
 در این گم گوشه ی تسلی بخش
 و شهری انباشته از خروش .

خوشبختم که سرنوشت غربت زده ای را
 در سرنوشت وطن احیاء کرده ام .

راه دشوار تعهد چنین است

اگر نازنینی به نازنین ها به پیوند !

تابستان قمری ها به مهمانی آمدند
 و اینک زبانه های مردادی فرونشسته ،
 والبرز سربی فام با آژنگ های دیرینگی
 تن به باد دیماه سپرده است .
 در این عصر انقلاب
 در این آتشفشان رنگامیز تاریخ ،
 این لاله خون آلود
 که نورونیرو رابه ژرفای تاریکی میفرستد .

نسلی بودیم پرحاصل از لعنت و افتخار
 با پارس کف آلود مردانی کین توز
 و گریز از مغزهای پوک و چکمه های بی احساس
 که به لطف اطلسی پوزخندی میزدند
 گریز در امنیت بلبل و سکوت گیاهان

بین سنگهای جهل و غرض
 استخوانهای ما را درهم سائیدند
 تا از عصاره آن چراغ خود را روشن کنند !

و شکم پرستها مانند یابوهای سربزیر
 تنها قروچیدن بینه خود را می شنیدند
 مفاکی بی رحم تاریخ را ، با عشق و کین ، بدو نیم ساخت
 و بذرهای سربین

غنچه های پرپر خون را
 بر پیرهن سپید رویاند .

هنگامیکه ما را به گزینش واداشتند

بین بز انودر آمدن و ایستادن:

مانند آن لیلج کهنه کار

و اسپین سکه را در میان افکندیم .

همه ما جوانه های همانندیم

که در کشتزار زمانه گونه گون میشویم

و سپس درنا همانندی و تنهایی خویش

زندانی ابدیم

از درون دالان مغناطیس می گذریم

اینجا ساعت قلب بی خطا نیست

کمین و شبیخون در سرشت زندگی است

و در میان برگهای بیشمار که فروریختند

ویرگهای بیشمار که خواهند روئید
 در قفس آهکین وجود خویش
 فسرده نیستیم،
 و تا زمانی که قبیله‌ها در زنجیرند
 بر عصای ایمان تکیه‌زنان،
 در این سنگلاخ آلوده به‌لخته‌های خون
 بدنبال شاهراه در جستجوئیم.

زال چشمه رؤیا را تمامی نیست
 و انسان را بنگر که چه سان
 در اثیر کبود، موج زنان، اوج میگیرد!

درگذار...
 چون خورشید غبار آلود مغربی
 و برگ مو که بر شاخه سستی میکند
 در عبور از پیل
 از دیدار به خاطره
 آه که چه داستان شگفتی است زیستن
 و شکافتن و گریستن
 دیگر آوند پر تر میشود
 و زمان به جدار دل می‌کوبد
 در گذار:
 از روزنامه به تاریخ
 آرام‌در بستر، یا خون آلود بر سنگفرش
 حائی بین اشک و سکوت...
 و در ژرفای این عزلت‌لال
 چه حالتی است واژه‌گریز!

من کولی جا‌وگر
 کلاف شب‌رامی گشایم
 می‌بینم که مسافرانی خسته در راهند
 ولی سراپا در چروکهای خستگی خودنشته‌ام
 یا همسان کیوتری بیگانه بر این بامها...

سپاس بر آنان که بر من رحمت آوردند،
 سپاس بر شعر که دستگیرم شد
 و به باران که تسکینم داد.

سوگوار درد انسان و سوگوار درد خویش
 از شکاف چشمانی بی باور
 باین گستره ملون می نگریم
 به جهش فواره برآینه برکه
 به رقص لازورد در پرده ابر
 به بازی لاقید پرنده گمنام

در عطفه خویش نقب میزنم
 و با پویه بندار در پرسه ام
 و گوئی زمان و من
 مانند ستارگان نا همگرا از هم دور میشویم .

ای مسافر قصه بس کن
 کران بیابان شیری رنگ شد :
 بانگ شیپور سپیده دم رانمی شنوی؟
 کوله بارت را بردار و براه خویش برو !

تهران - دی ۱۳۵۸



هنر، گفتگوئی است مابین هنرمند و

آنکه در برابر ایستاده است .

هگل

★ ۲۱ آذر

اوجی چشمگیر از مبارزات مردم ایران

ع. آگاهی



★ از اواخر قرن گذشته که سرمایه‌داری در مقیاس جهانی به آخرین مرحله خود امپریالیسم، قدم می‌گذاشت و سیاست استعماری، شدت و وسعت تازه‌ای میگرفت، مبارزه مردم ایران علیه استثمار و ظلم و ستم، همواره دوجنبه مشخص و توأم ضد استبدادی و ضد استعماری داشته است. گرچه ژرفا و پهنه هر یک از این دوجنبه همیشه یکسان نبوده، گاه این و گاه آن جنبه برجسته شده است، لکن در هر حال بازتاب قانونمند این پیوند ماهوی ظلم اجتماعی (استبداد) و اسارت ملی (استعمار) همانا همبستگی مبارزات ضد استبدادی (دموکراتیک) و ضد امپریالیستی (رهايي بخش ملی) بوده است.

تصادفی نیست که نخستین آشنائی ایرانیان با اندیشه‌های انقلابی سوسیالیسم معاصر نیز که راه علمی و عملی برانداختن استثمار و استعمار را نشان میدهد، در این دوره آغاز میشود و این روند تاریخی با وجود همه مخالفت‌ها، به همراه جنبش‌های بخش مردم پیش‌رفته رشد می‌یابد.

" قیام تنباکو " (۱۸۹۱) علیه امتیاز انحصاری کمپانی (رژی) که در عین حال عمیانی علیه سلطنت مطلقه بود ، در واقع اولین اوج در تاریخ جنبش همگانی ضد امپریالیستی مردم ایران بود . البته امتیاز تنباکو لغو شد ، اما نفوذ و سلطه امپریالیسم به شکلهای گوناگون قوت گرفت و خودکامگی شاهنشاهی بیش از پیش بـد ان متکی میگردد .

انقلاب مشروطیت (۱۹۱۱ - ۱۹۰۵) که عکس العمل وسیع توده های مردم در مقابل این جریان بود ، در حقیقت اوج دیگری در تاریخ جنبش رهایی بخش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی بشمار میرفت . مبارزات قهرمانانه خونین پنجساله علیه استبداد سلطنتی و حامیان امپریالیستی اش به برقراری رژیم مشروطه و تصویب اولین قانون اساسی در ایران منجر شد ، اما نتیجه حاصله از لحاظ مضمون اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی نارسا بود . بازهم استثمار و استعمار ، ظلم اجتماعی و ستم ملی ادامه یافت . در جریان نخستین جنگ جهانی (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) امپریالیستها (متحدین و متفقین) عملاً ایران را به صحنه زدوخوردهای خود مبدل کردند و آنرا اشغال نمودند . فقط پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بود که از تقسیم ایران و مستعمره شدن آن جلوگیری کرد .

در نتیجه انقلابهای گیلان ، آذربایجان ، خراسان (۱۹۲۱ - ۱۹۱۷) ، که رویهمرفته سومین اوج جنبش رهایی بخش ضد امپریالیستی را در ایران نشان میدادند ، امپریالیسم انگلیس ، که با سوء استفاده از خروج ارتش تزاری از ایران تقریباً " همه کشور را اشغال کرده بود ، مجبور به تخلیه نظامی آن گردید * . لیکن حکومت رضا خان را بر سر کار آورد که در واقع دستگاه اجرائی نقشه های غارتگرانه و اسارت بار امپریالیسم جهانی (انگلستان ، آمریکا و سپس آلمان فاشیست) در ایران بود . ظلم اجتماعی و ستم ملی ادامه مییافت و شدت میگرفت . تضادهای طبقاتی جامعه ایران حادثتر میشد . معضلات اساسی اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی که در برابر جامعه ایران قرار داشتند ، حل بنیادی خود را نیافتند .

دومین جنگ جهانی که خودزائیده تضادهای درونی امپریالیسم بود ، تضادهای جامعه ایران را شدت داد . قیام ۲۱ آذر ۱۳۲۴ ، که اوج چشمگیر دیگری در تاریخ جنبش رهایی بخش ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران بود ، در واقع از ضرورت تاریخی حل بنیادی آن مسائل مبرمی برخاست که در برابر جامعه طبقاتی کشور قرار داشتند . حل این معضلات بدون مبارزه قطعی علیه استثمار و استعمار ، در راه ریشه کن کردن استبداد و قطع تسلط امپریالیسم بر کشور میسر نبود .

* * *

* (بنابه اعتراف صریح ژنرال دنسترویل (فرمانده نیروهای اعزامی انگلیس از طریق ایران برای سرکوبی انقلاب سوسیالیستی در نواحی جنوبی روسیه) که در کتاب " خاطرات " خود نوشته است ، نیروهای تجاوزکار تحت فرماندهی او که زیر ضربات ارتش نوین یاد شوروی در حال گریز به انزلی عقب نشسته بودند ، به دشواری توانستند خود را از جنگ نیروهای " دموکرات " نجات داده خاک ایران را ترک کنند .

دومین جنگ جهانی ، با تجاوز فاشیسم هیتلری با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ، ماهیت دیگری کسب کرد . مبارزهٔ ضد فاشیستی خلقها شدت گرفت و به همراه آن جنبشهای رهاشی بخش ملی و دموکراتیک در جهان گسترش یافت . امواج جنگ ، دیکتاتور پوئالی رژیم طاغوتی رضا پهلوی را برانداخت . شرایط نسبتاً مساعدی برای فعالیت نیروهای دموکراتیک و مترقی در کشور بوجود آمد . در آغاز ، دولت‌های امپریالیستی که در ائتلاف ضد هیتلری شرکت داشتند و نمیتوانستند از منابع مادی و انسانی کشورهای مستعمره و وابسته دست بکشند ، مجبور شدند مبارزهٔ رهاشی بخش خلقها را در نظر بگیرند . بدین ترتیب سندیکه به " منشور آتلانتیک " معروف است ۱۴ مارس ۱۹۴۱ از طرف روزولت و چرچیل امضاء شد که در آن ظاهراً " حق خلقها در تعیین حکومت دلخواه خویش برسمیت شناخته شده بود . لیکن همینکه سرنوشت جنگ دیگر روشن میشد وزیر ضربات شکننده ارتش شوروی نیروهای تجاوزکار فاشیسم نه تنها از اراضی آن کشور بلکه از کشورهای دیگر اروپائی نیز رانده میشدند ، امپریالیستهای آمریکا و انگلیس هجوم خود را علیه جنبشهای رهاشی بخش ملی و دموکراتیک در جهان آغاز کردند . * * از آنجمله در ایران عناصر ارتجاعی و عمال امپریالیسم سربلند کرده تلاشهای خود را برای از بین بردن دموکراسی نوخاسته و تحکیم نظام فاسد استبدادی گسترش دادند . مرجعین شناخته شده ای چون ساعد و صدروحیمی ... را در رأس کابینه‌ها قرار میدادند ، برای آنکه مجلس را از دشمنان آزادی و دموکراسی بپرکنند حتی انتخابات دوره پانزدهم را به تعویق انداختند . بزور سرنیزهٔ حکومت نظامی ، فعالیت سازمانها و احزاب دموکراتیک جلوگیری میکردند . اواسط سال ۱۳۲۴ علیه نهضت کارگری دست به هجوم زدند و حملات غدارانهٔ خود را متوجه حزب تودهٔ ایران و شورای متحدهٔ مرکزی نمودند . باشگاههای حزب و شورا را در تهران ، اصفهان ، مازندران و دیگر شهرها مورد تعرض و تاراج قرار دادند . روزنامه‌ها و مجلات مترقی را بدون هیچ مجوز قانونی توقیف میکردند . به تصفیة نیروهای مسلح از افسران و درجه داران شرافتمند ، آزادیخواه و میهن دوست پرداخته ، آنها را زندانی و به نقاط بد آب و هوا تبعید میکردند . خلاصه آنکه امپریالیسم آمریکا و انگلیس با استفاده از مرتجع ترین محافل داخلی از طریق گوناگون سعی داشتند نیروهای مترقی ، آزادیخواه و میهن دوست را سرکوب کنند و رژیم طاغوتی استبداد را مستقر سازند تا تسلط خانمان بر انداز خویش را بر همه شئون اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی استوار کنند . البته این امری نبود که نیروهای مترقی و آزادیخواه بتوانند در مقابل آن بی تفاوت و ساکت بنشینند .

* * *

دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران ، این بود آن وظیفه اصلی که در بیانیة ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ که به مناسبت تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان منتشر شده بود ، در سرلوحهٔ برنامهٔ کار فرقه قرار گرفت . جنبش دموکراتیک و رهاشی بخش ضد امپریالیستی در آذربایجان همواره تأکید

* * * در این دوره بود که امپریالیسم در هندوچین ، اندونزی ، فیلیپین ، یونان و دیگر کشورهای جهان به هجوم گسترده ای علیه جنبشهای رهاشی بخش ملی ، ضد امپریالیستی و دموکراتیک دست زدند .

میکرد که از راه احیای قانون اساسی در نفع از استقلال و تمامیت ارضی ایران خواهد کوشید. تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی اولین و مهمترین خواست فرقهٔ دموکرات آذربایجان در راه احیای قانون اساسی بود. چنانکه میدانیم تشکیلات انجمنها که در واقع میبایست ارگانهای حاکمیت دموکراتیک خلق در محل باشد، در قانون اساسی پیش بینی شده بود. لیکن مقامات حاکمه عملاً از تشکیل آنها جلوگیری میکردند. فرقه دموکرات آذربایجان، بطوریکه در اولین بیانیه خود متذکر شده بود، " برآن بود که تشکیل انجمن ایالتی و ولایتی مفهوم سیاسی بزرگی دارد. این انجمن برای مقابله با ارتجاع و جریان ضد آزادی که در تهران و شهرهای دیگر ایران سربلند کرده است مشت محکم و پاسخ دندان شکنی خواهد بود". فرقه دموکرات آذربایجان بدرستی متذکر میشد که " انجمن ایالتی آذربایجان تنها بمنظور حل مسئله آذربایجان نیست بلکه بمنظور تأمین آزادی درسراسرایرانست". اما دولت مرکزی نسبت به همهٔ خواستهای به حق نهضت بی اعتنا بود. فرقهٔ دموکرات آذربایجان حق تشکیل انجمن را به بهای قربانیهای فراوان بدست آورد. ولی عمال استبداد، آنانکه حکومت مشروطه را زیر پا گذارده اند، این حق مردم را پایمال ساخته اند. لذا مردم آذربایجان برای استفاده از این حق مشروع خود مجبور به کسب اجازه ازهیچ مقامی نیستند. بیانیه متذکر میشد که پایمال کردن این حق اساسی توده های مردم بستن راه شرکت مستقیم آنها در ادارهٔ امور کشور است و عمال استبداد و استعمار را بر مملکت مسلط کرده است. و در نتیجه مثنی خیانت پیشه توانسته اند سرنوشت همه کشور را بدست گیرند. سوء استفاده ها، اختلاسها، تجاوزات به مال و جان و حیثیت و ناموس مردم، همه و همه از آنجا سرچشمه میگردد که حاکمیت خلق و اختیارات محلی که پایهٔ مشروطیت و قانون اساسی است از بین رفته. بیانیه متذکر میشد که با برخورداری از آزادیهای ابتدائی چون آزادی بیان، عقیده، قلم، اجتماعات و غیره باید هر فرد حق و امکان داشته باشد بطور مؤثر در تدوین، اجرا و نظارت بر اجرای تصمیمات در همهٔ شئون حیاتی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور شرکت کند. و این کار از جمله بدون تشکیل انجمنها میسر نیست. خواستهای فرقه که در واقع بیان روشن امیال و آرزوهای خلق بود، مورد استقبال پر شور اکثریت قاطع مردم آذربایجان و تأیید و پشتیبانی دیگر نیروهای مترقی و آزادیخواه ایران قرار گرفت.

چون حکومت مرکزی در مقابل همهٔ خواستهای خلق و استدالات درست فرقه بی اعتنا مانده بود، کنگرهٔ خلق آذربایجان (۳۵-۲۹ آبانماه ۱۳۲۴) در تبریز خود را مجلس مؤسسان اعلام داشت و تصمیم گرفت مجلس ملی آذربایجان را تأسیس نماید. مردم آذربایجان از راه انتخابات آزاد و دموکراتیک نمایندگان خود را از میان همهٔ طبقات و اقشار میهن دوست، مترقی و آزادیخواه انتخاب کردند. ۲۱ آذر مجلس ملی گشایش یافت و به پیشه وری، صدر فرقهٔ دموکرات آذربایجان، مأموریت داد حکومت ملی را تشکیل دهد. فرماندهان پادگان نظامی دولت مرکزی در تبریز در مقابل خواست مردم تسلیم و طبق موافقتنامه خلع سلاح شدند.

حکومت ملی یک ردیف اصلاحات بنیادی را در آذربایجان شروع کرد: اراضی خالصه، همچنین املاک فئودالها و املاک های بزرگ وابسته با میرالایسم و ارتجاع که به نهضت

خیانت کرده بودند. بین روستائیان بی بضاعت که (تعدادشان بیست میلیون خانوار میرسید) بلاعوض تقسیم شد. برای کمک بدهقانان و شبانان "بانک فلاحات" و "شرکت ماشینهای آبیاری و کشاورزی" تأسیس شد. برای الغای مناسبات غیرعادلانه میان عشایر اقدام گردید. قانون کار دموکراتیک تصویب و پیاده شد. کارخانه‌ها با نظارت کارگران بکار انداخته شد و تعداد زیادی مؤسسات صنعتی تازه بنا گردید. اعلام زبان آذربایجانی بموازات زبان فارسی، بعنوان زبان رسمی، برای گسترش آموزش و پرورش و مبارزه با بیسوادی شرایط مناسب فراهم کرد. تأسیس دانشگاه، توسعه مطبوعات و تأسیس رادیو به پیشرفت فرهنگ، ادبیات و هنر کمک بسزائی میکرد. "چاپخانه" معارف و "چاپخانه" آذربایجان "تأسیس شد، جمعیت شاعران و ادیبان آذربایجان"، "اداره هنر-های زیبا"، "تئاتر دولتی"، "ارکستر ملی و فیلارمونی آذربایجان" احداث گردید. شبکه بهداشت همگانی پی ریزی شد. تنظیم امور بازرگانی زیر نظر ارگانهای حکومت ملی از هرج و مرج بازار و گرانی قیمتها جلوگیری میکرد. تمرکز امور بانکی مالیه آذربایجان را سوسامان میبخشید. مردم خود تحت رهبری سازمانهای فرقه بکارهای عمرانی در شهرها و قصبات و روستاها میپرداختند. برای اولین بار در تاریخ ایران زنان نیز با حق برابر در انتخابات مجلس ملی شرکت کردند. تحکیم سازمانهای فدائی برای حفظ امنیت آذربایجان و پی ریزی ارتش ملی یکی دیگر از اقدامات مهم حکومت ملی بود. مؤلف کتاب "مسئله آذربایجان" (چاپ لوزان سال ۱۹۶۷) که چندان لطفی هم نسبت به جنبش دموکراتیک آذربایجان نداشته مینویسد: "نویسندگان غرب متفقاً" براین عقیده اند که این جنبش در عرض یکسال بیش از بیست سال دوران سلطنت رضاشاه اصلاحات بعمل آورده است". و درست بهمین علت، یعنی بعلت اقدامات مفید، مترقی و مؤثریکه نه در حرف بلکه در عمل پیاده کرده و میتواندست بحق نمونه زندهای برای همه کشور در مبارزه در راه آزادی و ترقی باشد، بعلت قطع سلطه امپریالیسم ورژیم طاغوتی بر آذربایجان که میتواندست بحق نمونه زندهای برای همه کشور در مبارزه در راه استقلال و حاکمیت ملی باشد، جنبش دموکراتیک و رهائی بخش ۲۱ آذر خشم و غضب حیوانی امپریالیسم ورژیم طاغوتی دست نشانده آنرا برانگیخت.

دکتر محمد مصدق در جلسه ۱۹ دیماه ۱۳۲۴ مجلس شورا، خطاب به نخست وزیر حکیمی گفته بود: "نظریات من این بود که بین دولت راجح به طرز اداره نمودن قسمتی از مملکت با اهالی آنجا اختلاف حاصل شده است. باید با اهالی محل داخل مذاکره شد، شاید اختلاف را بتوان با خود آنها حل کرد. من برای صلاح و صواب ملت ایران از آقای حکیمی خواهش میکنم بیش از این وقت را ضایع نکنند و فوراً از کار کناره جوئی کند". لیکن دولت مرکزی نمیخواست به حل مسالمت آمیز مسئله تن دردهد. تا اینکه بالاخره در نتیجه پیشرفت جنبش و گسترش مبارزات انقلابی در سراسر ایران مجبور به عقب نشینی شده پس از تقریباً ۶ ماه بالاخره با انجام مذاکرات مسالمت آمیز موافقت کرد. مذاکرات در خرداد و شهریور ۱۳۲۵ صورت گرفت. در موافقتنامه رسمی که ۲۳ خرداد بین دولت مرکزی و حکومت ملی آذربایجان با مضاء رسید (همچنین قبلاً" در تصویب نامه دولت مورخ ۳ اردیبهشت) خصلت دموکراتیک جنبش ۲۱ آذر تأیید و برسمیت شناخته شد. طبق این موافقتنامه دولت مرکزی متعهد شد که ۷۵ درصد از درآمد آذربایجان را به این استان اختصاص دهد، زبان آذربایجانی را به همراه زبان فارسی

در آذربایجان برسمیت بشناسد، فعالیت قانونی فرقه دموکرات آذربایجان را تا مین نماید و اصلاحات دموکراتیک آذربایجان را در همه ایران تعمیم دهد. از طرف حکومت ملی آذربایجان نیز موافقت شد که مجلس ملی در سطح انجمن ایالتی، و حکومت ملی در سطح استانداری قرار گیرد، و اقدامات لازم بعمل آورد تا ارتش خلقی تحت اختیار وزارت جنگ قرار گیرد، و سازمان فدائی تابع اداره نگهبانی (ژاندارمری) شود، و در برابر نیروهای مسلحی که تحت عنوان "نظارت بر جریان انتخابات دوره پانزدهم مجلس" از طرف دولت مرکزی به آذربایجان اعزام میگردد مقاومتی صورت نگیرد. فرقه دموکرات آذربایجان با اطمینان بموافقتنامه دولت مرکزی و برای میدان ندادن به توطئه امپریالیستها در مورد تجزیه ایران و بخاطر حفظ صلح و با محاسبه شرایط آنروزی ایران و جهان، مقاومت مسلحانه را مصلحت ندانست. ولی دولت مرکزی، برعکس، موافقتنامه رسمی با آذربایجان را غدارانه زیر پا گذاشت و بوسیله نیروهای مسلح اعزامی به آذربایجان جنبش خلق را با آتش و آهن مختنق ساخت (تزه‌های مصوب هیئت اجرایی کمیته مرکزی حزب توده ایران، دنیا، سال ۱۴ شماره ۱). این عمل خیانت بار و جنایت آمیز را از زبان دوگلاس، قاضی آمریکائی - همان آمریکائی امپریالیسم که خود مسبب عمده هم‌این جنایات بود - بشنوید. او پس از دیدار از آذربایجان نوشت: "ارتش ایران در مسیر خود آثار خشونت بر جای گذاشت. ریش دهقانان را آتش زدند، بنا موس زنان و دختران آنان تجاوز کردند، خانه‌ها را به غارت بردند، دامها را دزدیدند. ارتش از زیر هرگونه کنترل بیرون رفت... بیگارت مردم غیرنظامی پرداخت و کشته‌ها و ویرانیه‌ها پشت سر نهاد. زندانها مملو از آذربایجانیهای بیگناه است، جویهای دارو اعدام فراوان است. باناسیونالیست‌ها نیز بدرفتاری میشود. دهقانان بیچاره را که به دموکراتها ابراز علاقه کرده بودند در معرض تحقیر و توهین قرار دادند. یک دهقان پیر آذربایجانی بما چنین گفت: مال و حیثیت ما را پایمال کردند، آثار این حوادث جگرسوز هرگز از خاطر آذربایجانیها زنده نخواهد شد."

* * *

گرچه اوج جنبش‌رهای بخش ضد امپریالیستی و ضد استبدادی مردم ایران در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با زیدست امپریالیسم آمریکا و رژیم طاغوتی دست‌نشانده‌اش بخاک و خون کشیده شد، معذالک توده‌های زحمتکش و مستضعف، علیرغم جنایات ساواک دست‌پرورده آمریکا، بمبارزه قهرمانانه خود علیه استثمار و استعمار، در راه حل بنیادی مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مبرمی که در مقابل جامعه قرار داشت با پیگیری و فداکاری ادامه دادند.

خطابه تاریخی ضد امپریالیستی و ضد استبدادی خرد اما ماه (۱۳۴۲) امام خمینی، که در واقع بیان افکار و آرزوهای دیرین مردم ایران بود، طلیعه‌ای از صعود نوین جنبش‌رهای بخش ضد امپریالیستی و دموکراتیک بود. سعودیکه در اوج بی‌همتایش به پیروزی بزرگ مردم ایران بر رژیم طاغوتی شاهنشاهی نائل گردیده، می‌رود تا نفوذ و تسلط امپریالیسم را در کشور از بیخ و بن برفکند. عمال امپریالیسم که در رأس آنها شاه مخلوع قرار داشت چه بیهوده تصور میکردند با کشتار مردم و تبعید امام جنبش‌راریشه - کن خواهند ساخت! ؟

جنبش‌رهای بخش مردم ایران علیه استثمار و استثمار نمیتوانست خاموش شود، زیرا ساختار اجتماعی - اقتصادی کشور هنوز تغییر اساسی نکرده بود و همه راز بقای استثمار و دوام سلطه استثمار در خمیره همین ساختار سرشته است. چون ضرورت تاریخی تغییر بنیادی ساختار اجتماعی - اقتصادی منتفی نشده بود، بعبارت دیگر، چون هنوز معضلات مبهم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که در برابر حرکت جامعه ایران قرار داشتند حل بنیادی خود رانیافته بودند، جنبش خلق هم نمیتوانست باز ایستد، و نایستاد. جنبش پیش رفت، رشد کرد، گسترش یافت و به اوج تازه‌ای رسید، بمراتب بلندتر از اوج پیشین. و این ناشی از قانونمندی عینی روند تاریخی حرکت جامعه بود.

اکنون پیروزی این انقلاب بزرگ زیر رهبری امام خمینی، سرنگونی رژیم شاهنشاهی و مبارزه پیگیر علیه امپریالیسم آمریکا شرایط ضرور برای حل معضلات اجتماعی - اقتصادی ایران را فراهم کرده است. جنبش‌رهای بخش مردم ایران طی تاریخ صدساله خود به پیشرفت چشمگیری نائل شده، تحارب تاریخی طولانی و گمراهنی بدست آورده است. بر اساس همین تجربه است که جنبش خلق برای حل بنیادی مسائل اجتماعی، راههای نوینی را جسته و پیش کشیده است. زیرا راه حل‌های کهنه، ناراستی خود را در عمل نشان داده‌اند. مثلاً "مشروطیت نتوانست عملاً" از استبداد سلطنتی جلوگیری کند و سلطنت مشروطه به پایگاه داخلی امپریالیسم تجار و زکار، بوسیله اجرای سیاست استعماری آن در ایران مبدل شد. این بود که انقلاب پیروزمند ایران زیر رهبری امام خمینی رژیم سلطنت مشروطه را بر انداخت و جمهوری اسلامی را به تصویب عامه رساند. قانون اساسی رژیم مشروطه نتوانسته بود استثمار، ظلم اجتماعی و ستم ملی را براندازد، لذا قانون اساسی جمهوری اسلامی تدوین و به بررسی گذاشته شد، نیروهای اجتماعی، گروهها، سازمانها و احزاب سیاسی نظرات خود را درباره آن ابراز داشته و میدانند تا تغییرات بنیادی ضرور در نظام اجتماعی - اقتصادی کشور را هر چه بیشتر و دقیقتر منعکس سازد، تضمین نماید و تأمین کند. یکی از مهمترین مسائلی که همچنان در برابر پیشرفت جامعه ایران قرار دارد مسئله نظام سیاسی کشور و شکل حاکمیت دولتی است. شکل جمهوری حاکمیت دولتی، وقتی مترقی است که مضمون مردمی داشته باشد، از آمال و آرزوها، منافع مادی و معنوی خلق مستضعف دفاع کند، از نیروی خود آنها برخاسته و به خود آنها متکی باشد. انحنهای ایالتی و ولایتی، چنانکه تاریخ نشان داده نتوانستند همچون ارگانهای حاکمیت سیاسی خلق، توده‌های مستضعف مردم بوجود آیند. از اینرو انقلاب پیروز مردم ایران اکنون ایجاد نظام شورائی را در دستور روز گذاشته است.

جنبش‌رهای بخش ضد امپریالیستی و دموکراسیک یک روند اجتماعی، پرتب و تاب، پربیح و خم، پرنشیب و فراز است. اما روندیست بطور کلی روبه ترقی و تعالی، بسمت آزادی حقیقی، استقلال واقعی، دموکراسی، صلح و رفاه همگانی. تحقق این قانونمندی عمیق تاریخ جامعه، آرزوی مقدس توده‌های مستضعف و خواست والای بهترین فرزندان بشر بوده و هست. تاریخ، ناتوانی جهمی ترین نیروهای شیطانسی را در مقابل با این روند ناگزیر در میهن ما ایران نبرده ثبوت رسانده است.



... و آنگاه شاه آمد

و

ویرانی و خون و مرگ



آن مردیکه آنجا افتاده بود، که بود؟...

صبح بود. ساعت از ده گذشته بود. تیراندازی ادامه داشت. از سوی فدائیان فرقه دفاعی صورت نمیگرفت. دشمن تیراندازی میکرد. تمام نعلبها نیکه اینجا و آنجا افتاده بود متعلق به فدائیان یا طرفداران فرقه بود. فقط از برج ارک بود که تک تیر هائی شلیک میشد. معلوم بود که مقاومتها در هم شکسته شده است. مردانی را به خیابان مرکزی شهر می آوردند و بسوی سربازخانه یا جاده تهران می بردند.

از کاروانسرای که عده زیادی مهاجر قفقازی در آن زندگی میکردند، مردی را بیرون کشیدند. دونه از چپ و راست بازوهای او را گرفته بودند و نفروم لوله تفنگ را به پشت او چسبانده بود و چند نفر در پشت سر آنها حرکت میکردند. شعار میدادند. با وحش میدادند و اسیر را مرکز شهر می بردند. کودک ۵ ساله ای از کاروانسرا بیرون آمد و بیه دنبال جمع دوید. گریه میکرد و داد میکشید و پدرش را میخواست: "... پدرم است... بابا جان نرو!... اونو نبرید...". پاهایش از پارگیهای شلوار بیرون میزد و هوا سرد بود و آفتاب بیجان پائیزی از برودت هوانمی کاست. پسرک میدوید و آن جمع بسرعت دور میشد و ناسزاها ادامه داشت. بمرام و مسلکش، ناموسش و باورهاش دشنام میدادند.

از کاروانسرا هیچ زنی بیرون نیامد و جمع وسط خیابان توقفی کرد و اسیر را زیر مشت و لگد گرفتند. با قنداق تفنگ او را میزدند و پسرک که بانها رسید، با زاسیر خود را در میان گرفتند و راه افتادند. چندتائی پسرک را بپرت کردند، او دوباره برخاست و میدوید و پدرش را میخواست: (او منم دده می... اونو اتورون... دده هارا گدیرسن... " او پدر من است... اونو آزادش کنید!... پدرم کجا میروی؟...")

جندفرجه را گرفتند و از پاهاش چسبیدند. پاها را بدسوی مخالف کشیدند، پسرک مجال نیافت بسا ندچه کارش دارند میکند، که او را دونیم کردند. یکپایش با نیمی از امعا واحشا به سوئی و سروسینه اش طرف دیگر پیا ده روپرت شد، اسیرن فهمید که پشت سرش چه اتفاقی افتاده است.

از سوی کاروان سردای شیون برخاسته بود و برگشتم سوی کاروان سرا، صدای گلوله از سوئی که مردامی بردند بگوش رسید. کاروان سرا همچنان پراز خرت و پرت و آت و آشغال بود. زنها به خاک افتاده بودند و شیون می زدند، زن هائی دیگر سرا پا خونین در گوشه و کنار فریاد دوزخه و ناله میزدند ترس ورم داشت. دویدم بیرون و دویدم بسوئی که اسیر را بردند و از جائی گذشتم که پسرک را پاره کرده بودند و خون او بر خاک ریخته بود و دیدم. در پیا ده رو، بر روی خاک جنازه آن اسیر را دیدم و خطی خونین که از وسط خیا بان به پیا ده رو، به همانجا که پسر اسیر افتاده بود کشیده شده بود. عا بران به نعش او نگاه میکردند و می ترسیدند و رد میشدند.

صدای گلوله ها می آمد. بخیا بان اصلی رسیدم، رفتم بطرف میدان شهر داری، جنازه ها اینجا و آنجا افتاده بود. ترسیدم. رفتم بخانه ام و با طاقم. تنهائی بود. ترس بود و سکوت بود. تاب تنهائی و ترس را نیا ورم. با زبیرون آمدم، در پیا ده رو، لوله تفنگی بسویم نشانه رفته بود، ده دوازده قدم بیشتر با من فاصله نداشت نمیدانم چطور شد که خودم را پرت کردم. رسیدم به تفنگدار. فریدون دو چرخه ساز بود، دوستان او پا در میا نسی کردند و مرا نجات دادند. فریدون میگفت: باید جان دادن این پسر را حقا را ببینم. از میدان شهر داری گذشتم. دیگر ترسم ریخته بود و جنازه ها همه جا بود. صدای تیراندازی ها ادا مداشت. از همان نزدیکی صدای شلیک تویی بگوش میرسید و با آنسور رفتم و از سر همان خیا بان گذشتم که پسر ججه را دونیم کرده بودند. از بالای تانک خانه ای راه هدف گرفته بودند. نتوانستم جلوتر بروم و با عده ای در جان پناه دهکانی کیپ هم ایستاده بودیم. تانک که بسوی خیا بان منصور رفت، ما از جان پناه بیرون آمدم و جماعتی آن خانه را غارت میکردند و جاوید شاه میگفتند. جنازه مردی افتاده بود که شکمش پاره شده بود. لباسی بتن نداشت. سرش که به داخل جوی آویزان بود عا بران وسط خیا بان را مینگریست و مرا هم دید که نگاه می کردم. بشکم دریده اش و پاهاش که در پیا ده رو بود و از هم فاصله داشت نگاه کردم. به آلتش که بریده شده بود و چشمانش که باز بود عا بران وسط خیا بان را می نگریست و مرا هم میدید نگاه کردم. و دهانش باز مانده بود و دندانهاش پیدا بود و به هم کلید نشده بود.

هر چه در آن خانه بود بیرون کشیده بودند و می بردند بعضی ها لکدی به مرد افتاده میزدند و جاوید شاه میگفتند و باری بردوش میگذشتند و میرفتند و با ترس ورم داشت. رفتم بسوی خیا بان منصور. می ترسیدم بطرف خانه ام بروم. آنجا تنهائی بود و ترس بود، از فریدون دو چرخه ساز که میخواست مرا بکشد و دوستانش گذاشته بودند می ترسیدم. صدای تک تیرا از همه جا بگوش میرسید. دهکانها بسته بود و نعش ها همه جا پراکنده، هوا گرچه آفتابی اما سرد بود. و نعش ها برهنه و در سایه دیوارها و زیر درختان و درحاشیه خیا بان و در وسط خیا بان افتاده بودند و تکان نمی خوردند و تا نکجا بعضی ها را لکه کرده بودند و کله را ترکا نده بودند و رفته بودند بسوی خیا بان منصور. پی در پی اسیران را می آوردند و بسوی خیا بان منصور می بردند و صدای تیرا از آنسوی میا مدیو اش ترمیرفتم. کجا بروم

جائی را نداشتم که بروم . طرف خانه ام دکان دوچرخه سازی بود از فریدون میترسیدم و صدای گلوله که کم شد با عده‌ای بسوی منصور رفتیم . تا نک از آنجا گذشته بود او از نعره‌های آن بر زمین بود و نعره‌ها همه جا بود . اسیران را می بردند بسوی باغهای بیرون شهر . آنجا زندان نبود ، درخت زارها بود و بیابان بود . از منصور گذشتیم و با نسوی رفتیم و هیچکس حرف نمی‌زد و صدای گلوله‌ها از آنسوی می‌آمد و معلوم بود که از بیرون شهر نیست فاصله تا بیرون شهر زیاد بود و صدای تیراندازی از نزدیکی‌ها بود و همه می‌ترسیدیم . جماعتی خانه‌هاشان آنطرف بود و من از خانه ام بیشتر می‌ترسیدم . فریدون آنطرف‌ها بود . رسیدیم به گورستان متروک . اسیران را وارد آن میکردند ، صدای بیل و کلنگ می‌آمد و صدای تیراندازی می‌آمد . گورستان مدفن اسیران بود . از جلو گورستان گذشتیم . تند تند میرفتیم و صدای کندن زمین بگوش میرسید و بعد صدای مسلسل شنیده میشد ، بعد صدای تک تیر می‌آمد . از آنجا گذشتیم ظهر شده بود و صدای تیراز شهر قطع نمیشد و اسیران را دیگر ندیدیم و میرفتیم و گرسنگی بی معنا بود .

جنازه آن مرد که در پیا ده رو افتاده بود که شکمش دریده بود و آلتش بریده شده بود و سرش به داخل جوی آویزان بود و عا بران وسط خیابان را میدید و مرا هم دید که از کنارش گذشتم . که با زهمان راه بود و همان کشته‌ها بودند و از گورستان هنوز صدای کندن زمین بگوش میرسید و بعد رگبار بود و بعد تک تیرها . از خیابان منصور گذشتم . نعره‌ها همچنان بود و هوای پائیزی بود و من سردم شده بود . جنازه‌ها لخت و عور بودند و با زرسیدم با آنکه تا تک ساختمان دوا شکوبه را در هم کوبیده بود . با زرسیدم به آن مرد که سرش به داخل جوی آب آویزان بود و شکمش پاره بود و آلتش بریده بود و عا بران را مینگریست و با زهم مرادید که از آنجا گذشتم . می‌ترسیدم که بیطرف خانه ام بروم .

رسیدم بمیدان شهرداری و از دور نگاه کردم اطراف خانه ام خلوت بود و تند تند آدمم . فریدون رفته بود . خانه را باز کردم و ظهر گذشته و من خسته شده بودم . در آنجا قدم دراز کشیدم و در فکر بودم سایه مشگوم فاشیزم میرفت که تمام می‌وطنهان را فرو ببلعد . نان و پنیری خوردم . از گلویم بائین نمیرفت و نان و پنیر مزه خون میداد ، طعم خون آدم هائی که بر خاک افتاده بودند . مزه خون آن مرد که سرش به داخل جوی آویزان بود ... تنهائی بود هزار جور فکر . فریدون و بچه ۵ ساله و پدرش و اسیران که می‌بردند و پاهای جدا افتاده آن مرد و چشمان بیحال او خیابان را نگاه میکرد و دندانهای کلید نشده‌اش .

صدای گلوله‌ها از دور دست بگوش میرسید . نتوانستم بخوابم . بیرون آمدم . از سر خیابان تربیت گذشتم و بسوی ارک رفتم . پیاده‌روها خلوت تر شده بود . آفتاب بائیزی کم سو بود و برگها در پیاده‌رو ریخته بود و درختان عربان بودند . عصبی بود و عا بران تند تند میرفتند و در پیاده‌رو مقابل چند مرد مسلح دم‌در دگانی ایستاده بودند و عیور از آن پیاده‌رو ممکن نبود . کامیون هائی پر از آدم از وسط خیابان می‌گذشتند . بعضی‌ها مسلح بودند و نوارهای فشنگ برسینه و پهلوهایشان دیده میشد که داد می‌زدند " جاوید شاه " بفارسی داد می‌زدند . زن هائی با آنها بودند ، با آرایشهای تند و سروسینه عربان و هوا سرد بود . روزنامه را بسوی پیاده‌روها میگرفتند . با حروف درشت نوشته بود : (... ارتش شاهنشاهی از قافلانکوه گذشته است ...) و معلوم بود تمدن امپریالیسم داشت وارد شهرمان میشد .

اینسوی شهر جنازه‌ای نبود . بسوی ارک رفتم و آنطرفها شلوغ بود و کامیونها ترسیده به فردوسی برمیکشند . ساری رحیم آن بالا بود و تیراندازی ادامه داشت و مردان مسلح از

هرسوی ارک و باغ آن را در محاصره داشتند و بر فراز ارک پرچم فرقه که از قدیم و از ما هها
بیش در اهتزاز بود و آن بالا چادری برپله های ارک سفیدی میزد که میگفتند شب دختتری
برای رحیم و دوستانش شام می برده که از پائین زده بودندش و دخترک تیر خورده و
وافتاده بود. چادرش بود که بر بالای پله ها سفیدی میزد و نتوانستم با نسو بروم. باغ گلستان
آن طرف بود و صدای تیر اندازها از آن سوی میآمد و دوروبر ارک سکوت بود و برگشتم با
جماعتی و جواها بود و ترس. دکا نها بسته بود و از آن پیاده و نمیشد رفت. نرسیده به سر
کوچه نوبار با زهمان افراد مسلح ایستاده بودند. در مغازه همچنان نیمه باز بود. یکی
میآمد بیرون و یکی تو میرفت.

از جلو مغازه رد شدم. صدای جیغ زنی بگوش میرسد که داخل دکان بود و فریاد درسی
نمود. از سرتربیت رد شدم و فریاد آن زن گم شد.
فریدون در پیاده روی نبود و دو چرخه سازی تعطیل بود و رفتم با تا قم. تاریک میشد و
روی تخت دراز کشیده بودم و مدام در فکر بودم. صدای جیغ آن زن در گوشم بود و مردیکه
شکمش را دریده بودند و پاهایش از هم فاصله داشت و سرش بجوی آب و یزان بود و چشمانش
باز بود و وسط خیابان را می نگریست و مرادید که دارم رد می شوم...

ج. ص. ۰ ن



آنان که دست رد به رخ مانده اند
بر ما زبان طعن و ملامت گشاده اند
ظاهر شود، چوپرده برافتد ز روی کار،
کایشان نهاد مردی و انصاف داده اند

جامی

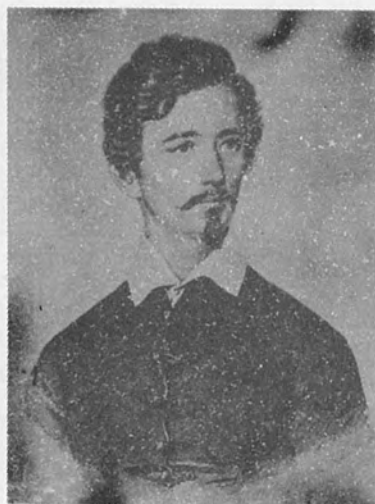


نثر اشعار انقلابی شاندرور پتوفی



بروید

شاهان را بدار آویزید!



شاندرور پتوفی (۱۸۲۹-۱۸۲۳)

★ اشعار انقلابی شاندرور پتوفی برای نخستین بار در اسفند ۱۳۳۱ بفارسی ترجمه شد و نشر یافت. ولی در اینجا مجموعه شعر "بروید شاهان را بدار آویزید!" به علت سانسور رژیم استبدادی گذشته چاپ نشد. مترجم فقط در مقدمه کتاب اشاره ای بیان کرده است. اینکه شاه سرنگون شده و محیط بیان آزاد در کشور مارخ کرده است بجا است که این شعر انقلابی پتوفی که در دسامبر ۱۸۴۴ سروده شده است برای نخستین بار بفارسی منتشر شود.

★ بروید شاهان را بدار آویزید!

برسینه "لامبرگ" دشنه و برگردن "لاتور" طناب،

توداری عظمت پیدا می کنی، ای توده!

همه اینها بسیار خوب است! همه اینها براستی زیبا است

ولی با اینحال، همه کارها را انجام نداده ای

بروید شاهان را بدار آویزید!

می توانی علفهای سراسر جهان را درو کنی

فردا از نو خواهد روئید، اگر امروز آن را بجینی

می توانی شاخ و برگ درختها را خورد کنی

باگذشت زمان درختان از نوپرشاخ و برگ میشوند
 آنها را باید از ریشه کند
 بروید شاهان را بدار آویزید !

آه خدای من ! شاید توهنوز بنحوی شایسته
 کینه ورزیدن به شاهان را فرانگرفته باشی
 کاش میتوانستم در میان شما
 آن کینه هار و لجام گسیخته را پخش میکردم
 کینه ای که از آن سینه ام بمانند امواج دریا جوشان است
 بروید شاهان را بدار آویزید !

تمام ذرات وجودشان زشت است
 رذالت را از پستان مادر مکیده اند
 سراپای زندگیشان گناه است
 از چشمانشان هوا تاریک
 وزمین ، در جایی که اوپوسیده ، تباہ میشود .
 بروید شاهان را بدار آویزید !

در میهن ، در هزاران میدان نبرد غم زده
 مرگ ، هراس انگیز ، درو می کند
 در اینجا یک دهکده و در آنجا شهری در آتش می سوزد
 و آوای صدها هزار انسان در هوا طنین می افکند
 مرگ و چپاولگری همه بخاطر شاه است
 بروید شاهان را بدار آویزید !

بیهوده خونهای قهرمانان ریخته است
 اگر تاج را درهم نشکنیم
 عفریت از نو سربلند میکند
 آنوقت است که باید کارها را از نو آغاز کرد
 پس اینهمه قربانی آیا بیهوده بوده ؟
 بروید شاهان را بدار آویزید !

برای همه کس دوستی و شفقت
 فقط نه بشاهان ! هرگز !
 سه تار و شمشیرم را بکناری می گذارم
 و اگر جز من کسی دیگر نباشد
 خودم نقش جلاد را ایفا خواهم کرد
 بروید شاهان را بدار آویزید !



ما و دیدگاه‌های نو در جنبش چپ ایران اسلوب مارکسیست‌ها و اسلوب آنها



جدر مهرگان

★ بسیارند آنهایی که وقتی سیستم جهانی سوسیالیستی و احزاب کارگری موجود را زیر علامت سؤال قرار میدهند، قصد و غرضی جز دفاع از پاکیزگی تئوریهای مارکسیستی ندارند. اینان از سر حسن نیت ویی آنکه خود بخواهند، از این موضع به نفی کامل و بیرحمانه آنچه که به خاطر حمایتش قیام کرده بودند می‌رسند و در عمل تئوری مارکسیستی را از اساس بی اعتبار جلوه میدهند. در عرصه تئوری و سیاست چه بسا که کم دانستن و مخدوش دانستن خطرناک‌تر از ندانستن است. چنین است که دوست کم آگاه، ضربه‌ای عمیق‌تر از دشمن آگاه وارد می‌آورد، چرا که صداقت و شور او پشتوانه‌ای است که دشمن از آن محروم است. این تراژدی از آن هنگام که مارکسیسم به مثابه انقلابیترین تئوری قدم به میدان تاریخ گذاشت، چون سایه از آن جدا نشده است. اما این سایه بیشتر در کشورها و مناطقی در گشت و گذار است که زمینه‌های مادی تئوری علمی بمناسبت عقب ماندگی نسبی نیروهای تولیدی و ضعف و پراکندگی پرولتاریا، پایه‌های محکم و ستبری ندارد و یا اگر دارد، پرولتاریا، بدلیل عینی خاص، در تار و پود ایدئولوژی غیر پرولتری به یک رکود نسبی - و از لحاظ تاریخی، موقتی دچار آمده است.

ایران از زمره کشورهایی است که در زیر سرپوش سربی یک اختناق سازمان یافته و سرکوبگر، به سبب دیرپائی و گسترش مناسبات ماقبل سرمایه‌داری در اکثر نواحی و وزن سنگین توده‌های دهقانی و خرده‌بورژوازی شهری و وجود روشنفکران دموکرات، فضای مستعدی برای رشد انواع نظرات و تئوریهای رنگارنگ خسرده

بورژوازی و التقاطی داشت .

جاذبهٔ سوسیالیسم در عصر ما که بموازات ورشکستگی سرمایه در تمامی مظاهر سیاسی وایدئولوژیک و اجتماعی آن با شتاب رعد و توفان پیش می‌رود ، قشرها و گروهها و عناصر زیادی را از حول طبقات مختلف بسوی مارکسیسم می‌راند و اینان با همهٔ پشیداوریهها ، خرافه‌های ذهنی و سیاسی ، مطلق‌نگری‌ها و ناشکیبائی‌های خملتی خود ، منبع سرشار و انواع سوء تفاهم اند .

یکی از تلخ‌ترین میوه‌های این سوء تفاهم ، در شرایط مادی پذیرنده‌ای که توصیف شد ، نفی اتحاد شوروی ، کشوهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی ، بمثابه دژ و ارتش جهانی مارکسیسم انقلابی عصر ماست . این نفی اغلب با داعیهٔ دفاع از جوهر انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و مبارزه با انواع انحرافات در جنبش کارگری و کمونیستی صورت می‌گیرد و همانطور که قبلاً" اشاره کردیم ، در نهایت به واژگونی ستونهای اساسی مارکسیسم می‌کشد . اگر مینای قضاوت ما در بارهٔ این عناصر و نیرو-ها ، صداقت و حسن نیت و شور انقلابی تند و تیز آنها باشد ، فدائیان خلق و پیوندگان " خط چهارم " (نویسندگان کتاب‌های سلسله بحث‌های راه کارگری) را بعنوان نمایندگان نمونه‌وار این جریان ، میتوانیم معرفی کنیم . اینان با رویزیونیست خواندن بیش از ۸۰ حزب کارگری و کمونیستی جهان در مجموعهٔ جهان سوسیالیستی و سرمایه‌داری ، در واقع سوسیالیسم واقعا " موجود و نیروهای عملا " موجود مارکسیستی-لنینیستی را از قلمرو تئوری مارکسیستی بیرون می‌گذارند . حساب مرتدان چینی و حامیان مائوئیست آن هم که دیگر روشن است . به این ترتیب ۱۳۱ سال پس از انتشار مانیفست کمونیست و ۶۲ سال پس از انقلاب کبیر اکتبر که لنین آنرا " آغاز اجرای اساس نظم کمونیستی در جهان " (۱) میخواند ، بنظر این گروهها از مارکسیسم و سوسیالیسم واقعی در عمل چه مانده است ؟ فقط سازمان فدائیان خلق ، دوستان " خط چهارم " و تعدادی شکل و سازمان هم سنخ و نظیر آنها در سطح جهان ! انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر ، انقلاب‌رهای بخش و حماسی ویتنام و لائوس ، انقلاب کوبا و دهها انقلاب سوسیالیستی و خلقی دیگر که همه و همه تمامی اصول نهادی همزیستی مسالمت‌آمیز ، تشنج زدائی ، تنوع راهها و شیوه‌های مبارزهٔ انقلابی و امکان گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم را - که بزعم فدائیان و رفقای آنها در " خط چهارم " و خط‌های دیگر ، کفر ورزی به مارکسیسم و خیانت به طبقه کارگر است - پذیرفته اند ، ناگهان از بیغوله‌های الحاد و رویزیونیسم و سازش‌طبقاتی سردآورده‌اند . اکثریت نزدیک به اتفاق احزاب کارگری نیز به اشارهٔ انگشت کوچک خروشچف و بقول فدائیان " دارودسته " او ، ناگهان سنگرهای انقلاب را ترک کرده و برجم سازشکاری و تسلیم طلبی برافراشته اند . چه جهان ظلمانی غم انگیزی ! پس بورژوازی امپریالیستی در حساس‌ترین لحظات پوسیدگی و گندیدگی محتوم خود از این سقوط ناگهانی دژهای انقلاب که آنرا خواب هم نمیدید ، باید با دُمش‌گردو بشکند و ما سراغ مارکسیسم را - صرفنظر از چندتائی سنگرفعال و پراکنده در اینسو و آنسوی دنیا ، که سنگر فدائیان یکی از آنهاست - باید در کتاب‌ها بگیریم . با این منطق ، مارکسیسم در بی اعتنائی گذرا ، روبه تحلیل رفتن است ، یا لااقل بعد

از یک اعتلای انقلابی، بی آنکه حادثه خارق العاده‌ای و تحول ماهوی به زیان آن رخ داده باشد، تلاشی درونی سرسام انگیزی را میگذرانند. طبقه کارگری که از عمق باشکوه ترین انقلاب عصر ما برخاسته و سالیان دراز در حاکمیت سیاسی خود ریشه دوانده و در کوره شگرف ترین تجربه‌ها و پیکارهای سیاسی و طبقاتی آبدیده شده، چه رام و بی سروصدا همه دست‌آورد‌های پر رنج و خون خویش را دو دستی تقدیم یک مشت رویزیونیست خائن بمنافع خود کرده است!

شک کردن در صحت و اوصالت کشورهای سوسیالیستی و منحرف خواندن با سابقه ترین و بزرگترین احزاب کارگری، در واقع شک کردن در قابلیت تئوری مارکسیستی - لنینیستی برای تبدیل شدن به واقعیت است. آن تئوری که در عمل و در همه نمونه‌های خود معیوب از کار درآید، خود معیوب است. سوسیالیسم موجود در جهان با اینهمه قدمت و تجربه عملی و علمی، اگر سوسیالیسم واقعی نباشد، دلیل آنرا در تئوری سوسیالیستی باید جست، چرا که برشالوده فلسفه علمی "ملاک و وسیله سنجش درستی تئوری، عمل است" و اگر تئوری مارکسیستی در همه جلوه‌های عملی خود ناقص و کج و ناجور از آب درآمده باشد، در خود عیب و ایرادی دارد که زندگی آنرا همانطور که میخواهد باشد، نمیپذیرد. اگر شوری به صرف پذیرش اصول همزیستی مسالمت آمیز، تنوع راههای گذار به سوسیالیسم و تکامل بخشیدن به تزاره رشد غیر سرمایه داری و تلاش در راه تشنج زدائی و تعرض صلح، رویزیونیست است، تمامی آن هشتاد و چند کشور سوسیالیستی و حزب کارگری و کمونیستی که خلاقیت و اصولیت این احکام را با بانگی رسا تأیید میکنند نیز رویزیونیست اند، کوبای انقلابی که این اصول را "انطباق مارکسیسم با واقعیات دوران ما" می شمارد و بیتنام حماسه آفرین که آنرا تداوم رشد مارکسیسم - لنینیسم میخوانند، نیز رویزیونیست اند. یاسر عرفات که از حنجره انقلاب فلسطین "تمامی مواضع اتحاد شوروی را بازتاب راستین اصول لنینی انقلاب اکتبر" (۲) میدانند یک دروغ پرداز سیاسی است، "هوشی مین" ها، "له دوان" ها، "آلنده" ها، "کونیال" ها "اگوستینونو" ها، همه و همه، هم کیشان و همدستان رویزیونیستها هستند. و اگر رویزیونیست نباشند، همینکه در پای سندی که به گمان فدائیان و همفکران آنها باعث و دلیل انحراف در جنبش کمونیستی است، صحنه و امضاء میگذارند و صدایشان در نمیآید، یعنی در مقابل به هرز کشیدن اصول اساسی مارکسیسم، مصلحت گرائی و مماشات میکنند و تن به سوداگری سیاسی میدهند، اپورتونیست اند، تا مغز استخوان اپورتونیست و پراگماتیست اند. و آنوقت این جملات محکوم کننده فدائیان خلق، در شیستان همه احزاب کمونیست جهان به طنین در میآید که: "رویزیونیست - ها اینک زیر شعار همزیستی مسالمت آمیز لنین، به نفی انقلاب، به تبلیغ گذار مسالمت آمیز و سازش طبقاتی پرداخته اند" (۳)

(۲) "گواهی دوستان" ص ۳۵

(۳) نشریه کار، سال اول. شماره ۲۷ تاریخچه و منشاء رویزیونیسم در جنبش کمونیستی "چهارمین قسمت."

و سپس این صدا، با بی مسئولیتی و گستاخی و احساسات چشم بسته‌ای می‌آمیزد: "سیاستی که رویزیونیست‌ها در پیش گرفته‌اند، در جهت همکاری و سازش طبقاتی و جلب رضایت امپریالیست‌ها دور میزند" (۴)

و خواننده و مخاطب بیطرفی که به اندک تجربه و آگاهی مجهز است، در برابر این اتهامات سنگین ذهنی که با واقعیات عینی دنیای مابکلی در تناقض است، با شگفتی می‌پرسد: اگر شعارها و مشی‌کشورها و احزاب کارگری و کمونیستی که در جلسات مشاوره احزاب برادر شرکت میکنند و در تصمیمات آن شریک و مسئولند در جهت "نفی انقلاب" و "همکاری و سازش طبقاتی و جلب رضایت امپریالیست‌ها" است، پس چرا هر روز که میگذرد شعله‌های انقلاب در گوشه و کنار جهان گسترده‌تر و روند آزادی خلقها، خروشان‌تر و توفنده‌تر میشود؟ پس چرا از سال ۱۹۵۷ که این سیاست نوین بر اساس ارزیابی توازن نیروها در سطح جهانی امکانات نوینی را پیش پای انقلاب جهانی گشوده است، انفجارها و دگرگونیهای انقلابی در اوج و شتاب و وسعتی که تاریخ نظیری برای آن نمیشناسد، قاره‌ها را در می‌نوردد؟ چگونه میتوان با "سیاست جلب رضایت امپریالیست‌ها" به تحقق اسطوره‌های جاودانه‌ای چون انقلاب ویتنام، لائوس، کامبوج، انیوپی، موزامبیک، آنگولا، کنگوی دموکراتیک، یمن جنوبی، نیکاراگوئه و دیگر تحولات بنیادی رهاشی بخش جهان دامن زد و امپریالیسم جهانی را به قعر بحران عمومی زلزله واری که از ریشه تکانش میدهد، راند؟

جز اینست که برداشتهای دوستان فدائی و یاران آنها در موضع "خط چهارم" از انقلاب و تئوری انقلابی، با واقعیت انقلاب و پراتیک آن در دوران ما از بیخ و بن ناسازگار است؟ و این ناسازگاری را چگونه باید توجیه کرد؟ طبیعی‌تر و بدیهی‌تر آنست که انقلابی‌ترین احزاب و باکیفیت‌ترین سازمانهای پرولتاریائی که حقانیت و استواری خود را نه تنها در عرصه تئوری، بلکه در پرمخاطره‌ترین میدانهای عمل به اثبات رسانده‌اند، در ارزیابیها و سیاست‌های خود دچار لغزش شده‌اند، یا گروهها و سازمانهای جوانی مانند فدائیان که وزن مخصوص عنصر روشنفکری و خورده بورژوازی اعضای آن قابل مقایسه با کارگران آن نیست؟ سیاست طبقاتی و ایدئولوژی پرولتری ارثیه نیست. در ضمن ملاک اصالت در این میدان، شور و سلحشوری هم نیست. هیچکس به حد خود پرولتاریا و نمایندگان واقعی، آن ظرفیت و استعداد حراست، تعمیر و رشد و منزه کردن این ایدئولوژی و مشی وابسته به آنرا، بستن جهت که با تاروپود سرشت و سرنوشتش آمیخته است، ندارد. معقول نیست که چنان به خود و بازوئی که انقلاب را تنها با سنگینی تفنگ وزن میکند، غره شویم که مدعی درک مصالح و تقویت جهان بینی طبقه کارگر بهتر و سالم‌تر از پرولتاریای با تجربه، سردوگرم چشیده و در اخگر پیکارها آبدیده شده جهان باشیم. راه پرولتاریا در خلاف جهتی که مارش پیروزمند و صدای گامهای موزون صدها میلیون کارگر صنعتی جهان از آنجا می‌آید تا چه حد قابل اطمینان است؟ دوستان کمی منصف باشیم!

این سوداها و رویاهای شریف، اما غیرواقعی ما را به کجا خواهد برد؟ در جهانی که در تحلیل نهائی، دوسنگر عمده متخاصم بیشتر ندارد، ما در کدام سنگر قرار می‌گیریم و به روی چه کسانی آتش می‌گشائیم؟ تنها نیات حسنه کافی نیست

کور میکند. این ضرب المثل صدق جانبداری نسبی و مشروط دوستان خط چهارم از شوروی است. سیر طبیعی، برهان آنها را به آنجا میکشد که انجام رویهمرفته قابل قبول ساختمان سوسیالیسم را که عماره مشیت و آرزو تبلور اراده پرولتاریاست، با دستهای حزبی که گرایش مسلط آن گرایش غیر پرولتری است امکان پذیر می‌شمارد. آیا این استدلال خود در اصل یک تظاهر فاحش و غم انگیز رویزیونیسم نیست؟ دوستانی که حزب توده ایران را به این اتهام که "امکان" گذار مسالمت آمیز را فقط بعنوان یک امکان در شرایط احتمالی آینده و نه چیزی بیش از آن مطرح میکنند، یک حزب تمام عیار رویزیونیستی و مستحق طعن و لعن ابدی میدانند، آن مارکسیستی را که ساختمان سوسیالیسم را بدست نیروئی که گرایش مسلطش گرایش کارگری نیست، عملی می‌شمارد، با چه نامی باید بخوانند؟ این مسأله از زاویه دیگری هم حائز بررسی و تأمل است:

چرا رویزیونیسم همیشه در فرایند تاریخ، اصلی ترین و انقلابی ترین اصول مارکسیسم را مورد هجوم و دستبرد قرار داده است؟ برای اینکه رویزیونیسم - بخصوص وقتی که به گرایش مسلط بدل میشود - دشمن مارکسیسم و به تأکید لنین "یک جریان ضد مارکسیستی درون جنبش کارگری است... که در زمینه عمومی مارکسیسم با آن به مبارزه ادامه میدهد." (۷) چرا رویزیونیسم دشمن مارکسیسم است؟ برای اینکه ریشه و هویت طبقاتی آن از پرولتاریا جداست و جهان بینی انقلابی پرولتاریا که معطوف به چشم اندازهای تاریخی این طبقه است، به مذاق آن خوش نمی‌آید. خوب اگر رویزیونیسم اصلی ترین و انقلابی ترین اصول مارکسیسم را به فساد میکشد و اگر اصلی ترین و انقلابی ترین حلقه مارکسیستی در جامعه کنونی شوروی ساختمان سوسیالیسم است، چگونه است که این رویزیونیسمی که گرایش مسلط را هم پدید آورده کاری به کار این حلقه اصلی ندارد؟ چگونه است که اثرات جریانی که ضد تئوری و جهان بینی انقلابی پرولتاریاست، این ضدیت و دشمنی را منحصر به زمینه‌هایی که بقول تئوریسین های خط چهارم "فرعی" است میکند و باز به گمان این دوستان، با رعایت نزاکت "مسایل محوری" را ندیده می‌گیرد؟! مگر نه اینکه اقتضای رویزیونیسم - بخصوص از نوع گرایش مسلطش - درست دست اندازی به همین مسایلی و عرصه‌های محوری است؟ نکنند خود رویزیونیسم هم دچار نوعی تحول رویزیونیستی شده باشد!

اگر مسأله را به این شکل طرح کنیم که "مسایل محوری" و "عمده" و از لحاظ تکامل سوسیالیسم در شوروی "تعیین کننده" درست سر جای خود باشد و احیاناً "اشکالات و نواقص و گرایشهای ناهنجاری هم در این یا آن زمینه فرعی و کم اهمیت وجود داشته باشد، در آن صورت دیگر اسم این عوارض جزئی در عرصه‌های جزئی، رویزیونیسم، آنهم از نوع "گرایش مسلطش" نیست. اگر در موارد جزئی و نمونه‌های پراکنده نارسائی و اعوجاج در یک جامعه سوسیالیستی - که ستون فقرات و مغز و قلب آن با ضوابط مارکسیستی، سالم و نیرومند است بچشم بخورد، تعیین لفظ رویزیونیسم برای توجیه و سنجش این مسائل و نواقص زیبنده نیست، چرا که همیشه

هست یا نه؟ بایستی روی تئوری‌هایی که برای این کشور در مسیر سوسیالیسم تعیین کننده هستند، تأکید کنیم. مثلاً "اگر شوروی ساختمان سوسیالیسم را رها میکرد و در مسیر اقتصاد بازار حرکت مینمود، مسلماً" بطور غالب و مسلط رویزیونیست میبود. منظور از این استدلال این نیست که تئوری‌های حزب کمونیست شوروی در مورد انقلاب قهرآمیز رویزیونیستی نیست و یا گرایش مسلط رویزیونیسم نیست، بلکه منظور این است که گرایش مسلط رویزیونیستی در این مورد، نمیتواند بمعنای تسلط رویزیونیسم در حزب کمونیست شوروی باشد، بدلیل اینکه مفهوم کلیدی در مورد طبقه کارگر شوروی انقلاب قهرآمیز نیست، بلکه مسائل مربوط به ساختمان سوسیالیسم در خود کشور اتحاد شوروی است...

در دنباله همین استدلال بجاست یادآور شویم که همان تزه‌های حزب کمونیست شوروی در مورد حزب توده معنای دیگر پیدا میکند. این حزب در جامعه‌ای فعالیت میکند که مناسبات طبقاتی آنتاگونیستی در آن حاکم است و در چنین جامعه‌ای است که حزب توده در ضرورت انقلاب قهرآمیز تردید میکند و بنا بر این عملاً "آب به آسیاب بورژوازی و امپریالیسم میریزد. حزب توده یک حزب رویزیونیستی بطور مسلط میباشد و رویزیونیسم در آن غالب است، در حالیکه حزب کمونیست اتحاد شوروی که در واقع الهام بخش حزب توده در این مورد است بطور مسلط رویزیونیست نیست..." (۵)

خوب اینهم برداشتی است، اما نه یک برداشت دیالکتیکی، بلکه برداشتی کاملاً مکانیستی. در این برداشت نحوه نگرش و دریافت این دوستان را در عمومی‌ترین مسایل و عمده ترین تحلیلهای سیاسی و ایدئولوژیک منعکس میکند، ما با یک لغزش اساسی متدولوژیک و بعد اشتباهاتی در درک مسایل مارکسیستی روبرو هستیم. در مورد اول "دوستان خط چهارم" اصولاً با "رویزیونیسم" را خوب نمیشناسند و یا اگر میشناسند، در رابطه با مسأله شوروی و حزب توده ایران، آنرا بدجوری پیاده کرده‌اند، یعنی نمونه مثال آنها معرف "رویزیونیسم" بمعنایی که فلسفه علمی ارائه میدهد نیست. رویزیونیسم در اصل تجدید نظر کردن در اصول و اساس مارکسیسم بدون هیچگونه محمل عینی است. رویزیونیست ها احکام و اصول انقلابی مارکسیستی را مسخ یا تحریف میکنند، در صحت آن شک میورزند و در محتوای آن دخل و تصرف میکنند. به این ترتیب رویزیونیسم جریانی است در جنبش کارگری و کمونیستی که با کند کردن یا بی اثر ساختن سلاح تئوریک پرولتاریا به سرمایه‌داری خدمت میکند. این جریان در نهایت دوسرمنشاء طبقاتی مختلف دارد:

۱- بروز رویزیونیسم از سمت چپ، با تجدید نظر در اصول و احکام مارکسیستی، در جهت روحیات انقلابی نمای کاذب خرده بورژوازی و نازاندن و تسریع تحمیلی پروسه تکامل اجتماع با اقدامات ماجراجویانه و ناچیز گرفتن عوامل عینی، ظاهر میشود.

۲- بروز رویزیونیسم از سمت راست، در مسیر منافع مستقیم بورژوازی، انصراف از انقلاب اجتماعی، کرنش و تسلیم در مقابل سیر خودبخودی تحول اجتماعی و خلاصه در جهت اپورتونیسم و فرمیسم، سیر میکند.

با این تعریف رویزیونیسم از چپ ناشی از روحیات خرده بورژوازی در جنبش کارگری و رویزیونیسم از راست، تاثیر ایدئولوژی بورژوازی است. در رابطه با

این گرایش انحرافی، دوستان خط چهارم، عملاً "اتحاد شوروی و حزب توده ایران را به گرایش دوم: یعنی رویزیونیسم راست متهم میکنند- چیزی که لنین آنرا در مضمون ایدئولوژیکش " رویزیونیسم اپورتونیستی" میخواند تاریخش طبقاً تی آنرا بر ملا کند، (۶) اما این دوستان یک اصل اساسی دیالکتیک را از یاد میبرند. از آنجا که رویزیونیسم بهر شکل آن، تراوشات و تظاهرات سرشتی است و در نهایت منشاء طیفانی دارد، "در یک عرصه محدود نمیاند، به اشاعه از یک عرصه مبارزه به دیگری و نفوذ از یک موضع به موضع دیگر گرایش دارد." این قانون دیالکتیک است.

حال، اگر رویزیونیسم در حزب کمونیست شوروی رخنه کرده و بقول دوستان " فدائی" و " خط چهارم" به گرایش مسلط بدل شده باشد، مظاهرتان نمیتواند آنطور که این دوستان میفهمند، تنها در تز گذار مسالمت آمیز یا عرصه محدود دیگری بروز کند و در همین چهار دیواری بماند. " این گرایش مسلط" را نمیتوان در یک حوزه نگهداشت و از آن قول و التزام گرفت که کاری به کار فلان حوزه نداشته باشد و فی المثل در زمینه های مربوط به ساختمان سوسیالیسم در شوروی پا نگذارد.

علاوه بر این شناخت دیالکتیکی " گرایش مسلط رویزیونیستی" در یک حزب کمونیستی ما را به یافتن زمینه های مادی و سرچشمه اصلی این انحراف مسلط فرا میخواند. رویزیونیسم گرایش پرولتاریا نیست به این سبب گرایش مسلط رویزیونیستی حکایت از وجود حجم قابل توجه و نیرومندی از عناصر غیر پرولتری در سازمان سیاسی پرولتاریا و محمل های عینی پر قدرتی برای آن در جامعه میکند. عملکرد این حجم غیر پرولتری قاعدتاً " باید بسوی اصلی ترین و میرم ترین زمینه های سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی میل کند. و ساختمان سوسیالیسم در شوروی از همه لحاظ این قلمرو اصلی است. وقتی دوستان " خط چهارم" صحت و سلامت ساختمان سوسیالیسم را در شوروی - لافل در خطوط کلی اش تأیید میکنند- معنی ساده حرف آنها اینست که عناصر ناخالص و غیر پرولتری - که گرایش مسلط حزب کمونیست شوروی را تشکیل میدهند - ساختمان سوسیالیسم را در این کشور به پیش میبرند. ولی ما میدانیم و نیز هر آنکه الفبای مارکسیسم را فرا گرفته میدانند که ساختمان سوسیالیسم فقط و فقط با رهبری مسلط پرولتاریا مقدور است و حرکت در این سمت تنها و تنها در ظرفیت و حد پرولتاریای آگاه و پیروزمند است. اگر آنچه که در شوروی پیش میرود و بقول رفقا " مسأله کلیدی و واقعیت تعیین کننده جامعه شوروی است"، ساختمان سوسیالیسم است، در آن صورت این پرولتاریای شوروی است که به اعجاز و آفرینشی که رسالت تاریخی اوست، تحقق میبخشد و در این حال، هم در جامعه شوروی و هم در حزب کمونیست آن گرایش مسلط و نیز تسلط عمومی از آن کارگران است. و اگر آنچه در شوروی ساخته میشود " ساختمان سوسیالیسم" نیست، در آن صورت چطور میتوان بین حزب کمونیست شوروی و یک حزب با صلاح شما رویزیونیست دیگر تفاوت و تمایزی قائل شد؟

نگرش مکا نیکی و روش متافیزیکی سرانجام هر کار و تحلیل حدی را به تناقض میکشد. مثلی است معروف که مشاطه گر ناشی بجای برداشتن زیر ابرو، چشم عروس را هم

چراکه بقول لنین " راه جهنم را هم با حسن نیت سنگفرش کرده‌اند ". علاوه بر قلب صاف ، باید تشخیص درست و افق وسیع داشت ، در غیر اینصورت حسن نیت و طینت پاک ما در عمل به ضد خود بدل میشود . و این قانون بیرحمانه زندگی است .

رفقای " خط چهارم " که تاحدی - بله فقط تاحدی - متوجه یک جور لنگی و نارسائی و آنگاه تناقض در منطقی که مهر رویزیونیسم را باصلی ترین اقدامهای سوسیالیسم موجود جهان میزند شده‌اند ، در رفع و رجوع این مسأله به محملهای عجیب و غریبی توسل جسته اند . آنها آنقدر سخاوت نظر و انصاف داشته اند که بتوانند ببینند در هر انقلاب ، هر جنبش خلقی ، هر عصیان ضد اسارت و سرمایه ، هر قیام و حرکت آزادیخواهانه ، در هر نهضت مخالف نژاد پرستی و استعمار و تبعیض و بی عدالتی ، سوسیالیسم جهانی مستقیم و عریان یا غیرمستقیم ، از هیچ یاری ممکن مضایقه نمیکند . آنها صدای رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی را در کنگره بیست و چهارم بیست و پنجم شنیده‌اند که بطور رسمی طبیعت انترناسیونالیسم پرولتری را با این بشارت تأکید میکند که در هر نقطه از جهان خلقی برای آزادی بها خاسته ، کمکهای مادی و معنوی ما در طبق اخلاص بوده و هست .

وصحت این سخن را در تجربه عملی روزانه جهان دیده‌اند . آنها شنیده‌اند که میلیونها جوان شوروی در روزهای تعطیل هفتگی خود کار داوطلبانه میکنند تا دستمزد خود را به نهضت‌های آزادیبخش خلقهای ستمدیده هدیه کنند . آنها از دهان رهبران ویتنام شنیده‌اند که میلیاردها روبل کمک نظامی ، داروئی ، غذائی و صنعتی شوروی در طی سالهای دشوار جنگ میهنی با تجاوزکاران به رایگان داده شده است ، کمکهای تسلیحاتی و نظامی به کوبای سوسیالیستی برای دفاع از خود در برابر امپریالیسم ، به حساب کار و تلاش زحمتکشان شوروی سوسیالیستی رایگان داده شده ، به خلق رزمنده فلسطین ، به رزمندگان سیاه‌زیمبابوه و نامی بیا ، به جنگاوران ظفار ، به آنگولا ، موزمبیک و دماغه سبز ، باگشاده دستی رفیقانه یاری و نیرو داده میشود . چنین مرکزیت فعال مبارزاتی را نمیتوان با یک اتهام ساده " رویزیونیسم " کنار گذاشت و خیال خود را راحت کرد . پس در این ماجرا رازی است که باید کشف شود . نمیتوان هم رویزیونیست و خائن بمنافع طبقه کارگر و جنبش‌های رهائی بخش بود و هم برای یاری به انقلاب جهانی چنین از خود مایه گذاشت . نمیتوان بقول دوستان فدائی " سیاست جلب رضایت امپریالیست‌ها " را در پیش‌گرفت و در عین حال در همه پیکارهای ضد امپریالیستی جهان حضور داشت . دوستان " خط چهارم " بدنبال این رشته ، به اختراع جالبی رسیده‌اند که به یاری آن هم وجدان خود را از بابت رویزیونیست بودن سیستم سوسیالیستی جهانی آسوده میکنند و هم این تناقض تئوریک را پاس‌خ میگویند . اینست کشف آنها :

" باید دید تجدید نظر (در شوروی) در کجا و از کدام اصول صورت گرفته است ؟ مثلاً آیا مفهوم انقلاب قهرآمیز برای حزبی که انقلاب سوسیالیستی را پشت سر گذاشته و حزبی که چنین انقلابی را در پیش‌رو دارد ، یکسان و از اهمیت واحدی برخوردار است ؟ ... برای طبقه کارگر شوروی انقلاب قهرآمیز بیشتر مسأله‌ای است فرعی تا محوری ، به این دلیل ساده که این طبقه کارگر انقلاب قهرآمیز را پشت سر گذاشته است . بنابراین برای اینکه بفهمیم آیا حزب کمونیست شوروی بطور مسلط رویزیونیست

و همه جا تفاوت است میان یک واقعیت تئوریک و واقعیت جامعه‌ای که بر مبنای این تئوری تحقق یافته است. به عبارت دیگر "سوسیالیسم واقعا" موجود "نمی‌تواند طاق بال‌نعل، تجسم آرمانی تمام ریزه‌کاری‌هایی باشد که تئوری مجرد مارکسیستی، تصویر کرده است. سوسیالیسم واقعا" موجود تلفیق تئوری مارکسیستی با پراتیک سوسیالیستی است. از آنجا که "پدیده غنی تراز تئوری" و ناچار بفرنج تراز آنست، از آنجا که تئوری، تجرید واقعیت و بهمین دلیل با پراتیک در عین وحدت، در تضاد دیالکتیکی است، از آنجا که "تاریخ بطور عموم و به ویژه تاریخ انقلابها همواره محتوایی غنی تر، متنوع تر، مختلف‌الشکل تر، زنده تر و با فراست تر از آن دارد که بهترین احزاب و آگاه ترین پیشاهنگ و پیشروترین طبقات میان‌دیشند" (۸) همیشه یک تئوری عام در عمل با ویژگیها و خصوصیات ملی، فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی و تاریخی عجین میشود و شکل تبلور خود را متناسب با شرایط خاصی که در آن بظهور میرسد، تراش میدهد. یک تئوری بطور کامل و در بست، هرگز نمیتواند به واقعیت بدل شود و خطوط مینیا توری و سایه‌روشن‌های سیمای خود را حفظ کند. بین سوسیالیسم در تئوری و سوسیالیسم در عمل، چنین وحدت و تضادی وجود دارد و این تضاد خود دلیل آنست که این دو تصویر عینا "برهم منطبق نیستند. آنچه مهم و تعیین کننده است، اینکه آیا سوسیالیسم واقعا" موجود در اساسی ترین خطوط و در ماهیت خود، ادامه منطقی همان تئوری انقلابی مارکسیستی و طبقاتی هست یا نه؟ و اگر هست سوسیالیسم موجود بی شک تحقق عملی "سوسیالیسم در تئوری" است.

آن سفسطه‌ای که سوسیالیسم واقعا" موجود را از تئوری مارکسیستی جدا میکند و از روی تئوری، به اصطلاح غلطهای سوسیالیسم به عمل درآمده راه میگیرد، متدولوژی مارکسیستی را زیر پا میگذارد. متدولوژی فلسفه علمی تئوری و پراتیک را در وحدت با هم و در تضادی که از معبر این وحدت میگذرد، میبیند و پراتیک رانه تنها خاستگاه تئوری، که تصحیح کننده، تکامل بخش و مقصد آن می‌شمارد. به این ترتیب مارکسیسم - لنینیسم تاریخ و روند واحدی است که از نظر کیفی دو مرحله را در بر میگیرد: مرحله اول از پیدایش و تدوین تئوری مارکس و انگلس و حرکت و عمل آن تا اکتبر و مرحله دوم، دستاوردهای تئوریک و پراتیک اکتبر تا امروز در مسیر ساختمان سوسیالیسم. اگرچه در هر یک از این دو مرحله تئوری و پراتیک تقریبا "پایبای هم بوده‌اند، اما در یک تعریف کلی تر مرحله قبل از اکتبر عمدتا "ماهیت تئوریک و مرحله پس از آن عمدتا" ماهیت عملی دارد و رابطه دیالکتیکی این دو مرحله، همان رابطه‌ای است که میان تئوری و پراتیک برقرار است.

دوستان فدائی و خط چهارم از یکسو با مقایسه "مارکسیسم در تئوری" با مارکسیسم به واقعیت درآمده"، یعنی با قیاس سوسیالیسم آرمانی، کامل والگو-وار، با سوسیالیسم واقعا" موجود، عملا" در این دام می افتند که تفاوت‌های طبیعی و ناگزیری را که بین این دو وجود دارد - و بقول خود این دوستان کلیدی و تعیین کننده هم نیست - زیر القاب و عناوین، رویزیونیسم و اپورتونیسم و از این جور اتهامات و سرچسب‌ها، توجیه کنند. و از سوی دیگر در رابطه تئوری و پراتیک،

نقش‌اساسی را به تئوری بدهند و عمده بودن پراتیک را نسبت به تئوری، نادیده بگیرند. با این رویه در ضمن تکذیب تلویحی رویدگی و تناوری مارکسیسم وادامه بی وقفه این رشد، به یک ضایعه دیگر هم میرسیم: بیش‌از‌شده تجربه عملی و پسر سرمشق سوسیالیسم را از مارکسیسم-لنینیسم میگیریم. و این ضربه باکمال تاسف‌کمتر از دشمنی معاندان طبقاتی نیست. حسن نیتی که راه دشمن تاریخی را آب و جارو کند، دوستی معروف "خاله خرسه" را تداعی میکند. قهرمانان تراژدی هرگز نمیدانند که مصیبت با دستهای آنان بذر می‌پاشد، اما ای گاش میدانستند، در آن صورت تلخ‌ترین تراژدی، دریچهای بزوی حماسه می‌گشود و در افق تیره‌ترین تاریخ، رنگین کمان‌ها، طاق نصرت میبستند...

چند نمونه از تناقض‌گویی

یکسونگری که جلوه بارز "مطلق‌گرایی" است، با نقض دیالکتیک، عملاً "به نقض خیلی از واقعیتها میرسد. این اسلوب معیوب، از آنجا که نمیتواند زندگی و واقعیتها را بطور همه جانبه و در تنوع بفرنج آن توضیح دهد، به ایراد گرفتن از خود زندگی و واقعیت میپردازد، تا ناتوانی و کم سوئی چشم خود را، ژرف‌بینی و قدرت خلاقه‌ای مافوق حقایق نشان دهد. این ذهن‌گرایی یکجا "سوسیالیسم واقعاً" موجود "را در محضر "شک" فیلسوف‌مآب خود به محاکمه میکشد و نگاه تحقیرآمیزش را در چشمهای اکثریت نزدیک به اتفاق احزاب پرولتری و کارکنان عصر ما می‌دوزد، یکجا مدعی میشود: "همه انقلاب‌های روزگار ماصرفنظر از اینکه درجه مرحله‌ای است، اگر قرار باشد پیروز شود باید حتماً" مهر پرولتاریائی بر خود داشته باشد" (۹) یعنی زیر رهبری پرولتاریا انجام گیرد. و جای دیگر در تشریح واقعیت مسلمی که در برابر اوست، حکم قبلی را به این شکل فسخ میکند: "انقلاب‌الجزایر نه‌به‌ابتکار و رهبری کمونیستها و پرولتاریا، بلکه علیرغم آنها و در جهت رهبری خورده بورژوازی پیش‌رفت و پیروز شد." (۱۰)

یک‌جا با غیظ، دندان‌کروچه می‌رود که: "رویزیونیستها که در رأس آنها حزب توده تبلیغ میکند... بجای آنکه یک انقلاب را در اساس با آرایش طبقات در خود جامعه توضیح بدهند، به عامل خارجی متوسل میشوند." (۱۱)

و بعد این "جنایت‌تئوریک حزب توده ایران را در اشاره به انقلاب کوبا فاش می‌سازند که گویا حزب معتقد است وجود شوروی و سیستم جهانی سوسیالیستی تکیه‌گاهی بود که انقلاب کوبا با آنکه در آغاز کمونیستها در راس آن نبودند، قادر شد به یک انقلاب سوسیالیستی فرا روید.

این دوستان خود مقرر هستند که "در انقلاب کوبا از اول رهبری انقلاب

(۹) ملاحظاتی در باره تئوری پیش‌هنگ. ص ۳۹ و ۴۰

(۱۰) همان منبع ص ۷۵

(۱۱) ملاحظاتی درباره تئوری پیش‌هنگ. ص ۷۲

کمونیستی نبود" (۱۲) ولی با این وجود انقلاب رشد کرد و خصلت پرولتاریائی بخود گرفت. (۱۳) اما در توضیح علت این فراروئی و اینکه تحت تاثیر چه نیروها و عواملی، انقلابی که رهبری آن در دست دموکراتهای انقلابی بود، "خصلت پرولتاریائی بخود گرفت" بهانه غریبی می‌آورند: "روشنفکران خرده‌بورژوازی رادیکال، رهبری جنبش را در دست داشتند... و آمریکا گمان نمی‌کرد که این رهبری بتواند به یک رهبری کمونیستی تبدیل شود، بنا بر این امپریالیسم و نوکراش در عین حال که آنقدر دلواپس نیستند که جنبش را در نطفه خفه کنند، همه حماقت‌های تاکتیکی را در قبال این جنبش مرتکب میشوند... مخصوصاً "آمریکا در مراحل اولیه انقلاب اصلاً" ب فکر پیاده کردن نیرو در کوبا نمی‌افتد، در حالیکه این امکان را در کوبا بیشتر از دومینیکن داشته که در آنجا چنین کاری را کرد." (۱۴)

خوب، بالاخره که چه عامل نهائی ارتقاء یک انقلاب بقول دوستان خورده بورژوائی به یک انقلاب سوسیالیستی، چه بود؟ آمریکا بود؟ کمی صبر داشته باشید، دوستان خط چهارم هنوز حرف آخر را نزده‌اند، گوش کنید. اینست کلید معما: "فشار آمریکا و موقعیت کوبا که هیچ راه میانمی‌رساند تا تحمل کند، حیزب کمونیست کوبا را بوجود می‌آورد." (۱۵) و خوب، بعد هم معلوم است، فشار امریکا خرده‌بورژوازی را که بر انقلاب سرکردگی دارد رادیکال تر میکند و باز فشار آمریکا که بقول این رفقا "حزب کمونیست کوبا را بوجود آورده" آنرا بر تارک جنبش انقلابی کوبا قرار می‌دهد و واقعا "که دست امریکا درد نکند ا

می‌بینید که همان زبانی که حزب توده ایران را که با توجه به مضمون اساسی و سمت عمده حرکت جهان در دوران ما - که عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است - سیستم جهانی سوسیالیستی را بمثابه تکیه گاه انقلاب کوبا نام می‌برد به استهزاء و دشنام می‌گیرد، همان زبانی که بانیش وگلايه می‌گوید: "رویزیونیستها برای توضیح انقلاب کوبا به یک عامل خارجی متوسل شده‌اند"، خود به عامل خارجی دیگری متوسل می‌شود، منتها این عامل خارجی نه سوسیالیسم جهانی، بلکه امریکا است. به این ترتیب علت اصلی دعوا بر ملامت می‌شود. علت اصلی، توجه داشتن به عامل خارجی در توضیح رشد درونی یک انقلاب در دوران ما نیست، مساله فقط مهم ترجمه دادن نقش امریکا در ارتقاء کیفیت انقلابها، از نقش سوسیالیسم جهانی است. چه باک که در مرکز دوران ما سوسیالیسم قد افراشته و موتور محرک اصلی روند واحد انقلاب جهانی، سیستم سوسیالیستی و متحدان طبیعی آنست.

چنین است آخر و عاقبت همه آن روشنائی که مکانیستی است و بهمین دلیل یکسویه و مطلق گراست. و درست با چنین ترازوئی است که دوستان خط چهارم به سراغ حزب توده ایران و تاریخ آن می‌روند. نتیجه چنین ملاقاتی را پیشاپیش میتوان حدس زد. اما برای اینکه فقط به حدس و گمان قناعت نکنیم، بگذارید عین دست پخت تئوریک دوستان را تقدیم کنیم.

(۱۲) همان منبع . ص ۷۲

(۱۳) همان منبع . ص ۷۰

(۱۴) همان منبع . ص ۷۱

(۱۵) همان منبع . ص ۷۱

حزب توده ایران در بوته نقد

"چریکها درنقد از اپورتونیسیم حزب توده فقط به خیانت رهبران آن چسبیده و از درک ابعاد اپورتونیسیم و رویزیونیسیم در تمام وجوه این حزب و تحلیل ریشه‌ای آن عاجز ماندند، گوئی که حزب یعنی فقط رهبران آن و اگر رهبران خیانت نمیکردند، دیگر همه چیز روبراه میبود! تئوریسین های مشی چریکی، نه‌ایدئولوژی، نه تشکیلات، نه استراتژی و تاکتیک و نه برنامه‌های حزب هیچکدام را مورد تجزیه و تحلیل مارکسیستی قرار ندادند، تا معلوم شود که مساله این حزب فقط به خیانت رهبران آن محدود نمیشود و ماهیت ضد مارکسیستی آن اساس قضیه است. (۱۶)

به این رفقائی که چنین عمیق و دردناک به " مطلق گرائی " و " یکسو نگری " معنادار شده‌اند، پیشاپیش باید اطمینان خاطر داد که از بابت هجوم و تخطئه و کلسوخ انداختن " به تمام وجوه حزب توده " ایران و نه فقط رهبری آن، هیچ دل واپس نباشد. آنهایی که این وظیفه را طی سالهای درازو در اوضاع و احوال مختلف بر عهده داشتند، سنگ تمام گذاشتند و هیچ نقطه و موضع و گوشه و کناری از حزب نیست که از کینه تند و پیگیر و زهر تحریف و جعل " خلاق " آنها در امان مانده باشد.

اما اگر فقط انتقامجویی و کوبیدن بی برو برگرد حزب توده ایران مطرح نیست و قصد شناخت ماهیت و تاریخ و مشی آنست، در آن صورت ۳۸ سال رزم و حرکت یک حزب نمیتواند بطور کامل و در بست، تیره و تباها باشد و حتی یک جرعه گذرا، یک نقطه کوچک سالم و روشن در این تاریخ ۳۸ ساله وجود نداشته باشد اگر قرار باشد انحراف، آنطور که دوستان " خط چهارم " مدعی اند " تمام وجوه حزب " و " تمامی ماهیت و تاریخ " آنرا پوشانده باشد، در آن صورت تنها تاریخ موجود طبقه کارگر ایران طی چند دهه تاریخ این فساد و انحراف است، شهدا و قهرمانانی چون روزبه و سیامک و وارطان و محقق زاده و حکمت جو و تیزابی و صدها نظیر آنها، میوه‌های یک درخت مسموم اند، انتشار میلیونها نسخه آثار مارکسیستی و علمی و انقلابی از طرف حزب توده ایران، بذرافشانی و سرایت یک میکروب و عارضه مهلک است، دژخیمان شاه و گزمه‌های امپریالیسم که صد هاتن از این رویزیونیست‌ها و اپورتونیستهای سراپاخیانت را در شکنجه‌گاهها و طولانی ترین زندانها از صحنه خارج کردند، مستوجب تقدیر و تشویق اند، احزاب کارگری و کمونیستی جهان که حزب توده ایران را بمشابه عضوی از خانواده بزرگ خود پذیرفته اند، شرکای یک جنایت‌اند و قس علیهذا... اما این نحوه بررسی به یک هجو بیشتر شبیه است، تا یک تحلیل مارکسیستی، تحلیلی که باید همه جوانب یک پدیده را ببیند، هم جنبه‌های مثبت و غنی و هم جنبه‌های منفی را، تا از این هردو جانب بتوان آموخت و تجربه اندوخت و تازه این بررسی همه جانبه را باید در متن شرایط مشخص آن و در پیوند با امکانات و ضرورتها گسترده و پدیده را بصورت یک روند دید. اگر چنین روشی داشته باشیم نخستین پرسشی که در رابطه با سیر و هستی تاریخی حزب توده ایران مطرح میشود، دگرگونه است و

پیش از آنکه با تصمیم قبلی وعزم محکومیت حزب توده ایران، در پی یافتن سندجرم باشیم، در پی کشف حقیقت از زیر آوار یک تاریخ مسخ شده خواهیم بود. عطش حقیقت، عطش مقدسی است، با این عطش در پیچ و خم های تاریخ گذشته حزب توده ایران به جستجوی پاسخ این راز میرویم که بقا و مرگ سازمانها و جریانهای سیاسی تابع چه نظم و قانونمندی است؟ چگونه است که صدها حزب و سازمان و جمعیت سیاسی در گردباد حوادث و فرود و فرازها بوجود میآیند، هیاهو میکنند و بعد چون حبابهای برآب، محو میشوند و یابه اجساد سنگین و سنگی بدل میگردند؟ چگونه است که حزب یا سازمانی قادر میشود از روی این قبرها و جسد های بوی مرگ گرفته عبور کند، به زمین بیفتد، برخیزد، هزاران زخم بردارد و دوباره شفا یابد، تالبه اضحلال پیش رود و درست در لحظه ای که دشمن تاریخی، از ضعف دست بهم میساید تا مرگ او را به آوای پیروزی خود اعلام کند، تناور تر و روئین تر از خاک برخیزد و میدان جنگ مهیب تری را تدارک ببیند! آری، در این سرگذشت، حکمتی است. راز یقا در توفان و طغیان زمان راز بالندگی است. وبالنده آن طبقه ای است که ریشه های عمیق در خاک تاریخ و رو به آینده دارد. آن حزب و جریانی که به این نیروی بالنده طبقاتی تکیه داشته باشد، از این چشمه آب حیات بنوشد، حتی اگر پاره پاره شود، چون دانه دوباره میروید، زیرا در رگ و پی آن، ذخیره زندگی است.

تعبیر این واقعیت علمی را به حساب جمله پردازی و تبلیغ نگذارید. اگر سی و هشت سال هجوم و شبیخون و قساوت، سی و هشت سال نبرد نابرابر مرگ و زندگی نتوانسته حزب توده ایران را بعنوان یک واقعیت سیاسی دفن کند - در حالیکه کم - تجربگی و اشتباهات ناگزیر کوچک و حتی فاحش حزب و خیانت یاران نیمه راه و سست عنصر مزید علت بود، به این دلیل است که این حزب یک ضرورت تاریخی است. ضرورت را نمیتوان در دریاها خون خفه کرد و یازیر آواری از دروغ و بهتان و تاریخ سازی کاذب، برای همیشه به فراموشی سپرد. رمز سرسختی حزب را نباید تنها در چهاره افراد آن جست، پیش از این باید این رمز را در تاریخ آن یافت و تاریخ هر حزب واقعی، تاریخ یک طبقه اجتماعی است.

ضرورت هستی حزب توده ایران را به گونه دیگر هم میتوان بررسی کرد: اگر آنطور که دوستان احساساتی ما در موضع "خط چهارم" ادعا میکنند "تمام وجود حزب توده ایران انحرافی است" و "ماهیت حزب از اساس ضد مارکسیستی است" یعنی حزب توده ایران برضد طبقه کارگر ایران و مصالح تاریخی آن عمل کرده است، در آن صورت طی این چند دهه، سازمان سیاسی ضروری و اجتناب ناپذیر طبقه کارگر ایران کجا بود؟ چرا بوجود نیامد؟ طبقه کارگری با آنهمه سنتهای مبارزاتی و انقلابی که از پیشتر از انقلاب مشروطیت نشأت میگیرد، طبقه کارگری که رهبرانی چون علی موسیو و حیدر عمو اوغلی داشت، آیا طی این مدت مدید بخواب عمیق فرو رفته بود؟ چرا؟ نگوشید که اختناق درنده، این ضرورت را متوقف کرد. اولاً در برهه هایی از تاریخ قبل از کودتای ۲۸ مرداد، اختناق آنقدرها هم تمرکز یافته و حاکم نبود که جلوی همه حرکتها را بگیرد. ثانیاً اگر به اختناق چنان پربها دهیم که قادر باشد جلوی حرکتهای ناگزیر جامعه و طبقه را بگیرد، باز دچار مطلق گرائی شده ایم. ضرورت در یک پروسه تاریخی، توانا تر از اختناق و ارتجاع است. اگر جز این بود، برده -

داران باستان ، تاریخ را در عصر خود میخکوب میکردند و بر آن رکاب میزدند . ما بعنوان پیروان فلسفه علمی حق نداریم که به طبقه بالنده موضع مطلق انفعالی و به طبقه میرنده موضع فاعل مایشائی دهیم . اراده گرائی (ولونتاریسم) حتی در باره نیروهای بالنده جایز نیست ، چه رسد که آنرا در مورد نیروهای واپس نگر و انگلی جامعه ، کاربر و تحقق پذیر بدانیم .

اگر حزب توده ایران ، سازمان سیاسی عملاً " ممکن طبقه کارگر ایران نبود و بر عکس به عقیده شما دشمن آن بود ، پس چرا طبقه ، حتی تلاشی اندک ، اقدامی ناتمام و احیاناً " ناکام برای ایجاد حزب سیاسی خاص خود ، بعمل نیامد ؟ این ضرورت چرا دچار رخوت شد ؟ این امکان چرا به واقعیت نیبوست ؟ شما چنین حرکتی را - حتی به صورت نطفه ای آن - در تمام طول تاریخ قبل از کودتای ۲۸ مرداد سراغ دارید ؟ نکنند ارتداد گروه خلیل ملکی وصف آرائی " گروژوک " های " امامی " را به حساب حرکت اصیل طبقه کارگر برای ایجاد آن حزب سیاسی رویائی که شما در طلبش هستیید ، میگذارید ؟

این چگونه شیوه مارکسیستی بررسی تاریخ است که همه اصول و مقولات مارکسیستی را زیر پا میگذارد و تاریخ را بصورت ایستا ، بی پشتوانه ضرورت ، از زاویه ای می بیند که دوست دارد آنطور باشد . این چگونه مارکسیستی است که برای دفاع از تئوری تصویری خود از مارکسیسم ، پراتیک و عمل مارکسیسم را در متن تلاش جان - بازانه طبقه کارگر انکار میکند و از آن بدتر ، به لجن میکشد ؟

آیا خود شما که امروز بنام دفاع از مارکسیسم تمام موجودیت و عملکرد حزب توده ایران را طرد میکنید ، الفبای مارکسیسم را از روی آثار حزب و ترجمه های آن نیا موختید ؟ آیا پدران شما ونسلی که بهرحال پیشتر از شما درفش طبقه کارگر رزمنده ایران را بردوش داشت ، جز از زبان حزب توده ایران با مارکسیسم - لنیننیسم آشنا شد ؟ نکنند مارکسیسم در میهن ما با آمدن شما متولد شده و پیشتر از آن فقط خله و پوچی بوده است ؟

دوستان چپ گرا در همان حال که تمامی سلولها و خون و گوشت و پوست حزب توده ایران را اپورتونیستی میخوانند ، خود در برخی از مسائل تئوریک و سیاسی ، از مواضعی به گذشته خود و همسنگران شان انتقاد میکنند که حزب سالها پیش از آنها به این نتیجه رسیده و بارها آنرا با زبان بحث و تحلیل اعلام کرده بود . اگر اینان امروز تا حدی - و با اسلوبی مردود و نامطمئن به خویش - مرزبندهای را بین ما و تئویسم با مارکسیسم ، مشی چریکی دیروز با تئوری مارکسیستی ، تروتسکیسم با لنیننیسم ، قائلند ، خود میدانند که از آغاز ظهور این جریانات ، حزب توده ایران فقط این حزب بوده است که به مبارزه جدی و پیگیر با این انواع انحرافات پرداخت و تا آنجا که از دستش بر میآمد بطلان و پوسیدگی این گرایشهای غیر پرولتری را که تقدیر آنها بدل شدن به گرایشهای ضد پرولتری است ، آشکار کرده است . آنگاه که شما " ماشو " را " مارکسیست کبیر " و " بزرگترین انقلابی عصر حاضر " و " ادامه دهنده خلاق مارکسیسم - لنیننیسم " و آموزگار پرولتاریا میشناختید ، ما ورشکستگی محتوم و انحطاط امروز ما و تئویسم را به شما اطمینان میدادیم ، آنگاه که شما تئوریهای بدلی " ماریکلا " و " رئیس دبره " را بنام سلاحهای اصیل و انقلابی مارکسیسم تقدیس

میکردید و در راه آن خون جوانان رزمنده را مباح میدانستید، ما ریشه وذات خرده بورژوازی این تئوریهای عمیانی، اما بی بضاعت و عقیم را به شما یادآور میشدیم و حساب آنها بکلی از مارکسیسم جدا میکردیم. امروز شما به تجربه به بخشی از واقعیت همدارها و سخنان ما رسیده‌اید و در آثارتان به آن اعتراف میکنید، اما هم دیروز (که اینک مقرر به کج رویهای آن هستید) ما را بخاطر عقاید و راهمان اپورتونیست میخواندید و هم امروز با جذب برخی از پیشگوئی‌ها و نظراتمان با اصرار بیشتری یک نقطه سالم غیر اپورتونیستی در وجود حزب توده ایران نمی بینید. و ایین تناقض است که حل آن به عهده خود شماست، تناقضی است که نگرش مکانیکی، به شما تحمیل میکند و خطوطی از حقیقت را هم که اینجا و آنجا در سخن و موضعگیری-تان است، لقمه و تعصب آمیز جلوه میدهد.

دوستان، حتی برای دشمن خوب و کارآ بودن، باید واقع بین و جدی بود. افتراها و ناسازگاری راکه دشمن سالهای سال قرقره کرده و با بمباران تبلیغاتی برسرجامه ریخته است، طوطی وار تکرار نکنید. از این اسارت ذهنی که ورود جادوی عفریته‌های تاریخ معاصر میهن ما آنها قوام آورده است، فاصله بگیرید. اینک سرپای حزبی را که سالهای متمادی ستاد زحمتکشان این سرزمین و راه نبردش آغشته به رنج و آرزو و خون و آرمان هزاران مبارز است، به لجن بکشیم، قهرمانی و نشان انقلابی بودن نیست. تاریخ جنبش کمونیستی ایران، پیش از "سیاهکل" هم وجود داشته است. تاختن به این تاریخ و لگد مال کردن تمامی محتوای آن، راه و روش شاه خائن و ساواک آدمی خوار و آئین امپریالیسم بوده و هست. شما به نان فطیر آنها مایه نزنید. حتی در قضاوت واقعیتی که دوستش ندارید، مارکسیسم را وجه المصالحه نکنید. نبردها و فتح و شکستهای گذشته و امروز "فقط تاریخ حزب ما نیست، تاریخ مردم ایران و کارنامه زحمتکشان ایران است. و اگر شما واقعا" مارکسیست لنینیست باشید، اینها تاریخ شماست. چه نفعی دارید که تاریخ خودتان را راکشیف کنید؟... جنبش کارگری ایران را از چشم دشمنان نبینید و از دشمنان نیا موزید." (۱۷)

نفرت شما به حزب توده ایران تا حد زیادی الفغائی و مصنوعی است، رسوب و ماسیدگی یک عصر دروغ و شعبده بازی است. چرا که این نفرت به ریشه خویش است. شهید هوشنگ تیزابی آنسوی این نفرت را خوب کاوید و شناخت، وقتی که با شرمساری غرور آمیزی که زخم دلیری برگونه داشت اعلام کرد:

"کلاه گشادی سرما گذاشته بودند. به ما تزریق کرده بودند که حزب توده یک دکان سیاسی است که به اشاره انگشت کوچک استالین بوجود آمده است. سرگذشت چند تا رهبر سازشکار و عاجز و یک مشت سیاهی لشکر بی بو و خاصیت را بجای شناسنامه تمام عیار یک حزب که از عمق ضرورت یک تاریخ درآمده بود، به خورد ما داده بودند. ما از این منظره احساس تهوع میکردیم، اما وقتی خودمان را از دست رسوبات تبلیغاتی که ذهن جامعه روشنفکری را پر کرده بود، رها ندیم، ارانی و روزبسه و سیا مک و محقق زاده و وارطان و شبستری و آرسن و فوج ها و صفوف قهرمانان بی توقع

وگمنامی را کشف کردیم که هریک از آنها برای اثبات حقانیت انقلابی یک حزب کافی بودند، نه آنها نمی توانستند پیادگان بی اراده یک شطرنج پوچ باشند. ما از قضاوت شتابزده خود سر بیزیر انداختیم... (۱۸)

* * *

اسلوبی که پویندگان خط چهارم و دیگر همفکران آنها را به یکسویه بینی حزب توده ایران کشانده است، اسلوب خاصی است که صد البته با دیالکتیک مارکسیستی هیچ فصل مشترکی ندارد. این اسلوب سالها است که با کوس و کرنا و ناقاره در بازار ها شیکه متاع دشمن را میفروشد، عرضه میشود و بزرگترین خریداران ما ثویستهای رنگارنگ هستند. این دوستان اگر متعهد به فلسفه عملی و متد آن هستند، و اگر نمیخواهند در میدان عمل در کنار کسانی قرار بگیرند که جنبش انقلابی آنها را دفع کرده است، باید بطور مشخص با اسلوب آنها نیز تصفیه حساب کنند. تردستی و شگردی که در این اسلوب نهفته است، در ۶ اصل زیر قابل تصحیح است :

۱- مدعیان " حزب واقعا " موجود " را که محصول شرایط مشخص جامعه ماست و با موقعیت و کیفیت طبقه ای که نماینده سیاسی آن است تناسب و رابطه مستقیم دارد ، در برابر یک حزب تخیلی ، بی نقص و ایده آل که هرگز به واقعیت در نمی آید ، میگذارند . بدیهی است هر حزب و سازمانی در برابر این الگوی آرمانی مغبون میماند و نارسائیها و کمبودها و ناصافی هایش توجهم میزند ، بویژه که در نظر آوریم رشد و حیات حزب طبقه کارگر در جامعه ای با مناسبات عقب مانده ، هماهنگی رشد مناطق مختلف ، کثرت توده ها و اقشار خرده بورژوازی و دهقانی و زیرمهمیز خشن ترین دیکتاتور الزاما " با مسائل اجتناب ناپذیری همراه است .

۲- مدعیان حزب را از بستر و ریشه های تاریخی اش جدا میکنند ، وقایع و حرکت های حزبی را از قضا و شرایط داخلی و خارجی خاصی که در آن اتفاق افتاده برمیدارند و در اوضاع امروز قرار میدهند . پرواضح است با این روش رویدادها و سیاستها مجرد میشوند و بعد تاریخی و اجتماعی خود را از دست میدهند ، ضرورتها کاملا " به ادراک در نمی آیند و کم تجربگی ها ، ناشناخته های راه ، با رعایت تناسب نیروها در موقعیت خاصی ، احیانا " به حساب اشتباهات فاحش و یا حتی خیانت گذاشته میشود .

۳- مدعیان لغزشها و اشتباهات را عمده میکنند و خدمات و موفقیتها را کم رنگ و بی اهمیت جلوه میدهند . دستاوردها و خلاقیتها و تجربه ها ، بدینسان بیاد داده میشود و میراث دیرروز در دسترس امروز قرار نمیگیرد .

در رابطه با همین رویه ، صفوف طولانی شهدای زنده (قهرمانان سراپا ایثار میدان رزم و رنج و تحمل) شهدا و وفادارانی که تجسم وجدان دار و جان شیفتهای خلقهای ما و طبقه کارگر رزمنده هستند ، بفراموشی عمدی سپرده میشوند و سرمشقهای پر برکت آنها که گشاینده راه فتح از اعماق شکست و شکنجه و زنده نگهدارنده امید است ، مدفون میگرددند . در عوض رفقای نیمه راه ، وازده ها ، ترسوها ، نان به نرخ زندگی نامه هوشنگ تیزابی .

روز خورهای معامله‌گر، پرچم و تابلو میشوند و وجود حقیرشان به تمامی هستی حزب تعمیم داده میشود.

۴- مدعیان به جعل و تحریف حوادث و تاریخ سازی دروغین میپردازند و بدلخواه خود واقعیات گذشته را دستکاری میکنند، یا از یک زاویه خاص آنرا به نمایش میدهند، یا تاخرو تقدم منطقی رویدادها را بهم میریزند. در این میدان از راستهای افراطی تا چپ‌های افراطی - یاب‌ه عبارت‌درست‌تر، چپول‌ها از مواضع مختلف آب‌به یک آسیاب میریزند. نمونه‌های این نوع بندبازیها و چشم‌بندیها، در مورد حزب‌توده ایران آنقدر متنوع و فراوان است که کمتر کسی پرده‌هایی از آنرا ندیده است. بعنوان مثال ماجرای سیاست و رفتار حزب در ۱۵ خرداد است که درست بطور معکوس در مطبوعات و تبلیغات چپ‌گراها و چپ‌نماها منعکس شد و با هو و جنجال وانمود شد که گویا توده‌ای‌ها قیام ۱۵ خرداد را محکوم کرده‌اند یا در مورد اصلاحات آنچنانی آریامهری قلم فرسایی کردند که ایها الناس چه نشسته‌اید که حزب توده سازشکار، انقلاب‌سفید شاه را تأیید میکند. و این ترجیع‌بند را آنقدر تکرار کردند تا سرانجام با انتشار مجدد و وسیع اعلامیه‌ها و اسناد رسمی حزبی که مقارن با قیام ۱۵ خرداد و اصلاحات نیم‌بند سال ۳۲ چاپ شده بود، پرده از روی این ریاکاری کنار زده شد، همچنین است تبلیغات غبار آلود و یکجانبه درباره رویداد-هائی نظیر ۲۳ تیر و ۳۰ تیر، مساله نفت، مساله ۲۸ مرداد و غیره ...

کار این سبکسری به آنجا کشید که خسرو روزبه، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و قهرمان ملی را از حزب او جدا کردند و کوشیدند خون وستایشی را که این سپهسالار خلق، در دم گرگ، عاشقانه نثار حزبش کرده بود، با فحش و افتراء بیپوشانند و از پشت نام روزبه، به حزب و آرمان او تاخت تازه‌ای بیاورند... این قسه، مشت نمونه خروار است که هر جزء و رشته آن سر دراز دارد.

۵- مدعیان، مسیر بحث اصولی و سازنده حزب را به سبک ملاتعلی‌ها منحرف میکنند. بجای پرداختن به سیاست و روش و حرف حساب و خطوط اصلی و برنامه‌های حزب، با این دستاویز که گویا گوشه یک کلمه فلان نقل قولی که در فلان مقاله بود سائیده است، یا گوشه ابروی فلان عبارت کج است یا فلان فاکت و پاراگراف ناقص روایت شده و منظور گوینده را نمیرساند، و از این قبیل بهانه‌های باصلاح بنی اسرائیلی، هرگفتگو و کنجکاو اخلاقی را بمیدانهای فرعی و تصنعی میکشاند. یک کلمه یا یک لغزش و اشتباهی سطحی یک نویسنده یا ناطق حزبی را چنان عمده مینمایند و در ویرش جنجال براه میاندازند که اصل قضیه، یعنی اینکه ما چه میگوئیم و شما چه میگوئید و در پشت سر مواضع هریک از ما چه دلایل و برداشتها و تحلیلهای وانگیزه‌هائی وجود دارد، کاملاً لوٹ میشود.

۶- مدعیان، مرز بین تاکتیک و استراتژی حزب را مخدوش میکنند، عوض کردن جای تاکتیک با استراتژی و یا قراردادن آنها در برابر هم بصورت مکانیکی، و یا حذف یکی از آنها، زمینه انواع سوء برداشتها را فراهم میکند. نمونه این برداشت "تئوریک" را در یک مرحله خاص - در قیل از انقلاب - در برخورد چپگراها با شعار تاکتیکی حزب توده ایران که مبارزه با دیکتاتور و فراخوانی یک جبهه ضد دیکتاتوری با شرکت کلیه نیروهائی که از دیکتاتوری زیان میدیدند، ظهور کرد. چپگرایان و

در رأس آنها مائوئیستهای " سازمان پیکار ... " به قیل و قال پرداختند که — " اپورتونیستها را میبینید؟ آنها مبارزه طبقاتی را کنار گذاشته اند (چپ گرایان در نبرد با دیکتاتوری مبارزه طبقاتی را نمی دیدند، چرا که محمل های طبقاتی دیکتاتوری شاه را نمی شناختند) و میخواهند دیکتاتوری شاه را به دمکراسی شاه بدل کنند. " اینگونه مسخ و تحریف واقعیت و جازدن تاکتیک بحای استراتژی (آنهم بطرز معیوب و با برداشتهای دلیخواه) بعد از انقلاب به اشکال دیگری ادامه دارد .

این اسلوب همینکه با دیالکتیک ماتریالیستی، یعنی اسلوب جهان بینی طبقه کارگر در تضاد قرار میگیرد، ما را به منشاء طبقاتی ابداع کنندگان و عاملان و مروجان آن هدایت میکند. چه بسیار موارد که نفرت برخی از روشنفکران از حزب توده ایران مولود بی اطلاعی از سوابق و کینه سیاست آن و موفقیت تبلیغات و تحریکات دامنه دار مرئی و نامرئی رژیم گذشته و ور دستها و آتش بیاران معرکه او نیست. در موارد معین نفرت از حزب توده ایران بازتاب ناخود آگاه و یا آناگاهانه نفرت طبقاتی است. طبقه کارگرا هرگسترش و تشکل تازه، با هر گام مستقلی که در عرصه سیاسی پیش میرود، بیم و تشویش خفته طبقات و اقشار ولایه هائی را که با او آیشان به یک جوی نمیرود و نیز تنگ نظری و دغدغه آن دسته از روشنفکران لیبرال یا خرده بورژوازی را که بظاهر سراپا آزادیخواه هستند، برمی انگیزد

طبیعی است که سهمی از نفرت چنین روشنفکرانی که انبوه سرگیجه آوری از گروهها و نطفه ها و سازمانهای ماحراجوی مائوئیستم، تروتسکیستی و نظایر آنها را زیر نامهای دهن پرکن انقلابی انداخته اند، به حزب توده ایران به قصاص پیوند ارگانیک و ماهوی اش با طبقه کارگر میرسد. و باز طبیعی است که با گسترش و احیای سازمانهای حزب توده ایران و اقبال روز افزون زحمتکشان و بویژه طبقه کارگرا از آن، این نفرت طبقاتی طغیان کند و گوشخراش ترین نعره ها را سردهد.

داغ شدن کارزار وسیع علیه حزب توده ایران، از زاویه دیگری خود گواه روندرشد و موفقیت جدی حزب است و تناوری حزب از مرحله کیفی جدیدی در جنبش کارگری ایران حکایت میکند.

اکنون بقول لنین " زمان آن رسیده است که پرولتاریا با دقت بر این چهره بنگرد و بدرستی برخوردارش سازد که واقعا " این عناصر چه کسانی هستند که هر قدر امکان داد به لقاء آنها بمثابه یک جریان ویژه و فاقد پیوند نزدیک با طبقه اجتماعی واقعا " انقلابی برایشان آشکارتر میشود، با اصرار بیشتری، دوستی پرولتاریا را میجویند. " (۱۹)



سه شعر

۱۰۵. سایه



در دام کفر

غیر عشق او، که دردش عین درمان گشتن است
حاصل هر کار دیگر جفت حرمان گشتن است

خوشدلی خواهی؟ پی اوگیر، کاندنر باغ مهر
صبح را ازبوی این گل ذوق خندان گشتن است

شمع را زان رو خوش افتادست این خود سوختن
کز فنای تن هوای او همه جان گشتن است

تانهادی گنج راز عشق خود درخاک ما
قدسیان را ملتمس تشریف انسان گشتن است

تاسر زلف تو شد بازبچه دست نسیم
کاروبار جمع مشتاقان پریشان گشتن است

جام بشکستند و اکنون وقت گل خون میخورند:
حاصل آن توبه کردن این پشیمان گشتن است

از لب پیمانہ، گرسرمیرود، لب برمیگیر
مرد را ازجان گذشتن به ز پیمان گشتن است

سایه! ایمان خلیلی نیست در این دام کفر
ورنه آتش را همان شوق گلستان گشتن است

من بباغ گل سرخ
در تمام شب سرد
روشنائی را خواندم با آب
وسحر را
به گل و سبزه

بشارت دادم .

ایراوان ، آبان ۱۳۴۴ ه . ۱۰ . سایه



من به باغ گل سرخ

در گشودند به باغ گل سرخ
ومن دلشده را
به سرا پرده رنگین تماشا بردند .



گرچه سيب

شب فرو می افتاد .
به درون آدم و پنجره ها را بستم

باد ، باشاخه درآویخته بود .
من ، درین خانه تنها ، تنها
غم عالم به دلم ریخته بود .

ناگهان ، حس کردم :
که کسی ،
آنجا ، بیرون ، در باغ ،
در پس پنجره ام
می گرید ...

صبحگاهان ،
شبم
می چکید از گل سيب .

تهران ، فروردین ۱۳۵۱ ه . ۱۰ . سایه

من بباغ گل سرخ
با زبان بلبل
خواندم .
در سماع شب سروستان
دست افشاندم .

در پریخانه پرنقش هزار آینه اش
خویشتن را

به هزاران سیما
دیدم .

با لب آینه
خندیدم .

من بباغ گل سرخ
همره قافله رنگ و نگار
به سفر رفتم
از خاک به گل .

رقص رنگین شکفتن را
در چشمه نور
مژده دادم به بهار .

من بباغ گل سرخ
زیر آن ساقه تر
عطر رازمزه کردم تا صبح .

نظری به نقاشی معاصر ایران

شهاب موسوی زاده

نقاشی معاصر ایران که بطور مشخص از ظهور محمد غفاری (کمال الملک) و مکتب او آغاز میگردد، نشیب و فراز فراوانی را طی کرده است . این نقاش نامی ، شکفته دوران طولانی تأثیر نقاشی اروپائی بر نقاشی ایران (از قرن دهم هجری قمری به بعد) و نیز پایه گذار مکتب ژرف و زنده جدیدی در ایران است .

مینیا تور که در دوران اوج فتودالیزم ، در ابتدای صفویه شکوفائی چشمگیری داشت و همگام با قدرتمندی و دولت‌مندی دربار ، محل ویژه‌ای برای خود کسب کرده بود ، بازوال آن نظام و در ضمن بارش سرمایه‌داری روبزوال و امحاء رفت . مینیا تور با شکل انعطاف‌ناپذیر خود نمیتوانست محملی برای بازتاب تحولات سریع بازرگانی مردم باشد . البته اگر تصور کنیم نقاشی اروپا به ایران رسوخ و نفوذ نمیکرد بلاشک ، مینیا تور متناسب با تحولات زندگی متحول میگردد ولیکن چنین نشد و نقاشی انعطاف‌پذیر اروپائی آمیخته با گونه ایرانی، این مهم را بعهده گرفت و با آهنگی کندر شد کرد . پروسه طولانی این آمیختگی و تأثیر و تأثر پذیری، که همگام بارش مناسب تجاری ایران و روسیه و اروپا ، و از این راه تماس هنرمندان کشورهای مختلف با هنرمندان ایرانی بود ، موجد مکتب ناتورالیسم - رئالیسم ایران گردید که توسط محمد غفاری و شاگردانش اوج پذیرفت (اگرچه دوره‌های نائیف - ناتورالیسم و گونه‌ای سورئالیسم مذهبی را گذرانده) کمال الملک با فروتنی و متانت در خورد یک هنرمند زندگی کرد . از نزدیک با مردم در تماس بود و خود چون آنان زندگی میکرد ، در کمال قناعت و سادگی . با افکار ترقیخواهانه آشنا بود و موافق مبارزات مردم بر علیه استبداد بنا مهای مستعار در روزنامه‌های روشنگر مقاله مینوشت . در مدرسه صنایع مستظرفه که عموی کمال الملک ، صنیع الملک غفاری بنیانگذار

آن بود بتدریس فنی نقاشی پرداخت و نقاشان زیادی تربیت کرد.

مکتب ناتورالیسم - رئالیسم مدرسه کمال الملک بدرستی می‌توانست زمینۀ نقاشی واقع‌گرای مترقی ایران باشد. بخصوص که رسوخ افکار مترقی - آزادخواهانۀ و خلقی - فلسفۀ علمی و انقلابی از کشورهای اروپائی و بویژه همسایۀ شمالی، زمینۀ ذهنی رشد را آماده میکرد.

اما قبل از اینکه این مکتب بتواند ریشۀ اجتماعی پیدا کند، کودتای ارتعاعی رضاخان با دستگیری امپریالیسم بین‌المللی بوقوع پیوست. کودتا و سپس حکومت دست‌نشانده و دیکتاتور مآبانۀ رضاشاه با تمام مظاهر مترقی جامعه بمبارزه پرداخت. کمال الملک تبعید شد و شیرازۀ مدرسه‌اش از هم پاشید. شاگردانش که در فن، استادان ماهری بودند هر یک بگوشه‌ای پناه برده و شغلۀ کوچکی را فروزان نگاه داشتند.

سرمایه‌داری جهانی سحبل رشد خود را در ایران یافته و پرداخته بود، این مکتب میبایست در دو جهت فعالیت کند از سوئی برای خنثی کردن و از بین بردن زمینۀ برای انقلاب و از سوی دیگر برای تنیدن تارهای اسارت و استعمار. حکومت دست‌نشانده، با ژست اروپائی ترقی و تمدن، در واقع بازار پربرکتی برای کالاهای سرمایه‌داری جهانی در ایران برپا میکرد. بنام ترقی و تمدن، از طریق ترویج مصرف کالاهای اروپائی و آمریکائی، در واقع از رشد صنایع ملی جلوگیری مینمود. از طریق تبلیغ اخلاق اروپائی و آمریکائی، آزادیهای فردی، دمکراسی بورژوازی و لیبرالیسم نیم بند ضد فئودالی در واقع از نفوذ و رشد اخلاق مترقی، آزادیهای اجتماعی، و دمکراسی خلقی جلوگیری میکرد. در این میان هنر که در انقلاب مشروطه زمینۀ وسیعی برای فعالیت در شعری - موسیقی - ادبیات - نقاشی و تئاتر یافته بود و بخصوص در شعر و موسیقی ریشۀ خلقی کسب کرده بود مورد تهاجم حکومت و پلیس قرار گرفت. شعرا و نویسندگان به زندانها فرستاده شدند، موسیقیدانها و نقاشها بگوشه‌های عزلت که خوشتر از گوشه زندانها نبود پناه بردند و جای جولان نوگرایی‌های غربی که هیچگونه ریشه مردمی، بخصوص در ایران نداشت باز شد و بورژوازی - فئودالیسم اشرافی ایران نیز که بتدریج داشت نقش دلال عمده امپریالیسم را بخود میگرفت در پشتیبانی از آن کوشید.

حکومت پلیسی با هرگونه تشکلی مخالفت قاطع ورزید. یک بیک کانونهای هنری و روشنفکری را تعطیل کرد. از انتشار نشریات گوناگون جلوگیری بعمل آورد. برگزاری کنسرتها و نما یشگاها و نما یشها تحت نظر و کنترل پلیس قرار گرفت. حکومت رضا خان با رهنمودهای سرمایه‌داری جهانی، زیرکانه و با پوشش تمدن اروپائی از شکل‌گیری مکتب مترقی هنری - علمی - فلسفی ممانعت کرد و مکتب شکل گرفته رانیز از هم دریبند. نوگراییهای آشفته و لجام گسیخته غربی در هنر و فلسفه، همراه هجوم خونخواران استعمار راه نفوذ یافتند. جنگ امپریالیستی دوم و مبارزات مردم ایران و بحران سیاسی - اقتصادی باعث شکست مفتضح رضاخان گردید و جوجه افعی واژدهای آینده بسا یاری بیدریغ و همه جانبه امپریالیسم حکومت و سلطنت را بچنگ گرفت.

حکومت شکل جدیدی بخود داد. آزادیهای ابتدائی، ظاهراً "بعنوان شادباش سرمستیهای ملوکانه و در واقع برای تحکیم موقعیت خاندان وابسته به امپریالیسم، اعطاء گردید!

نیروهای مترقی در احزاب، جمعیتها و کانونها متشکل گردیدند. در مدت کوتاهی

هنرمندان خلقی سامان یافتند و سامان دادند. شعرا، نویسندگان، هنرپیشگان و موسیقیدانهای پیشرو ظهور کردند. نقاشان پروردهٔ مکتب کمال الملک، آنها که هنوز با فریدن مشغول بودند گردهم آمدند و جوانترها نیز در برقراری نمایشگاهها کوشیدند و شعلهٔ کوچک رانفسی دادند و آتش گرمی فراهم کردند.

انواع گوناگون نشریات، حامل اندیشه‌های ژرف بزودی جای خود را با زکردند و در سازماندهی ذهنی مردم، روشنفکران و هنرمندان نقش مؤثری بازی کردند. ترجمهٔ آثار نویسندگان بزرگ دنیا نیز زمینه‌های وسعت دید بیشتری را پدید آوردند. نقاشی ناتورال - رئالیسم بتدریج جای خود را به رئالیسم انتقادی (کریستیکال رئالیسم) میدهد. تم اصلی تابلوها رازندگی مردم، اقوام و خلقهای گوناگون و کار و پیکار آنها تشکیل میدهد.

آثار نقاشان واقع‌گرای بزرگ روسیه و اتحادشوروی بصورت چاپهای بسیار ارزانیتمت در دسترس نقاشان ایرانی قرار گرفت و جبههٔ روشن‌تری پیش چشم آنان گشود. زود بود، اما رئالیسم انقلابی جای بحث پیدا کرده بود. شعرا خیلی بیشتر و پیشتر بودند، نویسندگان پشت سر آنها و هنرپیشگان نیز در جای خود.

امپریالیسم زخم و شکست خورده از جنگ خود ساخته، نیز که در تدارک هجوم دیگری بود، فشارهای شدیدی بر نیروهای مترقی و احزاب وارد میکرد. کالاهای صنعتی، فرهنگی و هنری خود را با بازار ایران می‌فروخت و بالاخره هجوم همه‌جانبه خود را بصورت ضربه‌ای کاری با کودتای سیاه ۱۳۳۲ وارد آورد.

افعی پروردهٔ امپریالیسم بین‌المللی، اعدام و کشتار مردم را در دستور روز قرار داد. زندانها انباشته از بهترین فرزندان میهن گشت. میدان سرخ میهن با نفرت، صحنهٔ تاخت و تاز امپریالیسم بسرکردگی ردیلانته آمریکا گشت. دم زدن دره‌سواهی متعفن آسوده نبود و دهان فریاد با سرب مذاب مسدود میگردد. گنداب و لجن‌زار، مأمن مساعی برای پرورش زالوهاست. زالوها پرورده شدند، انگلها هجوم آوردند و برپیکر خون آلود ایران چسبیدند و خون مکیدند.

* * *

مبارزه در شکل‌های متفاوت، کم‌کاری و اعتمادات طبقه کارگر، کم‌کاری و اعتمادات کارمندان جزء اداری، شورشهای دهقانی، مبارزات خورده بورژوازی شهری - فعالیت‌های مختلف و مبارزاتی هنرمندان خلقی، ترجمه و تالیف کتابهای علمی و ادبی مترقی - داستان‌نگاری، نقاشی، تئاتر، آداه می یافت. سندیکاهای فرمایشی، احزاب بورژوازی و سازمانهای پلیسی با نهایت قدرت و هشیاری، گونه‌های مختلف مبارزه را از مسیر منحرف و بالاخره سرکوب میکرد. دستگام‌های فرهنگی - پلیسی، فعالیت‌های مختلفی را از قبیل برپاساختن جشنها و جشنواره‌ها و برگزاری فستیوالها و نمایشگاهها، سازمان میداد و از طریق همین تشکیلات فعالیت‌های هنری را رهبری میکرد.

منحط‌ترین شیوه‌های هنری، منحرف‌ترین هنرمندان گندزدهٔ غربی را اسیل و مترقی جلوه دادند.

در چنان شرایطی عرمه بر شکل‌گیری مکتبهای سیستماتیک و بالانده تنگ‌شود و بر ظهور مکتبهای آنتی سیستماتیک و ماهیتا " زوال یابنده و کوتاه عمر، فراخ .

واقعگرای دوران سختی را میگذرانند. با جنگ زرگری، یکی از آن دفاع می‌کرد و دیگری از غیر آن و هر دو بیک چیز خدمت می‌کردند، به حفظ و تثبیت نظام. مدارس و دانشگاه‌های هنری بنام ترقی و تمدن بزرگ حتی از اصالت ایستای خود تهی شدند. به بهانه نوجویی، دست‌و‌پا‌های استادان نقاشی، شاگردان کمال‌الملک را بنام کهنه‌گرایان و مرتجعین از دانشکده‌ها و مدارس نقاشی کوتاه کردند. مقلدین، پس‌مانده‌ترین مکاتب مردمی اروپائی و آمریکائی را جانشین آنها کردند. آبستراکتیویسم، کنستراکتیویسم - پاپ‌آرت - اپ‌آرت، سینتیک‌آرت و دهها ایسم دیگر مانند قارچ بعد از باران، یک‌شبه در دانشکده‌ها و سپس در نمایشگاه‌ها روئیدند. در این آشفته‌بازار پرورده نظام محمد رضا شاهی، آن یک‌برنده بود که بیشتر عجیب‌مینمود و دورتر از زندگی بود. برآستی میتوان یاد کرد که در میان خون و وحشت و ظلمت، در تنهائی و تنها در عشق به توده‌ها و زندگی، هنرمندانی را سخ‌گام برداشتند و به قیمت انزوا و عسرت و تحقیر و زندان، در آرمان خلقی خویش پایدار ماندند و آفریدند.

* * *

میراث شوم رژیم شاهنشاهی پهلوی در تمام زمین‌ها و درزمینه هنر، آشفستگی و بی‌سامانی و بی‌ریشگی است. برجوانان است ژرف‌نگری، ژرفکاو، ژرف‌اندیشی و ژرف‌آفرینی.

مکتب‌های هنری در شکل و درمحتوی، در عمل و در ذهن باید سامان یابند. به تجربه و بدرستی دیده‌ایم آن اثر هنری بیشتر مورد قبول و مؤثر بر مردم است که بزنگی نزدیکتر است، که در آن زشتیهای زندگی محکوم و زیباییها تأیید شده‌اند، در آن روح پیکار حوئی با زشتیها و شور آفریدن زندگی بهتر فرداها نهفته است. مدارس و دانشگاه‌های هنری و نقاشی که متأسفانه هنوز جز شکلی آنهم آشفته و گنگ ندارند باید در اندیشه و عمل، بسوی هنر مردم گرا جهت‌گیری سیستماتیک و مکتبی داشته باشند.

باید از استادان ایرانی، از نقاشان برجسته مکتب کمال‌الملک، از کسانیکه آن مکتب را زرفتر کرده‌اند، از استادان مترقی و برجسته جهان برای تدریس و سازمان‌دهی دعوت بعمل آید.

دانشگاه‌های هنری باید مرکز معرفی هنر و هنرمندان راستین گردند. ارتباطات گسترده جهانی داشته باشند. و اعتبار در خورد انقلاب ضد امپریالیستی ویژه‌ای برای آینده ایران کسب‌کنند. این مهم باید بکوشش و همیاری دولت، معلمین و دانشجویان صورت پذیرد. باید توسط دانشگاه‌های هنری هنرمندان ملی و قومی که در تمام ایران چون آتش زیر خاکستر نهان‌اند، شناسائی شده به همه مردم ایران و جهان معرفی شوند.

خوشبختانه در روند انقلاب بزرگ ایران هنر نقاشی نقش مهم و مؤثر ایفا کرد. ولی شورآتشینی که جوانان را بسوی هنرها و بخصوص نقاشی روی آور کرده است پایه‌ای برای رشد و حرکت منطقی و صحیح نیافته است. اینکه این شور وجود دارد، از آن بهره‌گیریم، آنرا جهت‌دهیم و آنرا در راه سازندگی اخلاقی و معنوی مردم ایران گسترش دهیم.



دگرگونی نظام دولتی ضرورتی مبرم و فوریست

دکتر ب. کیا

★ لزوم دگرگونی نظام دولتی خواست بحق و مشترک همه طبقات و تمام سازمانهای انقلابی کشور ماست این خواست که در محدودترین شکل خود عنوان " پاکسازی اداری " را بخود گرفته است ، اینک به ضرورتی مبرم و فوری تبدیل شده است و درست بخاطر این ابرام و فوریت است که امام خمینی در فرمان به شورای انقلاب درباره بدست گرفتن وظائف هیئت دولت (با وجود تاکید به موقت بودن این ماموریت) باز هم پاکسازی ادارات و استفاده از نیروی جوان را به شورای انقلاب تاکید کرده است .

طبیعی است که دگرگونی در نظام دولتی نمیتواند و نباید در اخراج و یا کنسار گذاشتن تعدادی از کارکنان خاتمه یابد بلکه مهم تر از آن دگرگون کردن سیستم بوروکراتیک و نظام دولتی میباشد تا این اطمینان حاصل گردد که سازمان جدید میتواند در خدمت تحقق هدفهای انقلاب بکار گرفته شود .

بی شک توفیق در تحقق این برنامه مستلزم شناخت دقیق نظام دولتی و سیستم اداری کشور و جستجوی راه حل ها و تدابیر موثر و ممکن برای حصول اطمینان از ادامه و توسعه کاربرد سیستم دولتی در خدمت انقلاب است ولی پیش از تحلیل نظام دولتی در ایران لازم میدانیم که بررسی کوتاه در تعلیمات کلاسیکهای مارکسیسم-لنینیسم بعمل آوریم ، چه دیده میشود گروهی با نقل یک یا چند عبارت از کلاسیکها و یا حتی نقل قسمتی از یک جمله یا عبارت مفاهیم و مقولات و تعالیم مارکسیسم ، لنینیسم را مقلوب کرده و آنها را برای آراء و نظرات خود مستند قرار میدهند و یا از عباراتی که برای زمان خاص وضعیت مشخص بیان شده است بدون ذکر زمان و موقعیت استفاده ناروا نمایند .

میکشیم، بنیاد تئوریک آن یعنی دیالکتیک با آموزش مربوط به یک تکامل تاریخی جامع الاطراف و مشحون از تضاد در منهدم میسازیم، ارتباط آنرا با وظائف عملی معین زمان که در هر چرخش تازه تاریخ تغییر پذیر است قطع مینمائیم" (۶) بنا بر این بر اساس این آموزشها، باید برای هر چرخش تازه تاریخ، برای هر وضعیت مشخص، وظائف عملی مشخص راجستجو و انتخاب کرد و بدین ترتیب نمیتوان غیبگوئی نمود که لازمه بدست گرفتن حکومت از طرف طبقات زحمتکش حتما " خون و جنگ بوده و قهر انقلابی را بدین معنی مطلق کرد، چه در چارچوب موازنه و تناسب قوا نباید امکان بدست گرفتن مسالمت-آمیز قدرت رانفی وانکار نمود. مارکس در ژوئیه ۱۸۷۱ (یعنی پس از شکست قیام قهرمانه کمون پاریس) در پاسخ سؤال خبرنگار روزنامه World که پرسیده بود " این اتحادیه (انترناسیونال) چه هدفهایی را تعقیب میکند" گفت " رهائی طبقه کارگر از طریق قبضه کردن قدرت سیاسی و بکار بردن این قدرت سیاسی برای تحقق اهداف اجتماعی ... سازمان، شکل خاصی از مبارزه رادیکته نمیکند. بل چیزی که مطالبه میکند فقط اینستکه جنبش در جهت یک هدف نهائی واحد باشد ... اتحادیه های کارگری نمیتوانند در تمام جزئیات در نیوکاسل، در بارسلون، در لندن و در برلن مطلقا " مشابه باشند، فی المثل در انگلستان راه طبقه کارگر برای قدرت سیاسی باز است در حالی که نمیتوان بوسیله تبلیغات مسالمت آمیز سریعتر و مطمئن تر به هدف نائل آمد، قیام کارا حقا نه-ای خواهد بود..." (۷) لنین در نخستین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان در چهار ژوئن (یعنی چهار ماه قبل از انقلاب شکوهمند اکتبر ۱۹۱۷) گفت: " انقلابیهای کشورهای دیگر با قیامهایی خونین و دشوار انجام گرفته است ... در روسیه بطور استثنا، این انقلاب را از راه مسالمت آمیز میتوان انجام داد" (۸). اضافه میکنم که در کتاب دولت و انقلاب، در حالی که لنین یک فصل مشخص را به ضرورت قهر انقلابی اختصاص داده و در همین زمینه به اپورتونیسیم رهبران انترناسیونال دوم و خصوصا " کائوتسکی حمله میکند، در هیچ جا قهر انقلابی را بمعنای ضرورت اجتناب ناپذیر جنگ مسلحانه نمیگیرد، بلکه بلافاصله فصل بعد را به درهم شکستن ماشین دولتی و استقرار دیکتاتور پرولتاریا اختصاص داده و همین درهم شکستن و دیکتاتور پرولتاریا را بمعنای قهر انقلابی میگیسرد و در کتاب انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد بارها قهر را بمعنای درهم شکستن ماشین دولتی آورده و کائوتسکی را بهمین لحاظ مورد انتقاد قرار میدهد (۹) بدین ترتیب قهر انقلابی را نباید در شیوه بدست گرفتن قدرت، بلکه در روش اعمال این قدرت جستجو کرد و خصوصا " درهم شکستن ماشین دولتی و ایجاد نظام جدید انقلابی را مصداق واقعی آن شناخت. درباره شرایط و کیفیت حفظ قدرت حاکمه و مواجهه با ماشین دولتی ابتدا درمانیفست اشاره ای بعمل نیامده بود چه در آن موقع هنوز تجربه ای در این زمینه وجود نداشت و همانطور که لنین گفته است مارکس وانگلس نمیخواستند دچار خیالیابی شده و نقشه

(۶) مجموعه آثار و مقالات - ص ۳۰۸

(۷) کمون پاریس - ص ۹۸ (تکیه روی کلمات از ماست)

(۸) مجموعه آثار و مقالات - ص ۴۷۷

(۹) مجموعه آثار و مقالات - ص ۶۳۱ و ۶۳۲

خیالی ارائه دهند لنین تاکید میکند: " درگفتار مارکس ذره‌ای هم خیالی‌بافی وجود ندارد بدین معنی که او جامعه " نوین " از خود اختراع نمی‌کند و درباره آن خیال-پردازی نمی‌نماید، نه ، او، پیدایش جامعه نوین از بطن جامعه کهنه و شکل‌های انتقالی مربوط به گذار از جامعه کهنه به جامعه نوین را بعنوان یک روند طبیعی - تاریخی بررسی میکند، او تجربه واقعی جنبش توده‌ای پرولتاریا را در نظر می‌گیرد (۱۰). مارکس شکل‌های مربوط به گذار را از تجزیه و تحلیل انقلاب ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۱ فرانسه استخراج می‌کند و در کتاب هجدهم برومر، در جمع بندی حاصل انقلابات سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۱، می‌گوید: " سرانجام جمهوری پارلمانی در مبارزه خود علیه انقلاب مجبور شد همراه با اقدامات تضییعی، وسائل قدرت دولتی و تمرکز آن را تقویت بخشد، تمام انقلابات بجای آنکه این ماشین را درهم شکنند آن را تکمیل کرده‌اند، احزایی که یکی پس از دیگری برای احراز تسلط مبارزه می‌کردند، تصرف این دستگاه دولتی عظیم را غنیمت عمده پیروزی خود بشمار می‌آوردند " (۱۱).

مارکس این نظریه را با جمع بندی تجربه کمون پاریس تکمیل می‌کند که: " پرولتاریا پی برده است که وظیفه فوری و حق مطلق اوست که سر نوشتش را بدست گیرد و با قبضه کردن قدرت آن را به پیروزی برساند ولی طبقه کارگر نمیتواند به در دست گرفتن ماشین دولتی ساخته شده و به کار بردن آن در جهت هدف‌های خود قناعت کند. " (۱۲) و بالاخره در نتیجه گیری همین انقلاب راه حل صحیح را به دست داده و در نامه به لودویک کولگمان (۱۳ آوریل ۱۸۷۲) تاکید میکند: " اگر توفصل آخر هجدهم برومر را دوباره مرور کنی خواهی دید که من در آنجا درباره تلاش بعدی انقلاب فرانسه صحبت می‌کنم که دیگر مثل گذشته دستگاه بوروکراسی، نظامی را از دستی بدست دیگر منتقل نخواهد کرد، بلکه آنرا داغان می‌کنند و این پیش شرط هر انقلاب خلقی واقعی در قاره است " (۱۳) لنین در تجزیه و تحلیل این نظریه مارکس بر عبارت (پیش شرط هر انقلاب خلقی در قاره) تاکید میکند و می‌گوید: " تذکرفوق العاده عمیق مارکس حاکی از آنکه انهدام ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی است شایان ذکر است خاصیت خاص است در هیچیک از کشورهای قسمت قاره ای اروپا در سال ۱۸۷۱ پرولتاریا اکثریت خلق را تشکیل نداد. انقلاب " خلقی " یعنی انقلابی که واقعا " اکثریت را به جنبش جلب نماید و فقط میتواند آن انقلابی باشد که هم پرولتاریا و هم دهقانان را در بر گیرد، آن زمان این دو طبقه بودند که خلق را تشکیل میدادند " (۱۴).

بدین ترتیب کلاسیک‌های مارکسیست در هم شکستن ماشین دولتی را برای هر انقلاب خلقی ضروری میدانند ولی طبیعی است که آنها نابود کردن دولت را نمی‌خواهند لنین تاکید میکند که: " پرولتاریا دولت لازم دارد " (۱۵). " لنین در کتاب دولت و انقلاب

(۱۰) " " " " ص ۵۲۴

(۱۱) هجدهم برومر - ص ۱۰۰

(۱۲) جنگ داخلی در فرانسه - ص ۳۴

(۱۳) کمون پاریس - ص ۸۱

(۱۴) مجموعه آثار و مقالات - ص ۵۳۱ و ۵۳۲

(۱۵) " " " " - ص ۵۲۵

با نقل قول از مارکس که پرولتاریا پس از درهم شکستن مقاومت بورژوازی بجای آنکه اسلحه را به زمین نهد و دولت را ملغی کند به دولت شکل انقلابی و انتقالی میدهد اضافه میکند: " فقط علیه این شیوه الغاء دولت است که مارکس قیام مینمود و گفته های آنارشیستها را رد میکرد." (۱۶) لذا بدین ترتیب آنها که الغاء دولت و موسسات دولتی را پس از انقلاب مطالبه میکنند بقول لنین فقط میتوانند آنارشیست باشند چه بهر حال بعد از انقلاب تعویض بسیاری از موسسات دولتی ضرور هستند در این باره لنین تصریح میکند: " در حقیقت این امر فقط بمعنای تعویض نوعی از موسسات با نوع دیگر از موسسات است که با یکدیگر تفاوت دارند و همینجاست که یکی از موارد " تبدیل کمیت به کیفیت " مشاهده میشود." (۱۷)

اضافه میکنم حتی در انقلاب سوسیالیستی درهم شکستن ماشین دولتی بمعنای اخراج تمام کارکنان دولت نیست. لنین تأکید میکند: " درباره اینکه مستخدمین دولتی دفعتا " وهمه جا و تماماً " از بین بروند کوچکترین سخنی نمیتوانند در میان باشد چنین تصویری خیالی است." (۱۸)

۲- سابقه سازمان دولتی ایران

نظام و سازمان دولتی در کشور ما سابقه ای بسیار کهن دارد چه با تکامل نظام بهره-کشی و استثمار، سازمان دولتی نیز در این سرزمین بوجود آمد و عواما ملای قلمی و اقتصادی، که توسعه شهرنشینی و تمرکز قدرت را در کشور ایجاد مینمود، ایجاد یک سازمان دولتی وسیع و قوی را بعنوان یک ضرورت اجتناب ناپذیر مطرح ساخته بود. خصوصاً " که وظیفه جمع آوری خراج و مالیات از سراسر قلمرو سلاطین نیاز به یک سازمان اداری مجهز و قدرتمند داشت. در زمینه وضع اولین مقررات مالیاتی در زمان داریوش، هرودوت میگوید: " در زمان کوروش و کمبوجیه قاعده ثابتی درباره مالیات وجود نداشت و فقط پیشکش هائی به پادشاه اهدا میکردند: تنظیم مقررات مالیاتی و اصلاحات دیگر نظیر آن موجب شده است که پارسی ها داریوش را (کاسب) کمبوجیه را (مستبد) و کوروش را (پدر) بنامند زیرا ولی درهمه چیز چانه میزده و دومی خشن بود و بیقید و سومی اخلاقی ملایم داشت." (۱۹) درباره تشکیلات دولتی نیز هرودوت با اشاره به کتیبه داریوش در تخت جمشید توضیح میدهد: " ... پس از آنکه این کتیبه برپا شد، بیست حاکم نشین درباری برقرار کرد که پارسیها آنها را ساتراپ نشین مینامند وقتی این حاکم نشین ها معین شدند و کسانی در رأس آنها قرار گرفتند داریوش خراج هائی به اتباع خود تحمیل کرد و آنها را به چند نژاد تقسیم کرد " (۲۰) لزوم اداره سرزمین وسیع و وصول مالیات و خراج برای شاه و نگاهداری حساب هزینه و ذخائر بتدریج گروه خاصی از کارکنان دولت را در کشور بوجود آورد، این گروه که بدواً " به همراه نظامیان در یک کاست قرار

(۱۶) " " " - ص ۵۳۸

(۱۷) مجموعه آثار و مقالات - ص ۵۳۱ و ۵۳۲

(۱۸) " " " - ص ۵۳۴

(۱۹) تاریخ هرودوت، ترجمه هادی هدایتی - جلد سوم ص ۱۸۵

(۲۰) " " " " " " - ص ۱۹۴

میگرفتند سپس از نظامیان جدا شده و کاست جداگانه‌ای را بوجود آوردند. در شاهنامه در ابتدای تشکیل حکومت زمان جمشید چهار گروه نام برده شده است که " کاتوزیان (روحانیون) " و " نیساران (نظامیان)" و داداهنوخوشی (کشاورزان)" نامیده میشوند. چنانکه روشن است این واژه‌ها تصحیف واژه‌های اصلی پهلوی است که در دوره ساسانیان کارکنان دولت بنام " دبیران " کاست جداگانه‌ای بوده و گروه باسوادان را تشکیل داده و قشر ممتازی به حساب می‌آمدند.

در شاهنامه داستانی بیان شده است که انوشیروان برای هزینه‌های جنگی به سیصد هزار دینار وام نیاز داشت، کفشگری حاضر به پرداخت این وام میشود و در مقابل سه نمایندگان شاه میگوید که بخواهند فرزند او را به فرهنگیان بسپارند که روزی بمقام دبیری ارتقاء یابد.

فردوسی از قول کفشگر چنین میگوید:

به فرهنگ جوید همی رهنمای
که این پاک فرزند گردد دبیر

یکی پوردارم رسیده به جای
اگر شاه باشد بدین دستگیر

شاه با این پیشنهاد موافقت نمیکند و میگوید:

هنرمند و بادانش و یادگیر
دبیری بیایدش پیروز بخت
سپارد بدو چشم بینا و گوش
چو آیین این روزگار، این بود

چوبازارگان بچه گردد دبیر
چو فرزند ما برنشیند به تخت
هنر یابد از مرد موزه فروش
به ما بر، پس مرگ، نفرین کند

و دستور میدهد که شترها را بازگردانند. (۲۱)

پس از ساسانیان نیز چون اعراب با حکومت و اداره کشور آشنا نبودند لذا خیلی‌زود متوجه نظام دولتی و بازماندگان دبیران ساسانی شدند و آنها را بخدمت گرفتند بدین ترتیب سیستم دولتی کماکان ادامه یافت و دبیران بعنوان یک ضرورت حکومت پذیرفته شدند. در چهارمقاله نظامی عروضی آمده است: " پیش از این در میان ملوک عصر و جباثر روزگار پیش چون پیشدادیان و کیان و اکاسره و خلفاء رسمی بوده است، کسه مفاخرت و مبارزات به عدل و فضل کردند و هر سولی که فرستادی از جکم و لغز مسائل با او همراه کردند... دبیر عاقل و فاضل مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است از ترف پادشاهی" (۲۲)

در تمام دوره تاریخ کشور ما تشکیلات دولتی جزء سازمان دربار محسوب شده و کارکنان دولت، کارمندان دربار، بوده همه درآمدها نیز به شاه تعلق مییافت و فقط از او آخر ناصرالدین شاه جدائی دستگاه دولتی از دربار شروع شد.

در کتاب فروپاشی نظام سنتی جریان اخیر چنین بیان شده (۲۳) "یکی از مشخصات این دوران، روند جدا شدن تدریجی دستگاه دولتی، که بصورت "دیوانخانه" بخشی از دربار یا "درخانه" بود، از مجموع دربار است، ناصرالدین شاه تحت تاثیر تلقینات اطرافیان خود و به قصد جلب رضایت روشنفکران لیبرال که خواستار اجراء قانون و

(۲۱) راوندی - جد اول - ص ۶۲۹

(۲۲) به نقل از کتاب م. راوندی. جلد اول - ص ۶۹۳

(۲۳) فروپاشی نظام سنتی - ص ۱۰۲ و ۱۰۳

"تنظیمات" در ایران بودند در سال ۱۸۵۹ به ایجاد اولین "هیئت دولت ایران" و اولین "مشورخانه" دست زد. در سال ۱۸۷۲ اساسنامه "دربار اعظم" نوشته شد. در همین سال "مجلس مشورت وزراء" بوجود آمد که منجر به ایجاد نه وزارتخانه گردید که تنها سه وزارتخانه (یعنی مالیه، خارجه و جنگ) دستگاه اداره خاص خود را بوجود آوردند و بقیه عنوان بی پشتوانه‌ای بیش نبودند. پس از انقلاب مشروطیت سازمان دولتی بکلی از دولت جدا شده و در اجرای اصول قانون اساسی و متمم آن وزارتخانه‌ها بوجود آمد و از همین زمان کارکنان دولت بتدریج افزایش یافتند. در مورد ترکیب و نظام این دولت در مجموعه‌ای که بعنوان "پنجاه سال تبه‌کاری و خیانت سلسله پهلوی" منتشر گردیده است م. ف. جوانشیر میگوید: "انقلاب مشروطیت موضوع دستگاه دولتی را از دیدگاه مطرح ساخت هم از دید طبقات دموکراتیک هم از دیدگاه طبقات ارتجاعی و محافظ امپریالیستی. طبقات دموکراتیک خواستار دولت دموکراتیک و ماسین دولتی متناسب با آن بودند اما مرتجعین و محافظ امپریالیستی چنان دستگاه دولتی متمرکز و قهار میخواستند که موافق روح زمان در سرکوب وحشیانه خلق و احیاناً "تحمیق توده‌ها موفق گردد. این کشمکش از انقلاب مشروطه، دقیقتر بگویم، از جنبش تنباکو و همزمان با آن، شروع شده و تا کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ ادامه یافت و با این کودتا بسود ارتجاع و امپریالیسم پایان پذیرفت" (۲۴)

با استقرار حکومت رضاخان سازمان دولتی بسرعت توسعه یافت و این تشکیلات بعنوان یکی از پایه‌های تحکیم قدرت شاه به ابزار موشری جهت سرکوب مردم و ایجاد امکانات مساعد برای غارت مردم کشور، توسط استعمارگران و عمال وابسته به آنان تبدیل شد.

۳- حجم و ابعاد دستگاه اداری:

در رژیم گذشته سیستم اداری به انجام خدمات اداری منحصر نبوده است بلکه سازمان اداری شامل مجموعه قوای مسلح، وزارتخانه‌ها، بانکها، شرکتها و کارخانه‌ها و نظایر آن بود. این سیستم که در حکومت رضاخان در جهت تمرکز قدرت و تحکیم سلطه شاه شروع به توسعه نمود، بتدریج قسمت زیادی از فعالیتهای بازرگانی و صنعتی را در اختیار گرفت و در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ نیز بخاطر ضرورت‌های ناشی از این دوران رشد دامنه و حجم فعالیت‌های دستگاه دولتی ادامه یافت، در سالهای بعد از کودتای ۱۳۳۲ و آغاز توسعه سلطه بورژوازی وابسته تحت فشار این سرمایه‌داران برنامه واگذاری صنایع و بازرگانی به بخش خصوصی و در واقع گروهی سرمایه‌دار متنفذ و وابسته اعلام گردید تا صنایع خصوصی تقویت و توسعه یابند، شاه مخلوع این برنامه را در کتاب ما موریت برای وطن چنین بیان میکند: "باید گفته شود که بتدریج صنایعی که بوسیله شرکت‌های خصوصی بکار افتاده است نسبت به صنایعی که بدست دولت اداره میشود به دودلیل افزایش خواهد یافت: اول به این سبب که سیاست‌ها اینست که کارخانه‌های فعلی دولت را متدرجاً به اشخاص و شرکت‌های خصوصی واگذار کنیم... دوم بدان سبب که سعی بلیغ بعمل میآوردیم تا سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی را تشویق کنیم که سرمایه‌های

خود را در امور نوین صنعتی و بازرگانی بکار اندازند" (۲۵). ولی این برنامه نتوانست موفق باشد. م. ایوانف در کتاب تاریخ نوین ایران علت عدم تحقق این برنامه را چنین توضیح میدهد: "اما هنگامیکه در ایران به ایجاد رشته‌های صنعتی مدرن اقدام شد معلوم گردید که سرمایه‌های خصوصی ملی برای تأسیس یک چنین رشته‌های صنعتی مانند ذوب آهن، ماشین‌سازی... ضعیف است و این موسسات را میتوان عمدتاً "بسا سرمایه‌گذاری دولتی ایجاد کرد" (۲۶)

در مجموعه پنجاه سال تبه‌کاری و خیانت سلسله پهلوی جهت و روند این جریان در مقاله احسان طبری چنین وصف شده است: "نقش‌فزاینده دولت و درجه فوق‌العاده بالای مداخله در روندهای اقتصادی و اجتماعی بسودا امپریالیسم و سرمایه‌داران نورمینه‌داران بزرگ از مختصات جامعه ما و جوامع سرمایه‌داری دیگری همانند ماست. بسط سرمایه‌داری

خصوصی نیز که اکنون هدف مهم استراتژیک امپریالیستی است سیاست‌آگاهانه ایست که بخش دولتی تعقیب میکند. بدین معنی که بخش دولتی زیرساز (انفرا استراکتور) لازم را برای سرمایه‌گذاری خصوصی تأمین میکند. بعلاوه بورژوازی محلی در روابط متناقض و بغرنجش با سرمایه خارجی به وساطت دولت نیازمند است. دولت در کشور ما هرگز گاه لازم دانسته است به خصوصی کردن موسسات دولتی در رشته صنعت یا ایجاد بخش‌های خصوصی در فرهنگ، بهداشت (که در گذشته پیوسته در دست دولت بود) نیز دست زده است. خود بخش دولتی بنیاد غول‌آسایی است برای اجراء تجدید تولید سرمایه‌داری، برای میدان‌گشودن بسود سرمایه‌گذارها و غارتگریهای امپریالیستی. در اثر این وضع دستگاه دولتی متورم شده به شدت توسعه مییابد و از این طریق سرمایه‌داران بوروکرات که منبع درآمد آنها برداشت اموال دولتی است پدید شده و میشوند" (۲۷). در این جریان بمنظور ایجاد تسهیلات جهت امپریالیستها و سرمایه‌داران وابسته، دولت هزینه‌های سنگین ایجاد زیربنای اقتصادی مانند پروژه‌های مخابرات و راه‌سازی و غیره و نیز ایجاد صنایع سنگین را که مستلزم هزینه زیاد بوده است بعهده گرفت و در نتیجه سهم دولت در تشکیل سرمایه ثابت مرتباً "افزایش یافت تا آنجا که سرمایه‌گذاری ثابت دولت از ۵۷/۶ میلیارد ریال در سال ۱۳۴۶ به ۱۴۳/۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۱ و ۱۰۵۵/۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ رسیده است یعنی ظرف ده سال این رقم حدود هجده برابر شد و نسبت آن به مجموع سرمایه‌گذاری که در سال ۱۳۴۶ حدود ۴۸ درصد بوده است در سال ۱۳۵۱ به ۴۹/۹ درصد و در سال ۱۳۵۶ به ۵۷/۶ درصد رسید. یادآوری مینماید که رشد سرمایه‌گذاری دولت اصولاً در جهت کمک به منافع سرمایه‌داری وابسته بوده است و در واقع سود این سرمایه‌گذاری خصوصاً "به آنان تعلق میگرفت".

در سالهای اخیر تعداد کارکنان دولت بسرعت افزایش یافت خصوصاً "که پرسنل نیروهای نظامی در این مدت توسعه زیادی یافت و نیز دولت ترجیح میداد که جوانان را در موسسات دولتی شاغل کند تا از یکطرف از رضائی آنان نکاسته و از طرف دیگر آنها را به

(۲۵) ما موریت برای وطنم - ص ۳۰۲ و ۳۰۳

(۲۶) تاریخ نوین ایران - ص ۲۴۸

(۲۷) پنجاه سال تبه‌کاری و خیانت سلسله پهلوی ص ۶۱

ابزار مطیع سیاست خودتبدیل کند. دربرنامه حزب توده ایران مصوب ۱۳۵۴ ایمن جریان دقیقا " مشخص شده است .

تحولی که درسالهای اخیر دراین قشر دیده میشود عبارتست از:

- ۱- افزایش روزافزون تعداد کارمندان
 - ۲- پیدایش قشر تکنوکراتها که براساس موسسات صنعتی واقتصادی دولت قراردادارند و روزبروز نفوذ بیشتری کسب کرده و به یکی از تکیه گاههای رژیم مبدل میگرددند .
 - ۳- گسترش امتیازات بخشی از کارمندان لشگری و کادر افسری و کارمندان کشوری بمنظور تبدیل آنها به ابزار مطیع اجراء سیاست دولت .
- بدین ترتیب بدون ضرورت و نیاز واقعی تعداد کارکنان و مزدبگیران دولت بسرعت افزایش یافت تا آنجا که تعداد مستخدمین دولت که در سرشماری سال ۱۳۴۵ بالغ بر ۶۶۲۶۶۴ نفر یعنی حدود ۹/۶ درصد مجموع جمعیت شاغل بوده است در سرشماری سال ۱۳۵۵ به ۱۰۴۹۶۰۴۹ نفر یعنی حدود ۱۹/۳ درصد شاغلین بالغ میگردد. بعبارت دیگر در حالیکه ظرف ده سال جمعیت شاغل کشور ۲۸ درصد افزایش یافته بود این افزایش در کارکنان دولت ۱۵۶ درصد بوده است .

در بررسی تفصیلی وضع شغلی کارکنان دولت در سرشماری ۱۳۵۵ ملاحظه میگردد که ۴۰ درصد این کارکنان به کارهای اداری و دفتری و خدماتی فقط ۶۰ درصد آنان در مشاغل علمی ، فنی و تولیدی شاغل بوده اند .

مرکز آمار ایران در نتایج آمارگیری جمعیت سال ۱۳۵۴ تعداد کارکنان دولت را ۸۴۷ هزار نفر برآورد کرد و جالب توجه اینجاست از این تعداد عظیم کمتر از ۲۰۰ نفر یعنی کمتر از ۳۰ درصد به کارکشوری و تولیدی اشتغال داشته اند و بقیه این کارکنان در مشاغل دفتری و اداری و نظایران شاغل بوده اند . سازمان اموراداری و استخدامی جمع کارمندان مشمول قانون استخدام کشوری (نظامیان ، کارگران و روزمندان و نظایر آنان مشمول قانون استخدام نیستند) . در اسفندماه ۱۳۵۴ و بالغ بر ۳۶۵۲۳۸ نفر اعلام کرده است که از این تعداد ۴۳۷۰۲ نفر یعنی کمتر از ۱۲ درصد لیسانس و بالاتر داشته اند و بالاترین تعداد یعنی بیش از ۴۰ درصد این کارمندان را افراد اداری دیپلم کامل دبیرستان تشکیل میداده اند و این جریان طبیعی است چه بخاطر سیستم نادرست آموزشی همه ساله تعداد زیادی از دیپلمه ها امکان تحصیل در دانشگاه را بدست نیاورده و ناچار دولت ، حتی بدون احتیاج ، این جوانان را از فعالیت تولیدی باز داشته و آنها را پشت میز نشین میکرده است .

۴- مسائل سیستم دولتی :

گفته شد که دولت ابزاری در خدمت طبقات حاکم و مجری سیاست های آنان میباشد . دولت گذشته ایران نیز متعلق به طبقات حاکم یعنی سرمایه داری وابسته ، زمینداران بزرگ بوده و به هر صورت امکانات خود را در جهت تحقق منافع آنان متمرکز کرده بود . طبقات حاکم اعمال قدرت خود را در دولت عمدتا " از طریق گروهی کارشناسان مطیع و مزدور که در رأس سازمانهای دولتی قرارداداشتند انجام میداد این قشر تکنوکرات عملا " قدرت دولتی را در اختیار داشته و مجری سیاست های استعمارگران و طبقات حاکم بودند ، در کتاب " فروپاشی نظام سنتی " در مورد این گروه گفته میشود: " درینجا شایان ذکر است که در میان قشر ما موران دولت رجال و نیمه رجال سیاست پیشه ، طی صد سال

اخیر یک تیپ " جاتورسیاسی " از زمره جاه طلبان بی وجدان و فرصت طلب در قعر انبساط و گانه استبداد سلطنتی از سوئی و استعمار از سوئی دیگر پرورده شد که نقشی بس ننگین در تاریخ اخیر کشور ما بازی کرده اند ، برای این تیپ جاه طلبان و منصب گرایان توسل به هر پستی و بی مقتی ، فقط بشرط آنکه با توفیق در نیل به مقام همراه باشند مجاز بوده و هست ، نیل به مقام البته نه برای خدمت ، بلکه برای دستیابی به تحمل و تمسول زندگی عشرت آمیز ... " (۲۸) در سالهای اخیر نقش این " جانوران سیاسی " را گروهی از کارشناسان تحصیل کرده و بیابان عبارت صحیح تکنوکراتها بعهد گرفته و شروع به دزدی و خیانت از آنها در خیانت به مردم و دزدی روی رجال گذشته را سفید کردند چه دزدی و خیانت به آنچنان اوجی دست یافتند که بیشک میتوان گفت که در تمام ادوار و همه سرزمینها بی نظیر بوده است . این اشخاص بهر قیمت مقامی را گدائی کرده و بعنوان اسبزاری مطیع در خدمت استعمارگران و سرمایه داران وابسته قرار گرفته و شروع به دزدی میکردند و حجم این دزدی آنچنان بود که بعد از مدت کوتاهی و پس از دادن سهم شاه و سایر مقامات متنفذ باز هم آن قدر برایشان میماند که خود به سرمایه دار بزرگ تبدیل گردند در اشاره به همین گروه است که در برن نامه حزب توده ایران مصوب ۱۳۵۴ تصریح شده است که : " یکی از قشرهای بورژوازی ایران که سرعت رشد میکند بورژوازی بوروکراتیک است یعنی آن قشر از کارمندان عالیرتبه دولتی که با استفاده از اهرمهای نفوذ و قدرت و نیز از طریق برداشت و اختلاس اموال دولتی ... عواید هنگفت کسب میکنند ."

بطور کلی نحوه اداره دستگاه دولتی در هریک از سطوح عینا " شبیه اداره کلی مملکت بوده است یعنی همانطور که شاه کشور را مستبدانه اداره کرده و نه تنها مقید به هیچ قانون و مقرراتی نبود ، بلکه آنچه برایش اهمیت نداشت مصالح و منافع مردم و کشور بوده است در سازمانهای دولتی از کوچکترین دواثر تا وزارت نیز همین جریان تکرار میگردد است ، طبیعی است که در این سیستم چون لیاقت و کارآئی و خدمت نمیتوانست مورد توجه قرار گیرد ، لذا هریک از کارکنان دولت سعی میکرد با تملق و چاپلوسی و نشان دادن حداکثر اطاعت طلب توجه و اطمینان کرده و مقاماتی را به دست آورده و یا از کار و خدمت مایوس و دلسرد شده و در گوشه ای نظاره گر خیانت و دزدی مسئولین باشد .

ویژگی عمده دستگاه اداری در این دوره رشد سرطانهای سازمانها و موسسات مشاهده میگردد چه برای انجام فعالیتها و خدمات واحد دهها سازمان و موسسه و شرکت بوجود آمد و این توسعه بهمراه مقررات متعدد و پیچیده و روشهای کهنه اداری موجب استقرار سیستم پیچیده بوروکراتیک و بیابان بهتر قرطاس بازی در دولت گردید تا آنجا که فی المثل یک کشاورز برای هریک از امور مربوط به خود مانند : کود ، سموم ، بذر ، ماشین آلات کشاورزی ، وام و اعتبار ، آب ناچار به مراجعه به موسسات جداگانه ای بود و در هریک از این موسسات نیز وجود مقررات پیچیده ، مراحل مختلف ، اقدام و تصویب دواثر و اشخاص متعدد ، انجام هر کار ساده به روزها و گاه ماهها زمان نیاز داشت . به این جریان باید مشکل تمرکز را افزود ، چه روسا و مسئولین شهرستانها تقریباً هیچ اختیاری نداشته و اختیار تصمیم گیری در تهران متمرکز بود و علیرغم ادعاهای

مکرر و مداوم رژیم گذشته در عدم تمرکز و واگذاری کار استانیها به آنان در عمل بعلاوه مسائل بنیانی سیستم اداری و بخاطر عدم صداقت مجریان، این طرح هرگز اجرا نگردید و ادعاها در سطح نمایش و تظاهر متوقف ماند، کما اینکه طبق آمار سازمان امور استخدام کشوری از جمع ۳۶۵ هزار نفر کارمند مشمول قانون استخدام در اسفند ماه ۱۳۵۴ بیش از یک سوم یعنی حدود ۱۲۴ هزار نفر در استان مرکزی شاغل بوده اند و این جریان در سالهای بعد ادامه و گسترش یافت.

کنترل و یا بعبارت بهتر سلطه سازمان امنیت در سازمانهای دولتی مشکلات را مضاغف میکرد چه این سازمان در هر موسسه دهها مامور و خیرچین داشته و بعلاوه استخدام هر کارمند و انتصاب هر یک از آنان به ریاست باید حتما " با تأیید و تصویب سازمان امنیت صورت میگرفت و در عمل نیز ماموران سازمان و آنها که مطیع تر و آماده تر بخدومت بودند شانس و امکان بیشتری برای ارتقاء داشتند و بدین ترتیب سازمان امنیت از همه جهات کارکنان دولت و فعالیت آنان را کنترل میکرد ولی دیده ایم که این کنترل فقط از نظر سیاسی بوده است و الا سازمان با وجود اطلاع از زدبیهها و اختلاس و خیانتها هیچگونه واکنش نشان نمیداد و شاید فقط سهم خود را مطالبه و دریافت میکرد.

سازمان وسیع دولتی به همراه امتیازات زیادی که دولت برای اقشار کارکنان خود منظور نموده بود هزینه سنگینی را به کشور تحمیل میکرد است که این هزینه با آهنگ سریعی روبه افزایش بود. بطوریکه جمع هزینههای جاری دولت از ۸۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۴۶ به ۳۵۹ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۱ و ۱۲۴۸ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ و بالاخره ۱۷۵۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۷ بالغ شده است. یعنی ظرف یازده سال این هزینه حدود ۲۱۴ برابر شده است و در سال جاری نیز علیرغم انحلال سازمانهای پرجرسی مانند ساواک و دربار و با وجود همه صرفه جوئیها دولت ناچار بودجه ای بمبلغ ۱۵۷۷ میلیارد ریال یعنی حدود سه چهارم درآمد پیش بینی شده را برای هزینههای جاری در نظر گرفته است و مسلما " همین ارقام میتواند به بهترین وجه توسعه نامتناسب دستگاه دولتی و لزوم اتخاذ تدابیر موثر برای کاهش فشار بار این هزینه بردرآمد ملی را اثبات کند.

۵- دگرگونی در نظام دولتی:

گفته ایم که بنظر ما رکیستها شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی درهم شکستن ماشین دولتی و استقرار سیستم و سازمان جدید برای انجام خدمات دولتی است ولی نباید فراموش کرد که این شرط برای انقلابهای خلقی به سرکردگی پرولتاریا و حزب آن از طرف استادان بزرگ پرولتاریا تاکید شده است، در حالیکه میدانیم انقلاب کشور ما بهر علت و بهر صورت به سرکردگی طبقه کارگر و حزب این طبقه انجام نگردیده است و به همین جهت انتظار اجرای برنامه های (سوسیالیستی) از این انقلاب و رهبران آن فقط خیالی بافی و توهم و یا بقول لنین نیمه آنا رشیستی است. استادان بزرگ به ما آموخته اند که در هر مرحله و در هر چرخش تازه واقعیت های عینی را در نظر گرفته و برنامه های خود را بر اساس رشد نیروهای مولده، آرایش طبقاتی، روابط اقتصادی و عوامل ذهنی طرح و پیشنهاد کنیم و نه آرمایه های ذهنی و خیالی خود را که گنجینه غنی و عظیم تجربیات انقلابی برای ما روشن میسازد. تاکید و پافشاری بر برنامه های بلند پروازانه فقط میتواند موجب سکتاریسم و انزوای حزب طبقه کارگر و در نتیجه سبب شکست آن گردد. در این زمینه میتوانیم به رهنمودار زنده لنین در کتاب دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک در توجیه قطعنامه

کنگره سوم حزب درباره حکومت موقت اشاره کنیم، لنین در این کتاب پس از بررسی شرایط عینی و ذهنی موجود تاکید میکند: "بالخره متذکر میشویم که وقتی قطعاً ما، حکومت انقلابی موقت را موظف به عملی ساختن برنامه حداقل مینمایید، بدین طریق افکار ریمعنی نیمه آنارشیستی را درباره اجرای بیدرتنگ برنامه حداکثر وبدست آوردن قدرت برای انجام انقلاب سوسیالیستی را ... بدور میاندازد" و در ادامه این بحث لنین اضافه میکند: "اگر کارگرانی در موقع خود ازمایه بپرسند، چرا ما نباید برنامه حداکثر را اجراء نمائیم، ما در پاسخ متذکر خواهیم شد توده های مردم که دارای تمایلات دموکراتیک هستند، هنوز از سوسیالیسم خیلی دورند، هنوز تضادهای طبقاتی نضج نگرفته و هنوز پرولتاریا متشکل نشده است." (۲۹) و دیدیم هنگامیکه شرایط عینی و ذهنی آماده بود چگونه لنین مصرا "اجرای انقلاب سوسیالیستی را خواسته است."

بدین ترتیب در شرایط کنونی در مورد دستگاه دولتی باید برنامه های مناسب را بررسی و پیشنهاد کرد.

شانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران در اسفند ۱۳۵۷ در پیشنهادهای خود برای تشکیل جبهه متحد خلق، درباره دستگاه دولتی و شیوه کشورداری پیشنهاد میدکند " ... اکنون باید در کشور، دستگاه دولتی و شیوه کشورداری جدیدی، درست معکوس آنچه در رژیم پهلوی بود ... ایجاد گردد یعنی باید دستگاه دولتی مردمی و خلقی بوجود آید و شیوه کشورداری نیز مطابق با آن از بنیان عوض شود. دستگاه دولتی مردمی و خلقی برای ایران انقلابی باید دارای خصلتهای زیرین باشد:

باید صرف نظر از تفاوتهای سیاسی و مذهبی و مسلکی وایدئولوژیک و جنسی و ملی و غیره متکی بر طبقات واقشار مردمی و خلقی یعنی کارگران، دهقانان، اصناف و کسبه، روشنفکران و روحانیون مترقی، سرمایه داران میهن پرست و خلقهای ایران باشد و از منافع آنها علیه ارتجاع داخلی و امپریالیسم خارجی دفاع کند، یعنی باید حکومتی باشد جوشیده از مردم، متکی بر مردم و مجری اراده مردم. بدیهی است که یک چنین دستگاه حکومتی:

- تبلور و تجسم وحدت حقوق و مسئولیت خواهد بود که در دست خلق متمرکز خواهد گشت.
- در این حکومت اعمال قهر و استعمال نیروی جبر منحصر به سرکوب ضد انقلاب خواهد بود.
- وظیفه ارتش به دفاع از مرزها و کشور در قبال تجاوز خارجی منحصر خواهد گشت.
- ملاحظه میگردد که در این برنامه اصول اساسی در سیستم دولتی نوین بوضوح مشخص و پیشنهاد گردیده است در زمینه برنامه های خاص و اجرائی جهت تحقق هدفهای انقلاب در دگرگونی نظام دولتی اقدامات و تدابیر زیر باید فوراً "اجراء گردد:
- الف. کلیه ماموران ساواک، خبرچینها، وابستگان به دربار و مقامات متنفذ بسرعت شناخته شده و از سازمانهای دولتی اخراج گردند.
- ب. کلیه کارکنان فاسد از دستگاههای دولتی اخراج گردند.
- ج. بمنظور ایجاد زمینه مناسب جهت اجرای دگرگونی در سازمانهای دولتی و با توجه باینکه بسیاری از کارکنان قدیمی دولت به قرطاس بازی، عدم احساس مسئولیت و در مقابل مردم و سایر عوارض فساد آلود شده اند و تغییر این عاداتهای دیرین

- دشوار و یا ممتنع خواهد بود باید با تعمیم مقررات بازنشستگی و حتی پائین آوردن سابقه کار، این کارکنان بازنشسته گردند .
- د . با توجه باینکه حتی پس از اجرای تدابیر بالا باز هم تعداد کارکنان دولست خصوصا " در سطوح کارکنان دفتری و اداری بیش از میزان احتیاجات خواهد بود باید با تهیه و اجرای برنامه های مشخص به این کارکنان حرفه ها و تخصص های مورد نیاز تولید کشاورزی ، صنعت و سایر بخش ها آموخته شده و با تامین امکانات مناسب از طریق متشکل کردن آنان در شرکتهای تعاونی و یا اعطاء کمک برای تهیه ابزار کار، این گروه را به فعالیت های تولیدی سوق داد .
- ه . از آنجا که دستگاه دولت بدون نیاز واقعی گسترش یافته و وجود سازمانها و ارگانهای متعدد سبب افزایش تشریفات و کندشدن فعالیت گردیده است باید با یک بررسی جامع و همه جانبه سازمان و تشکیلات دولتی مجددا " و با توجه به احتیاجات جامعه انقلابی معین شده و دیگر سازمانها و موسسات اضافی تعطیل گردند .
- و . قوانین مقررات دولتی که مجموعه ای بسیار مفصل بوده و موجد کنندی و بفرنجی خدمات کارکنان دولت میگردد باید بکلی ملغی شده و مقررات جدید با توجه به مقتضیات انقلاب و در جهت تسهیل و تسریع کار وضع و اجراء گردد .
- ر . در تعیین مدیران و مسئولین دولتی در تمام سطوح خدمت باید مراقبت و کوشش بعمل آید که قبل از هر شرط و مهمترین شرط برای احراز این سمت ها و حتی مقدم بر تحصیلات و تخصص و تجربه ، سابقه و ایمان افراد به انقلاب و اعتقاد به مسئولیت در مقابل مردم و کشور و آمادگی برای انجام خدمت ملاک قرار گیرد .
- بدیهی است که ایمان به انقلاب و خدمت باید صرف نظر از تفاوت های سیاسی و مذهبی و مسلکی و ایدئولوژیک و جنس مورد نظر واقع شود . ممکن است ایراد شود که سلب مدیریت از ما موران کنونی و واگذاری آن به افراد انقلابی از حیث کمبود تجربه اشکالاتی بوجود خواهد آورد و ناچار باید از تخصص و تجربه مدیران کنونی استفاده بعمل آید، پاسخ میدهیم که افراد مومن و انقلابی خیلی زود میتوانند تجربه لازم را کسب کنند و حتی اگر این افراد سها " دچار اشتباه شوند باز هم مطمئن تر از بسیاری از مدیران کنونی است که ممکن است دارای سوء نیت باشند و یا عادت به خدمت به خلق نداشته باشند . بعلاوه میتوان مطمئن بود این افراد بکمک شور انقلابی و قصد خدمت خیلی زود میتوانند تجربه لازم را کسب کنند . در همین زمینه امام خمینی در رساله ولایت فقیه برای تشویق روحانیون به مبارزه و کسب قدرت و رفع نگرانی آنان از نداشتن قدرت و تجربه حکومت تاکید میکند : " شما این افسردگی را از خود دور کنید ... شما که این قدرت و جرأت و تدبیر را دارید که برای استقلال و آزادی ملت مبارزه میکنید، شما که توانسته اید مردم را بمبارزه وادار کنید و دستگاه استعمار و استبداد را بلرزه در آورید روز بروز بیشتر تجربه میآموزید و تدبیر و لیاقت شما در کارهای اجتماعی بیشتر میشود . . . (۳۰) .
- ح . اساس کار سازمان دولتی در آینده باید بر اساس نوعی وحدت و بر مبنای عدم تمرکز باشد، بدین معنی که از یک طرف مراقبت بعمل آید تا کلیه عملیات و خدمات مربوط

به یک فعالیت، مانند کشاورزی، در یک سازمان یا یک ارگان مشخص متمرکز باشد و از طرف دیگر با اتخاذ تمام وسائل و تدابیر، موجباتی فراهم گردد که در هر منطقه مسئولین اجازه و اختیار کافی برای تصمیم‌گیری داشته باشند و بتوانند سریعاً خدمات و امکانات خود را در اختیار مردم قرار دهند.

ط. بالاخره باید به عموم کارکنان دولت تفهیم شود که تصدی مشاغل دولتی برای خدمت است و قبول تصدی در قبال مردم و دولت ایجاد مسئولیت می‌کند و بهتر است که در متمم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ماده ۳۷ از قانون اساسی جمهوری دموکراتیک خلق الجزایر عیناً " اقتباس گردد که: " مشاغل دولتی امتیاز به حساب نمی‌آیند بلکه مسئولیت ایجاد می‌کند، ما مورین دولت باید فقط و فقط در فکر منافع مردم باشند، و صلاح عموم را در نظر داشته باشند..."

ع- مردمی و خلقی کردن دولت:

تردید نیست که همه تدابیر پیشنهاد شده در بالا یعنی ایجاد تحول در سازمان، مقررات و افراد نمیتواند این اطمینان را بوجود آورد که دستگاه دولت در آینده در جهت منافع مردم بکار گرفته شده و از بوروکراسی و فساد دوریماند چه به صورت این آفات همواره دولت را در تمام سطوح تهدید خواهد کرد و اجتناب از آنها به صرف داشتن مقررات و سازمان و حتی افراد مناسب ممکن نیست، راه حل این مسئله و ایجاد یک وثیقه و پشتوانه مطمئن برای کاربرد دستگاه دولت در جهت منافع مردم را باید در مردمی و خلقی کردن دستگاه دولت جستجو کرد و درست به همین جهت است که در برنامه حزب توده ایران برای جبهه متحد خلق " مردمی و خلقی " کردن دولت تاکید شده است.

مردمی و خلقی کردن دولت یعنی چه؟ مردمی کردن دولت یعنی مشارکت و مداخله مردم در اداره امور و نظارت بر آنها. در همین مورد لنین میگوید: " تنها در صورتی میتوان علیه بوروکراسی تاپایان، یعنی تا احراز پیروزی کامل بر آن، مبارزه کرد که تمام اهالی در اداره امور شرکت ورزند. (۳۱) " ولی جلب علاقه و اطمینان مردم برای مشارکت در اداره بسیار دشوار است زیرا آنچه که لنین درباره روسیه تزاری گفته است به شدت بیشتری در کشور ما صادق است که: " دولتی که قرن‌ها ارگان ستمگری و چپاول مردم بود نفرت بسیار عظیم و عدم اعتماد توده‌ها را نسبت به تمامی آنچه که جنبه دولتی دارد برای ما میراث نهاده است (۳۲) " و بالاخره بدیهی است که مردم سابقه و تجربه‌ای در اداره ندارند و چون همانطور که لنین گفته است: " فن اداره کردن جیلی افراد نیست بلکه اکتسابیست (۳۳) " لذا مردم باید این فن را فراگیرند.

برای غلبه بر تنفر و جلب علاقه مردم به مداخله در اداره دولت و آموختن فن اداره به آنان چه باید کرد؟ بقول لنین: " زندگی بهترین آموزگار است. " (۳۴) و انقلاب خودبهترین آموزگار است. لنین مقاله درباره درسهای انقلاب را چنین شروع میکند: هر انقلابی بمعنای یک تحول ناگهانی در زندگی توده‌های عظیم مردم است... همان‌گونه

(۳۱) مجموعه آثار و مقالات - ص ۶۷۴

(۳۲) " " " " ص ۶۱۱

(۳۳) " " " " ص ۶۰۹

(۳۴) " " " " ص ۵۶۶

که هر تحول در زندگی یک فرد خیلی چیزها بوی میا موزد و وادارش میسازد خیلی چیزها ببیند و به چیزهای زیادی پی ببرد، بهمان گونه هم انقلاب در مدت کوتاهی پرمعنا تر - یکن و گرانها ترین درسها را به تمام مردم میدهد. در دوران انقلاب میلیونها و دهها میلیون تن از مردم هر هفته بیشتر از یکسال زندگی عادی و خواب آلود چیز میا موزند" (۳۵) این راهنمایی گرانها در انقلاب مانیز تحلی و مصادق یافت، چه دیدیم که در حیران انقلاب و از بطن انقلاب و از میان مردم و بطور " خودجوش " کمیتهها و شوراهای آنها در همه محلات و شهرها بلکه در تمام سازمانها و کارخانهها بوجود آمدند. این کمیتهها و شوراهای آنها در ابتدا وظیفه هماهنگی اعتمادات و نظا هرات را داشتند بلافاصله بعد از انقلاب به ارگان های مدیریت تبدیل گردیدند. متاسفانه پس از انقلاب بخاطر ماهیت طبقاتی و سیاسی دولت از یکطرف و بی تجربگی و تا حدودی شتابزدگی، در این ارگانهای خلقی بجای اینک به قول لنین: " کمتر پرگوئی سیاسی و بیشتر توجه به واقعیات ساده ولی حیاتی" (۳۶)

فرمانروا باشد، بحثها و مناظره های اسکولاستیک درباره حکومت از بالا یا پائین و بقول لنین: " تمایل تبدیل کار به مباحثه و کردار به گفتار" (۳۷) استقرار یافت و در نتیجه این ارگانهای خلقی که نمیتوانستند بهترین نمونه خلقی و مردمی کردن اداره دولت باشد به مواجهه علیه دولت و مدیریت دعوت شدند و لذا بجای هماهنگی و همکاری مبارزه آغاز گردید. آنچه مشکلات را مضعف میکرد وجود تعدادی از عناصر وازده و بقایای ساواک و وابستگان حکومت گذشته در هر دو ارگان، یعنی در شوراهای کمیتهها از یکطرف و دستگا ههای حکومت از طرف دیگر بوده است، وجود این افراد و خودنمایی و نظا هرات آنها در انقلاب طبیعی است، لنین گفته است: " هیچ جنبش خلقی عمیق و نیرومندی در تاریخ بدون پیدایش کف کشیفی از ماجراجویان و شیا دان، لاف زنان و قشقرق بازان که به پروپای نو - آوران بی تجربه میپیچند، بدون شتابزدگی های بی معنی، ندانم کاریها و جوش و جدلهای بیهوده و... از پیش نرفته است." (۳۸) افرادی که تا روز قبل از پیروزی انقلاب به شدت به رژیم قبلی وابسته بودند و همه سعی خود را در چاپلوسی و تملق برای مدیران و کوشش در راه جلوگیری از گسترش مبارزه و اعتمادات بکار بردند فردای پیروزی ناگهان به طرفداران پرسروصدای انقلاب تبدیل شده و به کمک هوچیگری توانستند در بسیاری از کمیتهها و شوراهای ارگانهای حکومت وارد شده و حتی مسئولیت های بدست آورند و بدیهی است که همینها یکی از مهمترین موانع پیروزی انقلاب در استقرار سیستم حکومت دموکراتیک هستند. ولی با وجود این با استناد به تجربیات سایر کشورها و با اتکاء بدست آوردهای انقلاب، با قاطعیت میتوان گفت که شوراهای کمیتهها میتوانند بهترین روش جلب مشارکت مردم و خلقی کردن دولت باشند.

استقرار و تعمیم نظام شورائی در کلیه امور از زمان مشروطیت مورد تاکید رهبران مذهبی و سیاسی بوده است، بعنوان مثال میرزای نائینی که یکی از مراحق تقلید معا صر مشروطیت بوده و شاید نخستین روحانی شیعه است که توجیه شرعی از مشروطیت کرده و کوشیده

(۳۵) " " " ص ۴۸۳

(۳۶) " " " ص ۶۹۵

(۳۷) مجموعه آثار و مقالات ص ۵۷۸

(۳۸) " " " ص ۶۱۵

است که دین را با سیاست پیوند دهد درباره عمومیت الزام به شورا میگوید: "وداللت آیه مبارکه: و شاورهم فی الامر که عقل کل و نفس عصمت را بدون مخاطب و مشاورت با عقل است مکلف فرموده اند برای منطلب درکمال بدهانت و ظهور است... وداللت کلمه مبارکه - فی الامر - که مفرد محلی و مفید عموم اطلاق است برای اینکه متعلق مشورت مقرر در شریعت مطهره کلیه امور سیاسی است هم در غایت وضوح... و آیه مبارکه: و امرهم شوری بینهم اگرچه فی نفسه به زیاده از رجحان مشورت دلیل نباشد، لکن دلالتش بر آنکه وضع امور نوعیه بر آنست که به مشورت نوع برگزار شود درکمال ظهور است." (۲۹)

بدین ترتیب نظام شورائی از آنجا که از عمق انقلاب برخاسته و با تعلیمات مذهبی و آراء روحانیون نیز منطبق است میتواند برای خلقی کردن دولت بکار گرفته شود بدیهی است که در اینجا منظور فقط نظام شورائی برای اداره سیاسی مناطق نیست بلکه منظور ایجاد شوراها در کلیه سازمانها و ارگانها، برای کنترل نظام دولتی و ایجاد هماهنگی در سازمان و بالاخره جلب همکاری کلیه کارکنان به حسن اداره است. مسلماً نظارت و هماهنگی بمعنای مدیریت نیست که جنجال مدیریت از بالا یا پایین بتواند در آن موثر باشد بلکه این شوراها فقط هماهنگی و همکاری و خصوصاً نظارت و کنترل را برقرار میکنند. ماده ۸ قانون اساسی شوروی درباره این ارگانها که هیئت کارکنان موسسات خوانده میشوند میگوید: "ماده ۸ - هیئت کارکنان موسسات در بحث و فصل امور دولتی و اجتماعی، در برنامهریزی امور تولیدی و رشد اجتماعی، در تهیه و توزیع کارها، در بحث و حل مسائل اداره امور موسسات و ادارات، بهبود شرایط کار و معیشت، استفاده از وجوهی که برای رشد تولید و نیز برای اقدامات اجتماعی و فرهنگی و تشویق مادی در نظر گرفته شده است، شرکت میورزند، هیئت های کارکنان موسسات، سابقه سوسیالیستی را گسترش میدهند، به ترویج شیوه های مترقی کار و تحکیم انضباط در کار کمک میکنند... و برای بالابردن سطح آگاهی سیاسی و فرهنگ و مهارت حرفه ای آنها میکوشند." قانون اساسی الجزایر مصوب ۱۹۷۶ درباره مجمع خلق چنین میگوید: "ماده ۷ مجمع خلق نهاد اصلی دولت است. این مجمع چهارچوبی است که در آن اراده ملت و دموکراسی تحقق مییابد، این مجمع وسیله اعمال عدم تمرکز و مشارکت توده های خلق در اداره امور عام المنفعه در تمام سطوح است. اصل ۱۰۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در این زمینه میگوید: "بمنظور تامین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه ها و ایجاد هماهنگی در پیشرفت امور واحدهای تولیدی، صنعتی و کشاورزی، شوراها مرکب از نمایندگان کارگران و دهقانان و دیگر کارکنان و مدیران و در واحدهای آموزشی، اداری خدماتی و مانند اینها، شوراها مرکب از نمایندگان اعضای این واحدها تشکیل میشود." ملاحظه میگردد که در متن قانون اساسی وظیفه شورا بسیار محدود و منحصر به همکاری در تهیه برنامه ها و ایجاد هماهنگی شده است و مهمترین وظیفه شوراها که کنترل و نظارت مدیران و مسئولین و ایجاد انضباط باشد مسکوت مانده است. که امید می رود در متمم قانون اساسی این وظایف تکمیل گردد.

با وجود این در صورت بسط و گسترش نظام شورائی در سراسر کشور و اعطاء اختیارات و امکانات به شوراها منطبقه ای برای برنامه ریزی و کنترل مدیران و تشکیل شوراها

کارکنان موسسات برای برنامهریزی و هماهنگی و در صورت استقرار همکاری کافی بین دوارگان خلقی میتوان امیدوار بود که دستگاه اداری مردمی و خلقی در کشور مستقر شود، ولی باز هم تکرار میکنیم که شرط اصلی توفیق این برنامه جلب همکاری تودهها از طریق شوراها برای برنامهریزی، هماهنگی و نظارت در کار سازمانی و تولیدی در تمام سطوح است.

درمان



"آلوده، نه آنگونه که با دیو بسازم
برزور، نه آنگونه که با وی بستیم
آزاده ترازان، که به پستی بشکیم
بیچاره ترازان، که ز پستی بگیریم"
شرف



★ دکتر شرف الدین خراسانی (شرف) با محبت، یکی از سروده‌های گذشته خود را برای
نوخوانی در اختیار ما گذاشت .

این شعر بنام " درمان " در خرداد ۱۳۵۱، در اوج میدان داریهای دیکتاتور سابق
ایران و آستان بوسانش، سروده شده و همان ایام نیز نشر یافته است .
شعر به گفته شاعر در "دخمه تاریک و قلق زای" و به تصریح سازمان بین المللی عفو،
در یکی از " فرومایه ترین رژیمهای جهان " در ایامی که نصیری ها و پرویز شایقی ها به
کمترین مقاومت انسانی با دستگاههای آمریکائی " توستر " و ژاپنی " آپولو " پاسخ
میدادند، سروده شده است و چاپ مجدد آن در این فضای انباشته از مغناطیس انقلاب،
نوعی یادکرد عبرت آموز است که به اندیشیدن فرا میخواند .

طولانی بودن یلدای استبداد و لاف و گزاف گوشخراش و پاپان نا پذیر جا رچیاننش و
حمایت بیگماگران امپریالیستی از این بساط و شکست خون آلود و مکرر در مکرر تفللهای
مأیوسانه برای ایجاد دگرگونی، امیدوارترین کسان را نیز بتدریج از پای در میآورد.
در این شرایط بسیاری از بهترین و باورمندترین شاعران ما اشعاری سروده اند که میتوان
آنها را " ادبیات شب " نامید؛ در همه آنها بیم و امید با هم در نبرداست، شکوه تلخ
از ظلمت و آرزوی فرا رسیدن روشنی موج میزند، نومییدی خورد کننده با احساس پایداری
انسانی گلویز است. در اما تیسیم ویژه ای در این اشعار است که سندلرزاننده یکی از
شوم ترین اعصار تاریخ معاصر ماست .

در قطعه " درمان " (که شاید یکی از نمونه وارترین قطعات زاین نوع است)
تمام مختصات این نوع اشعار مقاومت، مقاومت انسانی که در زیر فشار خورد کننده
سرنوشت مختنق می شوند، خود را نشان میدهد .

شاعر نمیخواهد که " عقل شمارشگر " حیلہ باز اورا بسوی کلوچه‌های شیرین زندگی خوش‌بلغزانند و از شرف انسانی عاری کند. هراسناک است که مبادا این عقل‌شمارشگر، همه ارواح شریف را در کارگاه ابلیسی خویش نیست‌کنند و مثنی ویرانه انسانی بنام چاکر و چاپلوس برجای گذارد. ولی عزم او جزم است که باری چنین نشود. او میداند که " شاه‌شاه " پوک، مغزه خود کالائی است در دکه سوداگر تاریخ و از این " سنگ خزه آویخته "، از این نقطه انجماد و ارتجاع، چشم دگرگونی نمیتوان داشت. شاعر در عزلت بیم‌آور خود، در جستجو برتکیه‌گاهی برای دامه پایداری است. لذا به قوت روح، به " درون " پناه میبرد و میخواهد با قدرت اندیشه خلاق و احساس سرشار از اندیشه، عقل و سوسه‌گر را خورد کند و دمی آرزوی طرح نوینی را که خانه ایرانی ما را آباد کند، ترک نمیگوید.

شاعر استاد فلسفه است و شعرش از تفکر فلسفی لبریز. و این دوگانگی شخصیست (فیلسوف و شاعر) چنانکه بارها تاریخ نشان داده است، میتواند دست در آغوش هم، تنی واحد پدید آورند که شعر " درمان " از جلوه‌های آن است.



(۱)

افسوس که آن خیمه‌شادی که به‌سی سال
در این دل توفان‌زده افراشته بودم
و آن بذر پراکنده و آکنده زامکان
کش در دل و اندیشه خود کاشته بودم...

آن دستخوش باد غمان گشت و فروریخت
وین در گل امروز جهان ماند و بپوسید
در خیمه ویران شده ایمن نتوان خفت
وز گذشته آفت زده حاصل نتوان چید

آن کش همه سرمایه ز کف رفته و خود نیز
کالاشده در دکه سوداگر تاریخ
از وی نتوان چشم دگرگونی خود داشت:
سنگی خزه آویخته در بستر تاریخ.

افسوس که زین دخمه تاریک قلق زای
هرسو نگرم راه برون آمدنم نیست
یک عمر اسیر شدگی بودم. و امروز
امکان دگرگونی و شور شدنم نیست

آلوده نه آنگونه که با دیوبسازم
پر زور نه آنگونه که با وی بستیم
آزاده‌تر از آن که به پستی بشکیم
بیچاره‌تر از آن که ز پستی بگریزم

آگاه‌تر از آن که زبان در کشم از یاس
نومیدتر از آن که ز نم دست به پیکار
پوینده‌تر از آن که به امروز نهم‌دل
هشیارتر از آن که شوم طعمه پندار



(۲)

آنجا که به بیرون دل خود خوش نتوان داشت
باید به درون رفتن و کاویدن احساس
آزاد شدن دمیدم از وسوسه‌ی عقل:
این مایه بیزاری وانگیزه پرواس

با عقل شمارشگر و با حیلۀ گریه‌اش
تنها، دل دانا نشود راضی و خرسند
احساس اگرش رشحه شعری نقشاند
هستی همه دوزخ شود از عقل پر آفند

این عقل پراز حیلۀ که سیمای جهان را
چون روی عروسان جوان کرده پراز رنگ
جادوگر پیربست پرافسون و پرافزار
کش هیچ تبهکاری وزشتی نبود ننگ

اکنون که آنست که اندیشه و احساس
از وسوسه عقل گریبان برهانند
وین گله غزالان غزلخوی جوان را
از عرصه این ببر ستمگر برمانند

وقت است که اندیشه خلاق بر احساس
یا عنصر احساس پر اندیشه آزاد
از هستی انسان فکند طرح نویسی
بر پایه آن، خانه ما را کند آباد...

طرحی که هم از راز جهان پرده گشاید
هم دردل هر ذره تابنده برده راه
طرحی که رهاگشته هم از بردگی عقل
هم عنصر خلاق خرد را شده آگاه

باشد که بدین شیوه درین عصر غم‌آموز
ایمن دل و آسوده، دمی چند توان زیست
ورنه، به یقین عقل شمارشگر گستاخ
ما راهمه درکارگه خویش کند نیست
دوشنبه اول خرداد ۵۱

بحران اعتماد، در جهان امپریالیسم

آنچه که امروز از آن بعنوان " بحران اعتماد " در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته و بی‌بیزه در ایالات متحده آمریکا نام برده میشود، در واقع چیزی جز تشدید تضادهای درونی این جوامع و در نتیجه کاهش کارآئی ماشین سیاسی بورژوازی و تمام نهادهای آن نیست. سیاست ناموفق دولتها در صحنه خارجی و داخلی، سقوط ارزش دلار، بیکاری فزاینده، تورم لجام گسیخته، افزایش جنایت، رسوائی‌های بزرگ مالی و سیاسی، خشونت‌های نژادی، همه و همه حکایت از آن دارد که جوامع سرمایه‌داری و در رأس آنها ایالات متحده با بحرانی بس بزرگ دست‌بگیربان اند.

البته این سخن به آن معنی نیست که فرسودگی و خرابی ماشین سیاسی بورژوازی پدیده‌ای تازه است. ولی این بحران امروز بسیار چشمگیر شده است. به اندازه‌ای چشمگیر است که مفسران بورژوازی در ایالات متحده آمریکا سعی دارند عمق این بحران را با عباراتی مانند " بحران اعتماد " ازدیده‌ها بیوشانند.

این " بحران اعتماد " زائیده بحران عمومی سرمایه‌داری است که تمام عرصه‌های حیات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و ایدئولوژیک آن را دربر گرفته است. " بحران اعتماد " نتیجه عوامل موقت و گذرا نیست، بلکه از ماهیت نظام بورژوازی ناشی میشود.

این نظام از یکسودارای ماهیت طبقاتی است و تنها بنفع طبقه حاکمه عمل میکند و این طبقه است که وسائل اصلی تولید را در دست دارد و از سوی دیگر دستگاه اداری آن شاگرد است نقاب " بیطرفی " و " مافوق طبقاتی " بر چهره بزند و تحت پوشش " دموکراسی "، دیکتاتوریتوری طبقاتی خود را پنهان سازد. در گذشته این " بندبازی " چندان آسان نبود، و امروز نیز با افزایش آگاهی سیاسی زحمتکشان، حفظ حاکمیت سیاسی برای بورژوازی بدون تجاوز و دست‌اندازی به نهادهای دموکراسی بورژوازی روز بروز مشکلتر میشود. امروز بورژوازی مانند گذشته نمیتواند با پیشروی ادعا کند که نماینده همه مردم است.

در این مقاله تلاش میشود برخی جنبه‌های این " بحران اعتماد " تشریح شود. از آنجائیکه این بحران در ایالات متحده آمریکا، پیشرفته‌ترین جامعه سرمایه‌داری حاضر از دیگر کشورهای سرمایه‌داری است، آنرا مورد بررسی قرار میدهیم.

نهادهای حکومت پارلمانی از همان آغاز، یکی از ستونهای اصلی بورژوازی بود. اما این نظام در درون خود تضادهای آشتی‌ناپذیری دست‌به‌گیربان است. بورژوازی از یکسودا می‌کند که توده مردم صاحب قدرت و حاکمیت است و از سوی دیگر قدرت واقعی

دردست بزرگترین اتحمارات متمرکز شده و دست توده‌ها از اعمال حاکمیت دورمانده است. هرچند بورژوازی بتدریج بر اثر مبارزه زحمتکشان محدودیتهای باصطلاح "قانونی" را در مورد حق رأی بظاهر لغو کرده اما در عین حال به تلاشی وسیع دست میزند تا توده‌ها را از این حق محروم سازد. در این راه از جمله با تحریف واقعیت‌ها و تبلیغات عوام-فریبانه تلاش میشود تا افکار عمومی را در جهت منافع خود شکل دهد اما در نتیجه تشدید تضادهای و آگاهی و تشکل هرچه بیشتر زحمتکشان، بورژوازی قادر نیست آنچنان که میخواهد پارلمان را کنترل کند، و باینجهت میکوشد تا قدرت را هرچه بیشتر در قوه محریسه متمرکز سازد و بدین ترتیب فشار از پائین را کاهش دهد.

محدود شدن نهاد "نمایندگی" در نظام سیاسی بورژوازی دو نتیجه عمده در بر-داشته است.

در چند کشور سرمایه‌داری بویژه در ایالات متحده، پارلمان اعتبار خود را بعنوان یک نهاد سیاسی بتدریج از دست میدهد. آمارهایی که موسسات رأی سنجی آمریکائی در این مورد منتشر کرده‌اند گویای این واقعیت است. مؤسسه رأی سنجی "هاریس" در اواخر سال ۱۹۷۷ پس از یک نظرخواهی از مردم آمریکا اعلام کرد تنها ۱۵ درصد از آمریکائیان اعتماد خود را به کنگره تصریح کرده‌اند. ولی ده سال پیش از آن، یعنی در سال ۱۹۶۷، ۶۴ درصد از آمریکائیان به کنگره ابراز اعتماد کرده بودند. بی-اعتمادی آمریکائیان نسبت به کنگره بمثابه یک نهاد اجتماعی - سیاسی در اوج جنگ و حشیانه امپریالیسم آمریکا علیه خلق ویتنام بخوبی چهره نمود. در حالیکه میلیونها تن از مردم علیه این جنگ شعار میدادند، کنگره آمریکا همچنان بوجه‌های پیشنهادی کمپلکس نظامی - صنعتی را برای ادامه تجاوز به ویتنام تصویب میکرد. این واقعیت بخوبی نشان میدهد بی اعتمادی آمریکائیان نسبت به نظام پارلمانی خود تا چه حد برحق است و اینکه پارلمان تا چه اندازه خصلت نمایندگی خود را از دست داده و به ماشین رأی گیری طبقه حاکمه تبدیل شده است.

اکنون در کنگره ایالات متحده آمریکا بیشتر نمایندگان و سنا تورها را ثروتمندان کلان و وابستگان به آنها تشکیل میدهند که بدون کمک این ثروتمندان قادر به تامین هزینه‌های باصطلاح مبارزات انتخاباتی خود نیستند.

محدود شدن ماهیت "نمایندگی" پارلمان‌ها در جوامع بورژوازی از سوی دیگر باعث شده است تا زحمتکشان علیه این محدودیت‌ها وارد مبارزه شوند و تقویت و توسعه نهادهای انتخابی دموکراتیک را بیش از پیش مطرح سازند.

چنانکه گفته شد محدود شدن اختیارات پارلمان، به تمرکز هرچه بیشتر قدرت در قوه مجریه منجر شده است. در تعدادی از کشورهای سرمایه‌داری بویژه در ایالات متحده رئیس‌جمهوری از اختیارات بسیار زیادی بویژه در سیاست خارجی برخوردار شده است. رئیس‌جمهوری در ایالات متحده می تواند معاهداتی با کشورهای خارجی امضاء کند، بدون آنکه نیازی به تصویب سنا باشد. شوراهائی مانند شورای اقتصادی، شورای مشاوران و غیره در بطن قوه مجریه ایالات متحده تشکیل شده‌اند که ارجحیت کنترل کنگره خارج هستند و این خود باعث شده است توده‌ها هرچه بیشتر از نهادهای سیاسی بورژوازی دورتر شده و عدم اعتماد خود را به این نهادها ابراز دارند.

چندماه پیش جیمی کارتر به آمریکائیان وعده داد که او "از این پس یک رئیس

جمهور مردمی خواهد بود. " فردی که ظاهراً " با آراء عمومی مردم انتخاب شده است . اکنون به آنها میگوید که از این پس به نظریاتشان توجه خواهد کرد ! این سخن کارتر اعتراف به شکاف عمیقی است که میان توده‌ها و ماشین سیاسی بورژوازی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و بویژه در ایالات متحده وجود دارد .
 قوه قضائیه که ظاهراً " برای حفظ حقوق و آزادی شهروندان و مستقل از قوای مجریه و مقننه بنا نهاده شده بود ، در حقیقت اکنون به ابزاری برای سرکوب این حقوق و آزادی‌ها تبدیل شده است .

محدود شدن حق دفاع و سوء استفاده از اختیارات و دستکاری در اسناد و مدارک از خصلتهای برجسته قوه قضائیه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و بویژه در ایالات متحده است . دوران سیاه " مکار تیسم " نشان داد قوه قضائیه در ایالات متحده تا چه حد در دفاع از حقوق شهروندان این کشور ناتوان است . در دوران اخیر نیز سرنوشت گروه ده نفری ویلمینگتن در ایالات متحده گواه بارزی بر این واقعیت است که قوه قضائیه به آلت دست انحصارات تبدیل شده است . اعضای گروه ویلمینگتن از جمله جان هاریس مبارز برجسته سیاه پوست ، با اتهام های واهی به زندان افتاده و محکوم به اعدام شدند . شیوه‌های پرهزینه دادرسی و دفاع باعث شده است تا قضاوت بطور کلی در جوامع بورژوازی پیشرفته و بویژه در ایالات متحده عادلانه نباشد .
 قوانین ضد خلقی در دیگر کشورهای سرمایه‌داری ، مانند قانون " آزمایش وفاداری " و " منع شغل " در آلمان فدرال نمونه‌های دردناک دیگری از انحطاط قوه قضائیه در جوامع سرمایه‌داری است .

هم اکنون بازرسی نامه‌ها ، استراق سمع بوسیله تلفن در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری از جمله در ایالات متحده امری رایج و متداول است . بموجب اسنادی که چند سال پیش در ایالات متحده منتشر شد سازمان جاسوسی سیا برای بیش از صد میلیون آمریکائی " پرونده " تشکیل داده است و تلفنهای میلیونها مشترک را استراق سمع میکند . یکی از عواملی که جنجال " دفاع از حقوق بش " را از طرف ایالات متحده باعث شد ، منحرف کردن افکار عمومی از اوضاع داخلی خود این کشور بود . اما همین جنجال تبلیغاتی خود به " بحران اعتماد " دامن زده است . اکنون مردم ایالات متحده — خوبی مشاهده میکنند که هیئت حاکمه آنها رژیمهای خون آشامی چون رژیم شاه مخلوع ، رژیم کره جنوبی ، رژیم موبوتو و دیکتاتورهای آمریکای لاتین را که بزرگترین متجاوزان به " حقوق بشر " هستند " دوست " ایالات متحده میدانند و با تمام نیرو از آنها پشتیبانی میکند .

" بحران اعتماد " احزاب بورژوازی را نیز در خود فرو برده است . بورژوازی از این احزاب بعنوان ابزاری برای تحکیم قدرت دیکتاتوری انحصارات استفاده میکنند و بر این نقش احزاب بورژوازی ، با توجه به اوج گیری مبارزه طبقاتی ، هر چه بیشتر تکیه میکند . احزاب بورژوازی هنوز هم وسیله‌ای بسیار مهم برای اعمال فشار بر توده‌ها و شکل بندی و کنترل افکار عمومی هستند . از سوی دیگر بورژوازی به این احزاب وظیفه نجات " وضع " را محول کرده است و این در حالی است که خود این احزاب با بحرانهای بزرگ دست به گریبان هستند .

تحلیل مشخص بحران ، از یک کشور ، به کشور دیگر ، فرق میکند با این همه مشخصات

کلی بحران را میتوان در کاهش پایگاه توده‌ای، انحطاط نظام حزبی بسوی خودکامگی و تغییر شکل فعالیت آنها جستجو کرد.

بحران در داخل احزاب بزرگ بورژوازی باعث سربلند کردن مجدد سازمان‌های ارتجاعی و فاشیستی شده است. اکنون تبلیغات ارتجاعی و فاشیستی مری بسیار شایع و رایج است. دلایل احباء نئوفاشیسم را باید در استراتژی گروه‌های ذی نفوذ سرمایه وابسته به کمپلکس‌های نظامی - صنعتی جستجو کرد. در تالیفات بخشهای خرده بورژوازی، چرا که با توجه به روند تشنج زدائی جهانی و نقش فعالتر نیروهای ترقیخواه تالیفات ضد دموکراتیک در میان بخشهایی از بورژوازی بزرگ افزایش یافته است. همین چند هفته پیش بود که عوامل جنایتکار رفقه ارتجاعی کوکولوس کلان با چشم‌پوشی پلیس در کارولینای شمالی راه‌پیمائی یک گروه مترقی کارگری را بخاک و خون کشیدند.

در چند کشور سرمایه‌داری قدرت گرفتن احزاب کارگری وزنه مهمی در مقابل این گرایش بوجد آورد. همچنین در این کشورها احزاب سوسیال دموکرات تغییرات بزرگی را شاهد بوده و جناح‌های پیشروتر این احزاب اکنون خواهان تغییرات اساسی شده‌اند. اما در ایالات متحده آمریکا این تشکل بخاطر فضای پلیسی حاکم و تبلیغات گسترده بورژوازی هنوز بچشم نمیخورد. رابرت کندی زمانی که وزیر دادگستری آمریکا بود با غرور فراوان اعلام کرد ما موران "اف - بی - آی" همه فعالیت‌های گروه‌های مترقی را زیر نظر دارند!

احزاب بورژوازی از سوی دیگر برای رویارویی با تشدید تضادها تلاش کرده‌اند. پایگاه‌های توده‌ای خود را افزایش دهند. این احزاب دستگاه اداری خود را گسترش داده‌اند اما این امر عملاً این احزاب را به چیزی شبیه به بوروکراسی حکومت بورژوازی شبیه کرده است. از این گذشته قدرت در این احزاب در دست مستی سرمایه‌داران و وابستگان به محافظ مالی و صنعتی است و این خود به "بحران اعتماد" می‌افزاید. بسیاری از زحمتکشان حتی بخود زحمت نمیدهند به پای صندوقهای رأی بروند. در انتخابات مقدماتی اخیر در چند ایالت آمریکا شمار رأی دهندگان حتی به سی درصد کل واجدین شرایط نیز نرسید. گس‌هال، دبیرکل حزب کمونیست آمریکا اعلام کرده است "درصد مردمی که از هیچ یک از دو حزب بزرگ حمایت نمی‌کنند اکنون به رقم بیسابقه‌ای رسیده است. همچنین شمار کسانی که اصلاً رأی نمی‌دهند بگونه‌ای بیسابقه افزایش یافته است." نگاهی به آمار "بی تفاوت‌ها" در انتخابات ریاست جمهوری دوره‌های گذشته بخوبی میتواند عمق "بحران اعتماد" را نشان دهد.

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۰، حدود ۳۶ درصد از واجدین شرایط از رفتن به پای صندوقهای رأی امتناع کردند. در سال ۱۹۶۸ این رقم به ۳۹/۴ درصد رسید. در این انتخابات ریچارد نیکسون تنها با بدست آوردن حدود ۴۳ درصد آراء به ریاست جمهوری رسید در حالیکه همفرد و دالاس رقیب او جمعا "۵۷ درصد آراء بدست آورده بودند. اگر توجه کنیم که ۳۹/۴ درصد رأی دهندگان اصلاً در انتخابات شرکت نکرده بودند ملاحظه میکنیم تنها اقلیت نسبتاً کوچکی به ریچارد نیکسون رأی داده‌اند. اما قهرمان اوترگیت که حتی آشکارا از سوی اکثریت مردم رأی عدم اعتماد گرفته بود با توجه به "قواعد بازی" بورژوازی بعنوان رئیس جمهوری برگزیده ملت به کاخ سفید رفت!

در سال ۱۹۷۲ حدود ۴۵ درصد و در سال ۱۹۷۶ نیز ۴۶ درصد از واحدین شرایط از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری خودداری کردند. شمار کسانی که در انتخابات پارلمانی شرکت نمی‌کنند از ارقام فوق بسیار بیشتر است. احزاب سیاسی بورژوازی درصدد یافتن راه‌حلی برای غلبه بر این بی‌اعتمادی برآمده‌اند. بسیاری از این احزاب خود را جنبشهای ملی و یا انجمنهای خلقی نامیده‌اند و حتی چند حزب کلمه "حزب" را حذف کرده‌اند (مانند اجتماع برای جمهوری متعلق به کلیست‌ها).

در ایالات متحده برای جلب توجه مردم و نجات از "بحران اعتماد" سروصدا و هیاهو را چاره کار دانسته‌اند. کافی است تنها به کنوانسیون‌های احزاب دموکرات و جمهوریخواه اشاره شود. هر رویداد ساده و معمولی و هر سخنرانی، با سروصدا و هیاهو منتشر میشود. با توجه به این واقعیت که مخارج تبلیغات سرسام آور است بخوبی روشن است که در پشت پرده انحصارات هستند که سرخ را در دست دارند.

تسا به ایدئولوژیک احزاب بورژوازی که هر یک در واقع منعکس‌کننده بخش خاصی از منافع طبقه حاکمه است بنوبه خود باعث عدم اعتماد توده‌ها میشود.

حزب کمونیست آمریکا دو حزب بزرگ این کشور را چنین توصیف کرد "هر حزب بزرگ ملغمه‌ای از منافع اقتصادی و گروهی است که بخاطر نیازهای انتخاباتی سرهم‌بندی شده است".

بحران ایدئولوژیک بنوبه خود به بحران اخلاقی و فساد در احزاب بورژوازی منحصر شده است. مهمترین نمونه این فساد همان رسوایی معروف واترگیت است که نیازی به توضیح ندارد. رشوه‌پردازی‌های شرکت‌های آمریکایی به احزاب سیاسی بورژوازی اروپا نیز نمونه دیگری از انحطاط است.

انحطاط اخلاقی دستگامهای حاکمه به درجه‌ای رسیده است که اکنون از دروغ‌گوئی آشکار نیز پروا ندارد. کافی است در این مورد به عملکرد زمامداری جیمی کارتر توجه شود. کارتر قبل از رسیدن به مقام ریاست جمهوری خود با آب و تاب فراوان وعده میداد نیروهای آمریکایی را از کره جنوبی خارج کرده، مخارج نظامی را کاهش خواهد داد و مالیات‌ها را نیز تقلیل میدهد. اما بمحض ورود به کاخ سفید اعلام کرد انجام هیچ یک از وعده‌های داده شده بخاطر "شرایط موجود" عملی نیست. این دروغ‌گوئی بیش از پیش اعتماد مردم را از دستگاه حاکمه سلب کرده است.

انقلابات رهایی بخش خلقهای جهان نیز عاملی بس مهم در سلب اعتماد مردم در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری و بویژه در ایالات متحده آمریکا از نظام اقتصادی سیاسی این جوامع است. پیروزی خلقهای کوبا، ویتنام، لائوس، کامبوجیا، و پیروزی‌های اخیر خلقهای ایران و نیکاراگوئه، قدرت گرفتن جنبشهای رهایی بخش مللی و توانایی روزافزون جامعه کشورهای سوسیالیستی مردم ایالات متحده را متوجه این واقعیت کرده است که دیگر کشورشان "نمی‌تواند هرکاری که میخواهد انجام دهد". ایالات متحده دیگر "آقای جهان" نیست. این ناتوانی که خود از انحطاط کلی امپریا-لیسم سرچشمه میگیرد سبب سلب اعتماد هرچه بیشتر مردم از ماشین سیاسی کشور شده است.

اکنون بورژوازی تلاش خود را دوچندان کرده است تا ماهیت "بحران اعتماد" را از چشم توده‌ها پنهان کند. اما بحران عمیق است؛ تضاد میان خلق و انحصارات

عوامفریبی اجتماعی که در گذشته ابزار مساعی در دست بورژوازی بود کارآئی خود را از دست میدهد.

زمانی که نظام سیاسی آمریکا در حال شکل گرفتن بود توماس جفرسن اعلام کرد که " همه افراد برابر خلق شده اند ". و این شعار اساس اعلامیه استقلال ایالات متحده قرار گرفت. مبلغان آمریکائی همواره با غرور اعلام کرده اند " ایالات متحده سرزمین فرصتهای برابر است ". و اینکه مهمترین خصلت جامعه آمریکا همین برابری فرصتها است. در جواب نباید گفت جامعه سرمایه داری با وجود بهره کشان و خیل عظیم استثمارشدگان نمی تواند جامعه فرصتهای برابر باشد. تمرکز ثروت در دست عده ای قلیل از یکسو و توده هایی که تحت فشار هستند از سوی دیگر این تبلیغات را بخودی خود افشاء میکند.

بموجب آمارهایی که سال گذشته انتشار یافت سطح زندگی حدود هفتاد میلیون نفر از مردم آمریکا پائین تر از حداقل سطح زندگی استاندارد دولتی است. بموجب همین آمار بیست تاسی میلیون نفر در فقر کامل بسر میبرند.

بحران اقتصادی و کساد با عت بیکاری زحمتکشان شده و تورم لجام گسیخته نیز فشاری طاقت فرسا بردوش مردم است. تبعیض بر اساس جنس، نژاد، تفاوت میان فقیر و غنی، سفید و سیاه ادعای " برابری فرصتها " را به ادعای پوچ تبدیل میکند. ایچگونه " جامعه ای با فرصتهای برابر است که از ۱۶ میلیون سرخ پوست آن اینک تنها سیمد هزار نفر زنده مانده اند. سخن را کوتاه کنیم. خلقهای جوامع سرمایه داری پیشرفته بسرعت اعتماد خود را به نمادهای سیاسی و اجتماعی سرمایه داری از دست میدهند. شعار حکومت مردم، برای مردم و بوسیله مردم " به شعاری پوچ و بی محتوی تبدیل شده است. بازگرداندن اعتماد مردم به ماشین سیاسی بورژوازی دیگر با هیاهو و فریب خلقها امکان پذیر نیست.

الف - پهرا می





وقتی ناقوسها به صدادر می‌ایند

هوشنگ اسدی

★ " تل زعفران " زیرگبار مسلسل‌های اسرائیل در خون پیرزنان و کودکان غرق شد، و ناقوسهای سراسر جهان سرمایه‌داری خاموش بودند .
" می‌لای زیرچکمه خونین سربازان آمریکائی قتلگاه شد ، و ناقوس‌ها خاموش بودند .
از مزارع ویتنام خوشه‌های مرگ زای ناپالم آمریکائی روئید ، و ناقوسها —
خاموش بودند .

هیروشیما با بمب اتمی آمریکا جهنم شد ، و ناقوسها خاموش بودند .
کره ، زیرگام‌های یانکی‌ها کشتارگاه شد ، و ناقوسها خاموش بودند .
دومینیک در آتش و خون آمریکائی‌ها غرق شد ، و ناقوسها خاموش بودند .
احساد نیم میلیون نفر از مبارزان اندونزی را رودها بردند ، و ناقوسها خاموش
بودند .

انگشتان " ویکتورخارا " را که نغمه آزادی می‌ساخت ، جلادان آمریکائی یک به یک
بریدند ، و ناقوسها خاموش بودند .

کنگوی لومومبا ، سرزمین مرگ و اشباح شد ، و ناقوسها خاموش بودند .
سیاه‌پوستان و سرخپوستان " لینچ " شدند ، و ناقوسها خاموش بودند .

تیزابی در شکنجه‌گاه استخوان‌پاش خرد شد و ناقوسها خاموش بودند .
کمر بدیع زادگان را درهم شکستند و ناقوسها خاموش بودند .

تعلیم دیدگان سیا، تنهای شریف مبارزان را سوزاندند و بر دیدند و ناقوسها خاموش بودند.

ارانی ها و روزبه ها، حکمت جوها و احمدزاده ها، مفتاحی ها و رضائی ها در شکنجه گاه و میدان های اعدام شهید شدند، و ناقوسها خاموش بودند.
صدها زن در ۱۷ شهریور در خون خویش خفتند، و ناقوسها خاموش بودند.
در خیابانهای اصفهان و قم و شیراز و نجف آباد و ... خون جوشید، و ناقوسها خاموش بودند.

۷۰ هزار ایرانی، رازگبار مسلسل های آمریکائی سوراخ سوراخ کردند، و ناقوسها خاموش بودند.

۱۰۰ هزار زخمی به خانه هایشان بازگشتند، و ناقوسها خاموش بودند.

و :

۵۰ جاسوس به گروگان گرفته شدند

گوش کنید ا ناقوسها بصدای درمی آیند.

ای چهری سالوسی امپریالیسم آمریکا

ای ربای سرمایه

ای دروغ زن بزرگ، ای آمریکا

بگذار ناقوسها بصدای در بیایند. ناقوسهای امام را به چهار سوی جهان خواهند برد:

" ناقوسها را به نفع ملت های مستضعف که در زیر چکمه دژ خیمان کائترها از هستی ساقط میشوند، به صدا در آورید "



چین و ببر کاغذیش

خیانت رهبری مائوئیستی چین به کمونیسم جهانی و منافعی جنبش‌های رهایی بخش و سازش آن با امپریالیسم امریکا اکنون بر همه آشکار است. هفته نامه "گرانما" که بزبان انگلیسی در کوبا منتشر میشود، پرده از این واقعیت برمیدارد که چگونه این خیانت آشکار امروزی، ریشه در بندوبست‌های گذشته دارد.



★ چندی قبل زیگنیو برژینسکی در ضمن مصاحبه با مجله "پانزده کشورنا تو" اظهار نظر کرد که وجود یک چین نیرومند به سود غرب بوده و لذا ایالات متحده باید به برنامه مدرنیزه کردن چین یاری رساند. مدت زمانی است که واشنگتن سرگرم بازی با ورق آس چینی میباشد. اما لاس زدن پکن با ایالات متحده به زمانهای خیلی دورتر که در تصور نمی‌گنجد برمیکرد. ما پس از گرد آوردن اطلاعاتی در اطراف مغازه میمان محافل امپریالیستی ایالات متحده و رهبری مائوئیستی لازم دیدیم بهمان شیوه‌ای که چندی قبل توسعه طلبی چین را مورد بررسی قرار دادیم این موضوع را هم تحلیل کنیم. بعضی‌ها ممکن است فکر کنند که ماه عسل پکن - واشنگتن از اوائل سال ۱۹۷۱ آغاز شده است وقتی که پینگ پنگ بازان ایالات متحده وارد پکن میشدند یا در اواسط ۱۹۷۱ که نیکسون فرمان تشدید بمباران ویتنام را صادر کرد و بعد هم خود با استقبال پر شور مائو دارودسته اش روبرو شد و وقتی که جانشین نیکسون در کاخ سفید - جرالد فورد از پکن بازدید به عمل آورد یا شاید از وقتی که در همین اواخر برژینسکی به چین رفت یا هنگامیکه جیمی کارتر اعلام داشت که مناسبات بین دو کشور برقرار خواهد شد و یا زمانیکه "تنگ شیاو پینگ" در ضمن مسافرتش به ایالات متحده قیافه مضحک یک گا وچران سوار بر ببرکاغذی را بخودگرم. حقیقت اینست که این داستان عاشقانه چندین دهه به عقب برمیکرد. بین اظهارات پرطمطراق مائوئیست‌ها درباره امپریالیسم یانکی و اعمال نا جوانمردانه آنها که از مشخحات بارز مائوئیسم بوده و در تجاوز به ویتنام بخوبی به نمایش گذاشته شد، فرسنگها فاصله است. این گونه سیاست مزورانه حتی به قبل از تشکیل جمهوری توده‌ای چین که بعضی نویسندگان در آنوقت آنرا "جمهوری غیرتوده‌ای چین" نام گذاشته بودند، مربوط می‌شود.

امپریالیستهای ایالات متحده با سرعت هرچه تمامتر ماهیت واقعی سیاست و دیدگاه فلسفی مائوتسه تونگ را مورد سوچه قرار دادند. تصادفی نبود که وزیر خارجه سابق ایالات متحده " کوردل هال " (CORDELL HULL) در خاطرات خود می نویسد که کمونیسم چینی با کمونیسم روسی متفاوت است . ورئیس جمهور روزولت روزی خطاب به یک دریا سالار ژاپنی اظهار داشت که کمونیسم چینی با کمونیسم روسی یکی نبوده و ژاپن هیچ دلیلی برای هراس از کمونیسم چین نباید داشته باشد . در سال ۱۹۴۲ ادلیو جود " W. L. Judd " ، نماینده کنگره گفت که دهقانان چین (مائو و شرکاء) همان اندازه کمونیست هستند که " ادگار هورر " ، " مورگان " یا وینستون چرچیل — کمونیستند . چه چیزی باعث شد که امپریالیست های ایالات متحده درباره سران مائوتیست چنین عقیده ای پیدا کنند؟ این رئیس جمهور — این وزیر خارجه و این نماینده کنگره به اتکاء چه اطلاعاتی قریب چهل سال قبل به این نتیجه گیری هادست یافته بودند؟

وقتی جنگ دوم جهانی به پایان خود نزدیک میشد ، وزارت خارجه ایالات متحده مائوتسه تونگ را مارکسیست مشکوکی تلقی میکرد که عمیقاً " ملهم از ناسیونالیسم است . اسناد روابط خارجی ایالات متحده مربوط به سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۹ که در دهه ۶۰ انتشار یافت تماس پنهانی مستمر مائوتسه تونگ با مقامات دولتی آمریکا را برملا ساخت . بین سالهای ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ هیئت های نمایندگی متعدد نظامی — سیاسی و مطبوعاتی آمریکا در ینان ، ستاد فرماندهی کل مائو پذیرفته شدند . در آن روزها مردم چین از یکسو مواحه با نواحی وزگران فاشیست ژاپنی و از سوی دیگر با سیاست ضد انقلابی و ضد کمونیستی دارو دسته چیان کائو رو برو بودند و مائوتسه تونگ به کمک ایالات متحده برای نبرد در این دو جبهه امید داشت — رهبران مائوتیست در حالیکه به ظاهر اتحاد شوروی را با خاطر موضع انترناسیونالیستی اش مورد مدح و ستایش قرار میدادند وقتی مستقیماً با نمایندگان ایالات متحده سروکار پیدا میکردند با زبانی کاملاً متفاوت سخن میگفتند .

جان — اس — سرویس (JAHN S. SERVICE) یکی از اعضای هیئت نمایندگی واشنگتن که از ینان بازدید کرد به دولت متبوع خود گزارش میدهد که رهبران چین بر این عقیده اند که اتحاد شوروی قادر به کمک به مقیاس وسیع به چین نبوده و چنین کمکهای باید تنها از سوی ایالات متحده تامین شود . او همچنین ادامه میدهد که رهبران چین معتقدند دوستی و کمک ایالات متحده برای آنها مغتتم تر و مهمتر از دوستی و کمکهای روسیه میباشد . چقدر پرمعناست که سروکله همین آقای " جان سرویس " در سال ۱۹۷۱ به عنوان یکی از ترتیب دهندگان سفر نیکسون به چین پیدا شد .

نقشه های خیانت آمیز رهبران پکن در بیست سال اخیر — خیانت آنها به امر انقلاب جهانی و انترناسیونالیسم — خط مشی فرصت طلبانه و شوینیستی آنها و تجاوز مسلحانه تبهکارانه آنها علیه ویتنام دلالی بیش از اندازه کافی بدست میدهد تا هرگونه شک و شبهه ای را درباره صحت گزارش " جان سرویس " در چهاردهم قبل از میان ببرد . اما واقعیت بیش از اینهاست . جان کنت امرسون (JOHN KENNETH EMERSON) دیپلمات و روزنامه نگار آمریکائی در یک نشریه ژاپنی در سال ۱۹۷۱ پیرامون خاطرات مسافرتش به " ینان " در اوائل سالهای ۴۰ می نویسد که در سال ۱۹۴۴ مائو سعی کرده بود از

مراحم ایالات متحده برخوردار گردد، زیرا به کمکهای نظامی آمریکا جهت تحکیم نیرو-های مسلح و حکومت خود نه تنها بمنظور جنگیدن با ارتش ژاپن بلکه برای قبضه کردن قدرت در چین آ امید بسته بود. نامبرده ادامه میدهد که یادآوری آنچه که رهبران چین در سال ۱۹۴۴ در بیان اظهارداشتند برای زمان حال آموزنده است .

مائو در جریان یک گفتگوی طولانی با یک دیپلمات آمریکائی در ۲۵ اوت ۱۹۴۴ اظهار داشت: "مانعی خواهیم خطر برخورد با ایالات متحده را بپذیریم . وانگهی ما چینی ها شما آمریکائی ها را نمونه کامل دموکراسی میدانیم." مصالح چیــــن و ایالات متحده با هم پیوند داشته وهم از نظر سیاسی وهم اقتصادی بایکدیگر شبا هــــت دارند. "البته این اظهارات در "کتاب سرخ" کوچک که بیان کننده کلمات قصار صدر مائوست نیامده است . اما حقیقت دارد . وانگهی مانظیر چنین در فشانی هــــارا چندی قبل از زبان "تنگ شیا ئوپینگ" در جریان مسافرتش با ایالات متحده شنیدیم .

با همه اینها تلاشهای مائو در جلب مراحم ایالات متحده در سال های چهل ســــودی نبخشید، چراکه ایالات متحده تصمیم گرفت به "چیان کایشک" بعنوان ابــــزار سودمندتری برای منافع امپریالیستی در مرحله نخست جنگ سرد علیه کمونیسم متعاقب شکست فاشیسم یاری رساند . زیرا ضد کمونیست بودن چیان کایشک در آن زمان به ثبوت رسیده بود، حال آنکه "مائو" هنوز می بایست آنرا ثابت کند . در دهم نوامبر ۱۹۴۴ مائو در پیام خصوصی خود به رئیس جمهور ایالات متحده از او ب خاطر "علاقه مندی و مساعدت هایش به دموکراسی و به جنگ ضد ژاپنی و وحدت تمام چین" سپاسگزاری کرد و اظهار داشت که "دولت بزرگ چین و ایالات متحده همواره دوش به دوش و دست در دست در حاده بازسازی تمامی سیاره زمین گام بر خواهند داشت . در سال ۱۹۴۵ در پیام خود به روزولت مائو میگوید که او و جوئن لای آماده اند جهت مذاکره درباره پیشرفت مناسبات چین و آمریکا به واشنگتن سفر کنند و ادامه میدهد که ایالات متحده نه تنها مناسب ترین کشور در دادن کمک به توسعه اقتصادی به چین است، بلکه تنها کشوری است که قادر به این کار میباشد . واشنگتن به استدعای عاجزانه چین توجهی نکرد و در عوض کمکهایش را به چیانکایشک افزایش داد . همچنین گفته میشود که این بازدید با مخالفت افسران عالیرتبه ارتش آزاد بخش چین روبرو شد . و این موضوع تا اندازه ای تعیین کننده موضع ضد امپریالیستی علنی مائو در سالهای بعد بود . گفتیم موضع "علنی" چراکه رهبران مائوئیست در خلوت هیچگاه از تلاش برای جلب دوستی ایالات متحده دست برنداشتند . در سال ۱۹۴۶ هنگام بازدید ژنرال جرج مارشال از چین ، جوئن لای به او گفت "قطعا" ما به سمتی گرایش پیدا خواهیم کرد اما میزان این گرایش به شما بستگی دارد . این سخنان بخوبی وسعت سیاست دور از اصول اخلاقی، فرصت طلبانه و سوداگرانه دستگاه رهبری چین را افشاء میکند . برای اینکه نمونه دیگر به دست داده باشیم بدینست توجه شما را به تجربه پاتریک جـــــه هری (PATRICK-J. HURLEY) سفیر ایالات متحده در چین در اواخر سال ۱۹۴۴ جلب کنیم . از طریق همین آقای "هرلی" بود که پیام خصوصی مائو به روزولت که قبلا" از آن سخن رفت فرستاده شد . در این پیام مائو همچنین هری را بخاطر قابلیت های درخشان او و علاقمندیش به مردم چین مورد ستایش قرار داده بود . معهدا در ژوئیه ۱۹۴۵ مائو در تفسیری برای خبرگزاری "سین هوا" اظهار میدارد که "هرلی حامی و مشوق نیروهای ضد خلقی

در برابر توده‌های وسیع خلق چین بود". از نظر مائو هرلی در نوامبر ۱۹۴۴ یک امپریالیست خوب و در ژوئیه ۱۹۴۵ (وقتی که ایالات متحده تصمیم گرفت حائسب چیانگ کائو-شیک را بگیرد) یک امپریالیست بد است. این حقیقت ساده بوضوح فرصت طلبی، سوداگری و پراگماتیسم مائوئیسم را نشان میدهد (نیازی به گفتن نیست که ماقطعا "در صد آن نیستیم از این آقای هرلی بهیچوجه دفاع کنیم او چون هرامپریالیست دیگر راهزنی بیش نیست).

مجله آمریکائی "نیوزویک" در تفسیری پیرامون بیانات چوئن لای به مطبوعات آمریکائی و دیدار نیکسون از چین در شماره ۱۰ مه ۱۹۷۱ نوشت که اینطور نبود که چوئن لای یک روز صبح از خواب برخیزد و پی ببرد که آمریکائی ها بجه های گلی هستند. این موضوع ما حصل یک دیپلوماسی پرتلاش پشت صحنه می باشد و رهبران مائوئیست و امپریالیسم آمریکا از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۱ عمدتا "در ژنو و ورشو ملاقاتهای سری داشتند، در این مدت بین نمایندگان رسمی واشنگتن و پکن ۱۳۶ ملاقات در این دو شهر صورت گرفت. خود مطبوعات ایالات متحده از ملاقاتهای زیرجلکی در هنگ کنگ و حتی در پکن در این سالها پرده برمیدارند. در این ملاقاتها تعدادی از ما موران وزارت خارجه آمریکا در لباس جهانگردان شرکت داشتند. این نشست و برخاستها چنان ابعادی به خود گرفت که در سال ۱۹۶۸ نشریه آمریکائی "امور خارجه" در تفسیری پیرامون آن نوشت که واشنگتن با این ملاقاتها موفق شده است بیش از هر دولت غیر کمونیستی که در پکن سفارتخانه دارد با دولت پکن تماسهایی نزدیک و گفتگوی دو جانبه وسیع برقرار سازد. گفته میشود که این ملاقاتها فقط در جریان انقلاب فرهنگی چین در سال ۱۹۶۶ قطع شد. و این وقتی بود که به گاردهای سرخ مائو دستور داده شد که ستاد کل سازمانهای حزبی را که حاضر نبودند کورکورانه از فلسفه و سیاست "اسکاندار کبیر" اطاعت کنند منهدم کنند. سیاست توسعه طلبی چین با علاقه مائوئیستها به برقراری رابطه با ایالات متحده مربوط است، گرچه این تنها عامل نیست. چند سال قبل گزارشی در "اتاوا" از یک ملاقات پارلمانی بین آمریکا و کانادا تنظیم شد در آنجا پیامی از سوی چوئن لای توسط "الوین هامیلتون" وزیر کشاورزی سابق کانادا خوانده شد. مفاد پیام این بود که چین با استقرار مناسبات سیاسی با ایالات متحده موافق است مشروط بر آنکه امپریالیسم حق پکن را بر تمام قلمرو چین بدانگونه که در سال ۱۹۰۰ بوسیله امپراطوران چین وجود داشت برسمیت بشناسد. با توجه به صحنه گذاشتن ایالات متحده بر تهاجم تبهکارانه چین به ویتنام که مصادف با گشایش سفارت چین در واشنگتن و سفارت ایالات متحده در پکن بود. و با عطف به گزارشهایی که بیشتر از آن سخن رفت، باید به این نتیجه گیری برسیم که امپریالیستهای آمریکائی حق پکن را به "توسعه طلبی" برسمیت شناخته اند.

جنگ تجا و زکارانه آمریکا در ویتنام روشن ساخت که منافع وهمدردی پکن در کدام جهت است. با اینکه مائوئیستها کمکهای مادی چندی به ویتنام کردند و در تلاش برای پنهان داشتن ماهیت ارتجاعی خود، بظاهر همبستگی خود را با یکپارخلق ویتنام اعلام داشتند، اما در عین حال برای اینکه برای ایالات متحده تحا و زکار در دسری ایجاد نکنند و موافقتنامه های خود را با این دولت که دست اندرکارش بودند به مخاطره نیندازند، تلاش بسیار بکار بردند.

پکن برای اجتناب از هرگونه برخوردی با "ببر کاغذی" احتیاط لازم بکاربرد. بمب افکن های آمریکائی درمآ موربتهای خود برای بمباران خاک ویتنام بارها از فراز قلمرو هوائی چین پرواز میکردند، اما در اغلب موارد رهبران چین تنها به صدور "اخطاریه های جدی" به ایالات متحده اکتفا میورزیدند. بطوریکه در سال ۱۹۷۱، چین ۴۵۰ تا از این اخطاریه ها صادر کرده بود.

در ژانویه ۱۹۶۵ مائو به "ادگار اسنو" (EDGAR SNOW) روزنامه نگار آمریکائی سخنانی اظهار داشت که در حقیقت چراغ سبزی برای امپریالیسم درتجماوزش به جمهوری دموکراتیک ویتنام محسوب میشود. مائو گفت تنها وقتی جنگ با ایالات متحده در خواهد گرفت که آمریکا مستقیماً "چین را مورد حمله قرار دهد- لیندون جانسون که کاملاً متقاعد شده بود که انترناسیونالیسم ادعائی رهبران چین حقه های بیش نیست فرمان داد تا بمباران وسیع جمهوری دموکراتیک ویتنام از سر گرفته شود. اظهارات "مائو" به "اسنو" و به احتمال زیاد ابلاغ پیام های بعدی از طریق این روزنامه نگار به فرمانروایان امپریالیسم سهم بزرگی در کوشش آمریکا برای نزدیکی فوری با چین داشت.

چند هفته پس از ملاقات مائو با اسنو حدود هزار نفر از بازرگانان آمریکائی قطعنامه ای تصویب کردند که در آن از دولت ایالات متحده دعوت میشود تا گامهای درجهت گشایش مؤثرتر ارتباط میان ایالات متحده و چین برداشته شود. کمیته ملی روابط چین و ایالات متحده برپا شد و بنیاد "سخت و تمند" را کفلر با اعطای ۲۷۰ هزار دلار حمایت خود را از فعالیتهای این کمیته اعلام داشت.

در ۲۹ آوریل ۱۹۶۵ روزنامه نیویورک تایمز خیانت دستگاه رهبری چین را به ویتنام و انقلاب جهانی اینگونه تأیید کرد که چین کمونیست علائقی مهمتر از رفقای خود در هانوی و ویتکنگ دارد. همانطوریکه تاریخ نشان داده است - علاقه چین - اتحاد با امپریالیسم است رویائی که تحقق آن وقتی آغاز شد که نیکسون، در سال ۱۹۷۱ دستهای خون آلود خود را بسوی مائو تپه تونگ، دراز کرد.

۱ - زمان



★.... وازبام ستارگان بالارفت

حیدر مهرگان

★ تنها توقعی که اواز زندگی خود داشت ، این بود که برای مردم هرچه بیشتر مفید باشد. او سطر سرخ و سوزانی از تاریخ رزم پهلوانی خلقهای ماست . او ، رفیق هوشنگ تیزابسی ، پیشقراول شهدای نسل نو توده‌ای است : جان شوریده‌ای که شعله نبرد ابدی از ژرفای آن زبانه میکشید .
فصلی از زندگینامهٔ این رفیق که برای چاپ در " دنیا " انتخاب شده ، تصویر آن لحظه‌های هیجان انگیز است که هوشنگ از یک ضد مارکسیست به یک مارکسیست پرشور فرامی‌رود . ققنوس از خاکستر جسم کهنهٔ خویش دوباره متولد میشود تا برای جنگ انداختن به حقیقت ، تا ستاره و مرگ اوج بگیرد...

... محفل کوچکی که هوشنگ فراهم آورده بود ، شروع به نشر اعلامیه‌های تهییجی کرد. در این اعلامیه‌ها یک روح شورشی عربده میکشید ، با خشم پایه‌زمین می‌گرفت و مردم را به عصیان دعوت میکرد :
" نفت ما را می‌برند ، ملت گرسنه است ، برای مردم گرسنه از آنسوی اقیانوس کشتی اسلحه می‌آورند . کجای عالم شکم های گرسنه را با سرب و باروت پر میکنند ! ؟"
این اعلامیه‌ها را تایپ میکردند و در صدها نسخه در شهر می‌پراکنده‌اند . در گیلرودار چاپ و بخش اعلامیه ها ، هوشنگ از بحثهای داغ روز غافل نبود . بیشترین بحثهای او با مارکسیست‌ها بود . هوشنگ بر این سودا بود که مارکسیست‌ها را باید افشاء کرد . با



این برداشت شروع به مطالعه آثار ضد مارکسیستی کرد: " لغزشهای فلسفی مارکسیسم ... خطر کمونیزم ... جنایات سرخ ها ... " اما این کتابهای تبلیغاتی که سطر سطر آنها بوی کپک زدگی میدادند و میخواستند با چشم بندی وتردستی به واقعیت فاشق آیند، او را اقناع نکردند. هوشنگ چشم انداز بغرنجی در برابر خود یافته بود. پرسش-های جدیدی در اندیشه اش طرح شده بود که او را وسوسه میکرد. در نامه های که در آن بحبوحه برای یکی از دوستانش نوشته است این خلجان و سرگردانی روحی را تشریح میکند:

همه چیز با این کتابهای ضد مارکسیستی زیرورو شد. سازندگان این جنجفله های بی اثر، یک سطر از احکام مارکسیسم را طرح میکردند و برای رد آن دهها صفحه مینوشتند، اما در پایان کار همان سطر کوچک بی ادعا بود که مثل جواهر میدرخشید و لاطلا ثلث خرواری این حضرات در برابر آن رونق نداشت.

من به جستجوی کتابهای جدیدی پرداختم تا برای پرسشهای بیشماری که هر لحظه بر حجم آن افزوده میشد و مرا به کام خود میکشیدند جواب معقولی بیابم، اما هر چه بیشتر می جستم، کمتر می یافتم. احساس میکردم در بازاری آهنگران بدنبال آواز رویانگیز گمشده ای آمده ام. وقتی از کتابها مأیوس شدم به آدمها رو کردم، سراغ چند تا از کله گنده های سیاسی راکه معروف بود از سردمداران مخالف رژیم هستند و در عین وفاداری به مبانی انقلابی، با مارکسیسم سرستیز دارند رفتیم: منشی زاده، خلیل ملکی و همزادان دیگر آنها ... اما از این اما مزاده ها هم معجزی ندیدم. حرفهای

اینان بیشتر از معلوما تشان بود ..."

هوشنگ ناگهان بیاد روشنفکر جموشی افتاد که چندی پیش شاهد مناظره جالب و دریک مجلس مذهبی بود. این روشنفکر درویش مسلک که گوئی اقیانوسی از فاخرترین کلمات را در ذهن خود داشت، تخیلات مذهبی او را آتش زده بود. با تلاش زیاد موفیق به یافتن او شد. نامش رهی بود. هنوز سرشار از همان سرخوشی طنز آمیز مینم بود. هوشنگ مشکل خود را با او در میان گذاشت. رهی با نگاهی مهربان چندی او را بر انداز کرد و به آرامی گفت: از من جواب میخواهی یا راهنمایی؟

هوشنگ با آشفتگی گفت: هردو

رهی چین به پشانی انداخت که: - تو بدنبال جواب نیامده ای. از من تا نید میخواهی به اینجا آمده ای تا دلایل قانع کننده ای در بطلان و گواهی مارکسیسم بشنوی و گریبان را از چنگ آن خلاص کنی. تو با مارکسیسم دشمنی، اما او از تو قویتر است و تو میخواهی از زیر بار این برتری شانه خالی کنی. تو از قبیل تصمیم خودت را گرفته ای و کسی که تصمیم میگیرد، جواب خود را یافته است. این مزه مثل شیطان آتش بود. کلمات توی دهانش جرقه میزد و تا اعماق آدمی را روشن میکرد.

هوشنگ سراسیمه گفت: - من فقط حقیقت را میخواهم.

رهی پوزخند زد: - کدام حقیقت؟ حقیقت مورد علاقه خودت یا آن حقیقتی که مستقل از اغراض و مکنونات توست؟ حقیقت برای همه شفا بخش نیست، گاه میوه تلخی است

که بعضی ها رانای خوش میکند. حاضری در هر حال آنرا گاز بزنی؟
 چهرهٔ مهتابی رنگ هوشنگ به تیرگی گرائید. با صدای خفه و واژدهای گفت:
 - من از حقیقت پروا نمی‌دارم. حقیقت برای کسانی هراس آور است که پالانشان کج
 است و چیزی بیشتر از سهمشان برای از دست دادن دارند. وسواس من همه از آنست که
 جنس بدلی و بنجلی را توی زورق های رنگی بجای حقیقت بمن قالب نکنند. حقیقت
 برای آدمهایی که از تن خود فراغت می یابند و از سفره و بستر فراتر میروند، محراب
 و شهادتگاه است. برای من حقیقت آینده‌ای است که در راه است و من نیمی از وجودم
 را به درون آن پرتاب کرده‌ام. اما هنوز نیم دیگر وجودم مردد و سرگردان است و من
 این نیمهٔ سرگردان را بدوش گرفته‌ام و اینسو و آنسو پرسه میزنم تا گهواره یا گور
 آنرا بیابم. من با این بار سنگین پیش شما آمده‌ام. بجای اینکه دربارهٔ این
 بار طاقت فرسا که خودم از آن کمتر میدانم سؤال پیچ کنید، آستین بالا بزنید
 و گوشه‌ای از آنرا بگیرید تا در جای مناسبی بر زمین بگذاریمش.

رهی با دقت به حرفهای او گوش داد. بنظر میرسد صداقت گستاخی که چون رگهای ناب
 در لحن آزرده هوشنگ وجود داشت، او را مجاب کرده‌است. لبخند شیطنت آمیزی که از
 فرط تکرار بخشی از واقعیت وجودی او مینمود دیگر به چشم نمیخورد. گویا ترجیح
 داده بود بدون نقاب با این جوانک شعله‌ور روبرو شود. با صدائی که گرم و رفیقانه
 بود گفت: برای دستیابی به حقیقت باید جرأت و لیاقت آنرا داشت. در جاشیکه
 بدی حاکم است حقیقت هم مقدس است و هم مهلک. اگر احیانا " برای پیدا کردن آن
 روشنائی چشمهایت کافی نبود، ببین شرویدی با حیوانی ترین کینه‌اش با کدام نیرو
 در حدال است. آن نیرو حقیقت است.

هوشنگ وحشت زده خود را پس کشید. در روح او شکافی افتاده بود و او در لبهٔ این
 برتگاه درونی بود. هوشنگ با هوش ترازان بود که پیام پنهان در توصیهٔ رهبری
 را دریافت نکند. همین پیام بود که او را آشفته میکرد. مگر نه اینکه در دنیای او که
 سرگرم تکه پاره کردن خود بود، همه جا پرچم های سفید و سرخ را مارکسیستها بدوش
 میکشیدند؟ اگر حق با آنها باشد، آنها حقیقت انسان معاصرند. چرا همه جا بدی
 با جنگ و دندان و خشم و دشنام با آنها گلاویز شده‌است؟ چرا آینده با گذشته در نبرد
 است، آرمانهای آنها مثل بیرق در اهتزاز است، خون آنها ریشهٔ گندمها را
 در مزرعه های فردا سیراب میکند. هوشنگ کلمهٔ مارکسیسم را زیر لب زمزمه کرد.
 برای اولین بار این نام در گوش او آهنگ دیگری داشت. در طنین این نام غریب
 هزاران شهید، شعار میلیونها مبارز و حرنکه‌های زنجیر فوجهای عظیم اسیران مغرور
 موج میزد. هوشنگ کلمهٔ مارکسیسم را توی دهانش مزمزه کرد. طعم آتش و عطر انسان
 بود.

- آیا من خواب بودم؟ آیا همهٔ گذشتهٔ من بیراهه و باطل بوده؟ اما هنوز چیزی از
 گذشته در وجودم مقاومت میکرد و نمیخواست با سانی تسلیم شود. بالحنی مستأصل
 گفت: شما مت داشتن از حق داشتن جداست. کمونیستها مردمی جدی و دلیرند. آنها
 حاشی که پای منافع عقیدتی در میان است، حتی از جان خود بیزاری میکنند. آنها
 عجیب ترین مبارزانند. اینهمه خشک بودن، طراوت و حساسیت آنها را گرفته است.
 آنها بیش از آنکه به انسان نزدیک باشند، به ماشینهای مهیبی شبیه اند که برای

هدفهای جاه طلبانه و دشوار ساخته شده‌اند. هیچ عقیده‌ای محترم تر از خودانسان نیست. عقاید و اندرزها و آرمانها، برای تعالی و بهروزی و بهزیستی انسان و کوبیدن راه او بوجود می‌آیند. مرام و مسلکی که از انسان انتظار داشته باشد خون خود را در پای آن بیفشاند و این انتظار را باقیافه‌ای طلبکار تا مرزهای بی حد و حصری توسعه دهد، دشمن انسان است، اگرچه بظاهر برای انسان سینه چاک دهد و علم و کتلت راه بیندازد و مدعی خوشبختی او باشد. هر جا که آیه‌های مارکسیسم به زبان می‌آیند، مریدان آن به سجده می‌افتند. این چه شریعت خوفناکی است که بنام انسان، از انسان برده مطیع و بی چون و چرائی می‌سازد و تحت مبارزه با بت‌های آسمانی و زمینی، خود به هیأت بت در می‌آید؟! ماده‌گرایی افراطی تعادل انسان را بهم می‌زند. انسانی که همه چیز را در پای ماده گنگ و فاقد شعور میریزد، سرانجام چاره‌ای نمی‌یابد تا شریف‌ترین پاره هستی خود را نیز زیر پا بگذارد. مارکسیسم در دایره این تناقض است که از یکسو ماده را سرچشمه و غایت هستی می‌شمارد و هر معنویت را در برابر آن خوار و بی مقدار جلوه می‌دهد و از سوی دیگر پیروان خود را به عالی‌ترین رویاها و آرمانهای بشری دعوت میکند. بخاطر این سوء تفاهم غم انگیز است که مارکسیستها در یک لحظه هم بزرگترین مبارزین جهان اند و هم اشتباه‌کارترین دشمنان آن. و بخاطر همین جوهر ذاتی مارکسیسم که در عمل به ضد آنچه در حرف مدعی آنست، بدل می‌شود. من با آن نمیتوانم موافق باشم.

رهی با چشمهای نیمه باز به جوانی که در برابرش نشسته بود: و یا هیجان سخن میگفت و برای تحکیم کلامش از اشاره دستها و شراره‌های نگاه و بیخ و خم آبرو و انقباض عضلات صورت و فک‌هایش یاری میگرفت، نگاه میکرد. وقتی او از سخن گفتن باز ماند، لختی صبر کرد تا التهاب فرو نشیند... و همینکه احساس کرد سکوت نسبتاً طولانی‌اش ملالی در بحث ایجاد کرده است، رشته سخن را بدست گرفت:

— من وکیل مدافع مارکسیسم نیستم، وگرنه میگفتم که آنچه توبه مارکسیسم نسبت میدهی درست همان چیزی است که روح او از آن بی خبر است. اعتقاد به اصالت و منشاء مادی هستی به معنای آن نیست که لبخند را با سنگ ترازو بسنجیم، عشق را با متر و خط‌کش اندازه بگیریم و انسان را به لوله آزمایشگاهی هدایت کنیم. عقیده با استعداد نامتناهی ماده متحرک، با اعتقاد به ماده عقیمی که کیفیتی عالی‌تر از خود نمیتواند پدید آورد و در کار استمرار ساده خویش است، از اساس با مارکسیسم در تضاد است. مارکسیسم هرگز پاروی معنویت‌های انسانی و آرمانهای نجیب و خلاق نگذاشته است. برعکس، او شناخت قانونمندی‌های ماده را برای گسترش و عمق معنویت‌های منزه و عروج بیشتر انسان می‌طلبد. مارکسیسم به روح بصورت عالی‌ترین محصول ماده می‌نگرد، این بدان معنی است که او سردر لاک جهان فیزیکی فرو نبرده و به دور زندگی با فورمولهای جامد و احکام خشن و عبوس سیم خاردار رنکشیده است. مودب‌ترین دشمنان مارکسیسم، همیشه کسانی بوده‌اند که بنام مارکسیسم اصول آنرا تحریف کرده‌اند. تفسیرهای مکانیکی از ماده که بر پایه آن بایدهم چیز را در پای ماده فدا کرد و زندگی را با همه تنوع پیچ در پیچش و با همه گستردگی غامض و شاداب و بالنده‌اش، در جهان چرم و حجم به غل و زنجیر کشید، نقطه مقابل دیالکتیک مارکسیستی است. اما من نمیخواهم درگیر این بحث طولانی و پیچیده شوم. این

در ملاحظت من نیست. آنچه من ناگزیر به توضیح آنم اینست که استدلال توپیش از آنکه چشم زخمی به مارکسیسم برساند، خودش را لق میکند و ازسکه میاندازد. تو بمنوان دفاع از حرمت و حیثیت انسانی بروی مارکسیسم خنجر میکشی، اما پیش از آنکه حتی بر پوست مارکسیسم خراش بیندازی، انسان را ذلیل میکنی. تواز انسان گلّه بزرگ کودنی میسازی که از خود خرد و اراده ندارد. اگر خود را به پرتگاه می اندازد، برای اینست که به نفس این بی پروائی واقف نیست. پاره‌هایی از این توده را میتوان چند صباحی مسخ کرد و با دروغ انباشت، اما تمامی توده رانه. زیر پای دروغ، سست است. مارکسیسم اگر نیرنگ و دغل بود، نمیتوانست قطب نمای بزرگترین عصر شود و آنچنان در جان‌ها رخنه کند و جذب شود که بصورت نیرومندترین جریان سراسر تاریخ درآید. ایراد کارتو اینست که بایک ناشناخته در جدالی. شناخت تو از مارکسیسم شناخت بی واسطه نیست. توبه مارکسیسم از چشم مخالفان آن نگاه میکنی و مخالف همیشه‌سعی دارد یا کم ببیند و یا کج و بی‌قواره ببیند.

هوشنگ بالحنی که کمی نیشدار بود گفت: شما مجذوب شده‌اید.

— مجذوب چه چیز؟

— مارکسیسم.

لبخندی تلخ، مثل دودی که از اجاق از نفس افتاده‌ای برمیکیزد صورت رهی را تیره کرد.

هوشنگ افزود: آن بی‌قیدی شاد و بی‌پروا که به شما شخصیت برتری میداد چه شد؟ شما اسیر هیچ "ایسم" و هیچ خدائی نبودید، ولی حالا مثل مذهبی‌های متعصب و دوآتشه حرف میزنید. در شما آن درویش قلندری که روی زمین با سیکبالی شلنگ میانداخت و به ریش آسمان میخندید مرده است. با او چه کرده‌اید؟ سایه‌ها روی چهره رهی متراکم تر شدند. هوشنگ ادامه داد: شما مارکسیست شده‌اید.

رهی بالحن قاطعی گفت: نه‌و خیره در چشمهای علی رنگ هوشنگ که در متن چهره مهتابی او مثل دو عقیق درشت میدرخشید، نگریست و توضیح داد:

— نمیتوان مارکسیست بود و در جامعه وجهانی که از بیداد بخود می‌پیچد، بی‌طرف ماند. مارکسیسم سنگ رزم است. چگونه میتوان از این سنگ‌بیرون ماند و در عین حال ادعای مارکسیست بودن داشت؟ مارکسیسم تمامی دانش خود رانه برای تفسیر جهان، نه برای اینکه علفه لفظی توی آخور بیکاره‌ها و کافه نشین‌های ادکلن زده و معلمین نطق و خطابه بریزد، بلکه برای تغییر وضع موجود بکار گرفته است. اما در میدان این رزم سهمگین من در کجا ایستاده‌ام؟ هیچ! دستهایم را در جیب‌هایم فرو برده‌ام و سرخوش و بی‌خیال در حاشیه میدان قدم میزنم و با بحث‌های روشنفکرانه و خزییدن در لابلای متون و کتابها سرخودم را گرم میکنم. کجای من مارکسیست است؟ آن دوده دوردستی در صدای بم و مرطوب رهی موج میزد. پلکهای کمی آما سیده‌اش روی چشمهایش که دیگر آن فروغ ارغوانی و آن پرتوهای طنزآلود در آن نبود، تاب خورده بود. چین‌های عمیقی پیشانی بلندش را سنگین میکرد و پره بینی‌اش با نغیرخا موشی مثل قلب گنجشک ترسنده‌ای می‌تپید.

هوشنگ هیچ کلامی برای گفتن نمی‌یافت. رهی به جان خودش افتاده بود و بیرحمانه خود را سلاخی میکرد. هوشنگ احساس میکرد که در نیمه نبرد خاموشی که در درون این

روشنفکر دیر آشنا در جریان بوده، به سراغ او آمده است. حالا این نبرد خاموش بر ملا شده بود و رهی با صداقتی که به او نجابت مفتون کننده‌ای میداد، پرده‌ها را از برابر آنچه در اعماق وجودش میگذشت، بالا میزد.

رهی دوباره به سخن آمد: مارکسیسم در مبارزه بی توقفش تناور میشود، خودش را جوان میکند و با تصحیح خود، عیار انسان را منزه تر و ناب تر میسازد. به زمین میافتد و نیرومندتر بپا میخیزد و جهان را وسعت میدهد. او انعکاس آن نبرد خستگی ناپذیری است که در کنه همه ذرات هستی برپاست. هستی در خود می رزمند تا بر آن پاره خویش که روبه پیری و تباهی دارد، غالب آید و با احیای خود مرگ را کنار بزند و "بودن" را استمرار دهد. مارکسیسم هم با آن پاره از وجود جهان و جامعه که فرتوت و پوک شده، اما هنوز در برابر جریانهای زنده و باطراوت مقاومت میکند و به آن هجـوم میبرد، میچنگد. من اگر نخواهم با او باشم ناچار در برابر آنم. این حکمی است که نمیشود از آن سربلایی کرد. در این جهان که از درد بیعدالتی، نعره جگر خراشش به آسمان رسیده و حاکمان و محکومان، بسان تیغهای برهنه شمشیر با یکدیگر در تقاطع اند، فارغ بودن از "ایسم" ها و مسلک ها، ادعای مضحک و ردیلانه‌ای بیست نیست. این حنا فقط برای رنگ کردن ریش احمقها بکار میآید. بقول "فاست": "در کشاکش این جنگ تنها ستارگان بیطرفند. نیکمردان باید بپاخیزند و به شما آیند، یا سرخود را از شرم فرو اندازند." آنکس که خیال میکند تابع هیچ مرامی نیست، همیزم به تنور آنهایی میاندازد که وضع موجود به کامشان است.

لحظه‌ای سکوت و بعد:

— آزادی یک مفهوم ذهنی نیست که چشمهایت را ببندی و دستهایت را از هردوسو بگشائی تا آغوشت را پر کنند. خیال را نمیتوان به سینه فشرد. آزاد بودن و رها شدن از "ایسم" ها، هنوز در دسترس مان نیست و خواست و آرزوی ما هم نمیتواند این تقدیر را تغییر دهد. آزادی در استوارترین معنی اش شناخت ضرورت برای غلبه بر تنگناها و ناشناخته‌هاست. این راه شکستن جبر است. ضرورت در هر دوره با ذات شرایط تاریخی و مشخص آن دوره است، به این ترتیب آزادی یک مقوله تاریخی است که حرکت میکند، رشد میکند و در این مسیر برگشت ناپذیر، افقهای خود را گسترش میدهد. ادراک آزادی برای انسان عهد حجر و انسانی که به شبح درون اتم دست یافته، نمیتواند یگانه باشد. برای انسان غارنشین تجسم ضرورت‌های عصر پرواز به ستارگان ناممکن است و به فرض محال در صورت امکان تجسم این ضرورت‌ها، شناخت آنها در ذهن اوستی گنجد. انسان غار نشین آزاد نیست، اسیر غل و زنجیر موقعیت خویش است، محصول نارس درختی است که هنوز تا شکوفه کردن و میوه دادن، به آفتاب قرن‌ها احتیاج دارد. جبر او دنیای اوست و مرزهای این دنیا، سرحد مقدورات و ابزارهای توانائی اوست. اگر او بخواهد به این جبر دهن کجی کند و در برابر تحکم آن شاه‌هایش را بالا بیندازد، جز اینکه کبک وار سرش را زیر برف فرو کند و به خودنارو بزند، کاری نکرده است.

"رهی" سرانجام حرفهایش را با این جملات تمام کرد: بین مارکسیست بودن و بی مارکسیسم اعتماد داشتن و حرمت آنرا نگهداشتن، فاصله زیادی است. می توان کالیله را دوست نداشت، اما کرویبت زمین و گردش آن را نمیتوان انکار کرد.

کند، اما با بار سنگین تری برمیگشت. مدار جهان به هم خورده بود. همه چیز برخلاف جهتی که اوبه آن خوگرفته بود میگشت. اودراین جهان معکوس، این فضای غریب ذهنی، احساس بیگانگی و گمشدگی میکرد.

* * *

رهی فقط یک جاده کوب بود. اوهوشنگ را ترغیب کرد تا از روبرو در چشمهای انقلابی مارکسیسم بنگرد. رهی گفته بود:
- با او گلادیز بشو. اگر توانستی پشت او را به خاک بمال و ستون فقراتش را بشکن، وگرنه، به حرفهایش گوش بده. وهوشنگ به حرفهای او گوش داد.

اولین کتاب مارکسیستی که به چنگ آورد مانیفست بود. شب آن را بدست گرفت و تا آخرین سطرش را خواند، به خواب نرفت. فردای آن روز یکبار دیگر کتاب را با دقت و تانی از سرتا ته خواند. روی جمله ها مکت کرد، کلمات را مثل خوشه انگورتوی مشتهاش بشرد و عماره آن را قطره قطره در حلقش ریخت. با این بیانیۀ کمونیستی هوشنگ بر اشباحی که در تاریکی های ضمیرش کمین کرده بودند، و دندان قروچه می رفتند، غالب آمد.

رمانهای پاشنه آهنین، بشر دوستان ژنده پوش، چگونه پولاد آبدیده شد، چه باید کرد؟ و مادر، قدمهای بعدی بود. وقتی ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی را تمام کرد، انگار قرنهای از مارکسیست شدن او میگذشت.

* * *

فضیلت هوشنگ این بود که مرزهای میان اندیشه و عمل را از میان برداشته بود. او در برابر آن استادان عالیمقام و ژیکولوهای فلسفی که تنها کارشان تئوری پر-دازی و جمله بافیهای روشنفکرانه و قرقره کردن انتقادات اجتماعی و مسلکی است، اخم میکرد و روبرو میگردداند. به آنها میگفت:

شما از عرش بلند خود فتواهای نجاتبخش صادر میفرمائید، ولی خود را از جریان زندگی عملی کناره میکشید تا مبادا بر کفشیهای واکس خورده و براقتان گرد و خاک بنشیند و خراشی به وجود مقدس و نازنینتان وارد آید.

و آن وقت قضاوت خود را مثل مشت محکمی توی پوزه آنها میکوبید:

شما از میکرب وبا و تیفوس موذی ترید. باید مردم را در مقابل شما واکسینه کرد.

هوشنگ در وصف این از ما بهتران می گفت:

اینها که در میدان و راجی اینقدر سنگ مردم را به سینه میزنند و گلوی خود را پاره می کنند، در اعماق ضمیرشان از مردم نفرت دارند. اینها از بس در ذهن خویش محبوس مانده اند، با مردم واقعی بیگانه شده اند. هر روز با سپور محله سروکار دارند، از بقال سرگذر خرید می کنند، با شوفر تاکسی کلنجار می روند، با فلان کارگر رودر رومیشوند و احتمالاً با اوبه حکم موقعیت و شغلشان را بطنه مکرر برقرار میکنند، اما انگار این موجودات

غریبه به کهکشان دیگری تعلق دارند. آنها را می بینند، ولی نمی شناسند. آنها یاد نگرفته اند که با چشمها و گوشها و دستهای خود بشناسند و بفهمند. معرفت آنها راجع به همه چیز از توی کتابها جمع آوری میشود. کتابه شیشه عمر آنهاست. اگر آن را به سنگ بکوبی، آنها دود میشوند و به هوا می روند و تنها تفاله بی خاصیتی از خود بجای میگذارند.

این نوابع مادرزاد با معلومات کتابی خود، ناطقین زبردست و مجتهدان پرحرارتی هستند که درباره همه چیز قدقد میکنند. لب که باز میکنند، جهان توی چنگ آنهاست، اما در میدان عمل از یک مورچه عاجز ترند. برای همین است که وقتی به میان مردم می آیند. احساس پوچی و بیفایدهگی میکنند. در برابر مردم زحمتکش آنها فقط یک مشت یاوه و حرف مفت دارند که تحویل دهند. خود را از این مردم ساده و بی شیله و پینه و بی ادعا که تولید میکنند، مشت بر سنگ و پولاد میکوبند و زندگی را مثل موم تئوی دستهای هنرمند خود بصورت دلخواه درمی آورند، ناچیز و ذلیل می یابند و به آنها حسادت میکنند. نفرت نهائی آنها از مردم، در همین احساس زبونی در برابر واقعی بودن آنها و کاغذی بودن خودشان است.

هوشنگ دندانهایش را به هم می سائید و نتیجه گیریش را بصورت یک گیوتین در میآورد: بیرحم باشید، رفقا... در برابر این عقربها بیرحم باشید..."

نفرت از مدعیان پرافاده و چنگت مکان زبان هوشنگ را بسته و بازوی او را کشاده بود. او حرف بدون عمل را باد هوا میدانست و از خود توقع داشت که پیشاپیش کلمات قدم بردارد. میگفت:

"کلمات بدون اقدام به بادکنک میمانند. هیچ مصرفی جز برای

بازی و تفریح - و گاهی تزهین - ندارند."

اما او اهل بازی نبود. اغلب جدی تر از سنش فکر میکرد و آنچه که به فکرش میرسید، جزء به اجرا میگذاشت. مثلاً "درسالهای دبیرستان که هنوز اسیر او مانیم مالخیولیا. ئی و احساساتی خود بود با دیدن منظره سربریدن یک مرغ و پریبرزدن و درخون تپیدن و جهشهای دردناک آن بروی خاک، گوشت خوردن را بر خود حرام کرد. لاشه های آویخته بر چنگک قصابیها، بارگهای پاره و خون آلود، گردن و دست و پای قطع شده، دنده آویخته بالکهای گلگون، کلافه اش میکرد. سالها لب به گوشت نزد. و این تحریم تا وقتی او با الفبای مارکسیسم آشنا شد و ناگهان افقهایش به هم ریخت، به قوت خود باقی ماند.

حس میکرد اگر گوشت بخورد با دست خود پرتگاهی بین جسم و روحش ایجاد کرده است. هر بار که فکری و هرجس و برداشت تازه ای در وجود هوشنگ به سرعت بسوی عمل رانده میشد. او به عملی که انجام میداد مانند یک فریضه، یک آئین تخطی ناپذیر بها میداد، اگرچه این عمل نتیجه ناقصی به بار میآورد. او با هر اقدام خود را کامل تر میکرد و با شوقی که هیچوقت کهنه و سرد نمیشد، به تدارک اقدام بعدی میپرداخت. از این رهنمود که "یک قدم درجاء، قدم دیگر در شناسائی راه" برای خود شعار

الهام بخشی ساخته بود. به پیروی از این شعار همینکه زمین زیر پایش از لرزیدن و چاک خوردن باز ایستاد و چشمهایش با جهان مارکسیستی جدیدی که هر لحظه بیشتر مجذوبش میشد عادت کرد، آستین هارا بالا زد. اینبار او آماده کاری میشد که در سراسر زندگی گذشته اش، آنرا با نفرت برانداز کرده بود...

حزب تودهٔ ایران یک خوشهٔ پروین از
 جانبازان و شهیدان مردم دوست را به
 خلق قهرمان ایران عرضه داشته، زیرا این
 حزب اینار برای منافع خلق و میهن را
 می آموزد.



این بار... ..

بار دگر اگر بدرختی نظرکنم
با از میان بیشه و باغی گذرکنم
چشم به قدوقامت دار و درخت نیست
چشم بروی نقش و نگار بهار نیست
چشم به برگ نیست
چشم به غنچه و گل و سبزینه خا نیست
چشم بدستهای پر شاخسار نیست

این بار چشم من بسوی آشیانه‌هاست
آنجا که میطپد دل نوزاد زندگی
و ندر هجوم سخت‌ترین تندبادهاست
آماجگاه تیر تگرگ و سنان برق
پروازگاه خوشدلی و خانهٔ بلاست
چشم به‌لانه‌هاست

ای جوگان! زدل طوفان برآمده
چشم پی شماست!



پاییز

در بادروبه‌ها
خاکستر بهار

سل در سرای سینه و در استخوان باغ .
برشاخه‌های پرت تک افتاده ، استوار
رنگ سیاه ، زنده‌ترین رنگها ، کلاغ .



گره

با تاب آفتاب که بر پرده می‌سرید
و آنگاه می‌لمبید
چون گریه روی فرش
در دشت فرش پیره زدم زیر آفتاب :

همراه قد کشیدن گلها و ساقه‌ها
آوازی از مزارع قالی بلند شد
آواز دختران .
از جویبار زمزمه می‌رست ، تارویبود
با نغمه ، میگرفت هر آن ساقه ، نقش و رنگ
وزشبنم عرق
میخاست عطر حسرت و آهنگ آرزو :
بوی تنورو گندم بریان
بوی سوار عاشق در گرد جاده
بوی رمد ، نوای نی و خون شامگاه .

آنگاه می‌سست صداها ،
چون کاکل صوبر غمگین
خم روی بال سبز .
آنگاه میگرفت
آواز در کلسو
آنگاه می‌فتاد
گل ، ساقه ، رنگ ، سرابده در گره .

از دشت پرکشیدم با بال آفتاب
غافل که در گره ، گره افتاده بای من .

ایران، بازار غرب در دو قرن گذشته

رضا فشاهی

در اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ تجارت انگلیسی از نتیجه معاملات خود در ایران چندان احساس رضایت نمی‌کردند. این دوران مصادف بود با هجوم افغانها به ایران، سقوط سلسله صفویه، اخراج افغانها بدست نادر، و جنگهای نادریبا مدعیان سلطنت. در این دوران آاشفتگی عمومی، فروش کالاهای انگلیسی عبارت بود از یکمصد بسته جنس پشمی و ۲۰۰۰ لیره اشیا فلزی و مقدار بی اهمیتی مسکه جمعا ۱۷۴۶۸۷ — لیره نصیب تجارت انگلیسی ساخت. در سالهای ۱۸۴۳-۶ تنها ۱۷۴۳۹۸ لیره کالای انگل — یسی وارد ایران گردید و در عوض مقدار ۹۳۳۷۵ لیره ابریشم خام به انگلستان ما — درگردید؛

دلایل این شکست تجاری روشن بود. صنایع دستی و مانیفاکتورهای کوچک ایران هنوز کم و بیش موقعیت خود را حفظ کرده بودند و جایی برای فروش اجناس بیگانه در داخل کشور باقی نمی گذاشتند. بگفته تجار انگلیسی بازارهای گیلان پرا از جناس انگلیسی بود که خریدار نداشت.

اما از اواخر قرن ۱۸ فعالیت انگلستان برای صدور کالا به ایران تشدید گردید. در اواسط قرن ۱۸ تنها هر سال یک کشتی وارد بندر بوشهر می شد که حامل ۱۰۰۰ عدل پارچه نخی و اشیا فلزی و شکر و پارچه های حریر بود. اما از سالهای ۱۷۹۰ بیعدت تجارت بین خلیج فارس و هندوستان بسرعت افزایش یافت و در سال ۱۸۰۹ واردات پارچه نخی از راه بندر بوشهر به ۶۰۰ عدل رسید (۱).

ژویردر سال ۱۸۰۶ گزارش داد که واردات ایران عبارتست از پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای، قند، قلع، سرب، آهن، چینی‌آلات، چای و ماهوت از هندوستان، وسکه‌های مسی و جواهرات و ماهوت و چرم دباغی شده از روسیه. ژوبرهمچنین بازار پارچه‌های فرانسوی ساخت ژوی Jouy و مولهوزن Mulhousen را در ایران بسیار پررونق یافته بود (۲). در ۱۸۱۷ یک دیپلمات روسی در تبریز با گروهی از نمایندگان کمپانی هند شرقی برخورد نموده بود که برای ملاقات با عباس میرزا ولیعهد به ایران آمده بودند (۳). یک دیپلمات دیگر روسی که در سالهای ۱۸۳۰-۴۰ مقیم گیلان بود گزارش میدهد که قبل از ورود کالاهای خارجی به گیلان، رقم صادرات این استان بسیار بیشتر از واردات آن بوده است. طبق گزارش اوسا - کنان گیلان تا قبل از ورود کالاهای خارجی، چون کالاهای بومی‌توان رقابت با فرآورده‌های ارزان قیمت خارجی را نداشتند روبه‌کاهش و انحطاط نهادند. در ۱۸۴۰ قریب به ۷۵۰ هزار فرانک ماهوت و پارچه‌های پنبه‌ای بافت منجستردر گیلان بفروش رفته بود. با اینهمه در این تاریخ صادرات گیلان هنوز آشکارا بیش از واردات آن بوده است. جمع کل صادرات این استان در این تاریخ برابر با ۱۲۲۴۲۵۱۲۵ و واردات آن حدود ۳۰۰۰۰۰۰ فرانک فرانسه بوده است. بنابراین مازاد صادرات بر واردات در حدود ۹۲۴۲۵۱۲۵ فرانک بوده است (۴).

فلاندن در سالهای ۴۱-۱۸۴۰ بازار تبریز را مملو از چیت و ماهوت انگلیسی یافته بود که با قیمتی بسیار ارزانتر از کالاهای مشابه ایرانی بفروش می‌رفته‌اند. او همچنین از بازار گرم اجناس روسی نظیر چینی‌آلات و مس و چرم و غیره و پارچه‌های ابریشمی و چیت فرانسوی سخن می‌گوید (۵).

در مرز نیمه اول و نیمه دوم قرن نوزدهم گاه دولت ایران مستقیماً "با تاجران اروپایی معامله میکرد. برای مثال بدستور امیرکبیر در حدود ۲۰ هزار تنگ از یک تاجران انگلیسی بنام هکتر Hector و چند میلیون سنگ چخماخ از تاجردیگری بنام ریید Reed خریداری شد (۶).

از آغاز نیمه دوم قرن نوزدهم صدور کالا به ایران شدید گردید. یکی از علل شدید صدور کالا به ایران، احداث جاده‌های نوین تجاری و استفاده از راه‌های دریایی و بنادر در شمال و جنوب ایران بود. مهمترین جاده‌های تجاری عبارت بودند از طرابوزان - تبریز - تفریس، تبریز - تبریز، تهران - مشهدسر، تهران - بندرگز، تهران - عشق‌آباد، مشهد - بوشهر، تهران - خرمشهر، تهران - و بغداد، تهران.

یکی از راه‌های بسیار مهم تجاری، راه خوزستان، تهران بود که از سرزمین ایلی بختیاری میگذشت و به اصفهان میرسید. این راه توسط یکی از زبردست‌ترین عمال دولت انگلستان بنام سراوستین هنری لایارد Sir Austin Henry Layard کشف شد. لایارد در حدود سال ۱۸۳۰ از این نواحی بازدید و با محمدتقی خان رهبر ایلی بختیاری ملاقات نمود. او توانست موافقت سران ایلی بختیاری و تاجران را برای گشودن این راه تجاری جلب کند و بدنبال موفقیت در این امر گزارشی بدولت انگلستان و نامه‌ای به اتاق تجارت بمبئی فرستاد و از آنها دعوت نمود تا برای اجرای این برنامه با او همکاری کنند.

در ۱۸۳۶ یک انگلیسی بنام کورت E. Court موفق شد کشتی تجاری خود را در رود کارون تا حوالی شهر اهواز راهنمایی کند. چندی بعد یک انگلیسی دیگر بنام سلبی

تقریباً ۴۸ سال بعد یعنی در ۱۸۹۰ یک مامور دیگر انگلیسی گزارش داد که تمام می کالاهایی که در شهر شوشتر بفروش میرسد کالاهای انگلیسی است که از راه بصره میرسد و جایی برای فروش کالاهای روسی باقی نگذاشته است (۱۱).

بازار نواحی شمالی و مرکزی ایران در اختیار روسهای تزاری و بازار نواحی جنوبی در اختیار انگلیسیها بود و هر دو دولت تلاش میکردند با دسایس گوناگون بازارهای حریف را اشغال نمایند. برای مثال کمک مالی روسیه تزاری به مادرکنندگان قند و شکر باعث شد که قند و شکر فرانسوی از بازار ایران رخت بربندد. در سال ۱۸۹۰ یک شاهد انگلیسی بنام کرزن گزارش داد که: "در استان وسیع خراسان تمام می دکانها مملو از پارچهها، قند و شکر، چینی آلات و اشیاء فلزی روسی است. سابقاً مقداری قند فرانسوی از ماری (واظریق بمبئی) به این ناحیه میآمد که اکنون روسها بازار آنرا گرفته اند. نفت روسی در سراسر بازارها بیچشم میخورد. برای مثال روسها در سالهای ۱۸۸۸-۹ مقدار بسیاری نفت به مشهد صادر کرده بودند. از مجموع کالاهای روسی مقدار ۱۱۰۴۰۰ لیره بوسیله خط آهن ماوراء قفقاز حمل میشود. یکی از اقلام عمده واردات قند و شکر است که محصولات فرانسوی و هندی را کاملاً زمین خارج کرده است. این ارزانی بها ناشی از مساعده ای است که دولت روسیه به صادرکنندگان روسی پرداخت میکند و بهمین مناسبت رقابت با آنها عملاً غیرممکن است".

عمده محصولات صادراتی ایران در این دوران مواد خام بوده است و اجناس وارداتی عبارت بوده اند از: چلوار، چیت، پارچه های پیراهن سفید و خاکستری، ظروف مسی، شمع، و اسلحه و مهمات از انگلستان - پارچه های نخی، قند و شکر، نفت شمع، چراغ، ظروف، آئینه، فلزات، کالسه و سماور از روسیه - قند، شیشه - آلات، ظروف چینی، پارچه و اجناس ابریشمی از فرانسه - شیشه و بلور و قاشق و پارچه های پشمی از آلمان و اتریش - چای، چلوار، دارو، پارچه های حریر از هندوستان.

سیاست اروپا در ایران عبارت بود از صدور هرچه بیشتر کالا به ایران برای فلج نمودن صنایع دستی و مانوفاکتورهای بومی، جلوگیری از صنعتی شدن کشور و صدور مواد خام از ایران و تبدیل این کشور به یک کشور نیمه مستعمره. در ۱۸۹۰ "ج. ن. کرزن" یکی از بزرگترین طراحان سیاست خارجی امپریالیسم انگلستان چنین نوشت:

"در این کشور مقدار بسیار محدودی شکر تولید میکنند و با اصلاً تولید نمیشود نه قهوه دارد و نه چای، هرچند که هردو جنس مزبور در ایران مصرف بسیار دارند. معادن نفت آن هنوز دست نخورده است و کوچه ها و خانه های آن با مواد نفتی روسی و آمریکائی روشن میشود. با آنکه شایع است که سنگهای قیمتی به اندازه رفع احتیاج دارد باز تمام طلا و نقره مورد احتیاج را از خارجه وارد میکند. مس و آهن را بشکل اوراق و لوله خریداری میکند.

با آنکه معادن مس در تمام نقاط کشور هست حتی یک ظرف نیست که آنرا با فلزات محلی ساخته باشند. ظروف و کارد و قاشق و بلور و شیشه و چینی را از خارجه وارد میکنند. ایرانیان که اهل شکار هستند تمام ابزار و وسایل آنرا باید از خارج تهیه کنند. جواهرات و ساعت هم از کشورهای خارجی است. چلوار و پارچه های نخی در

حتی تا نزدیکی شوشتر نیز رسید. از این تاریخ بی‌عده رودکارون همواره مورد توجه شدید دولت انگلستان بود. حوزه کشتی رانی که روی این رودخانه دایر شد به کارخانه های انگلیسی امکان داد تا رقابت سختی را با کالاهای پررونق روسی که تمام بازارهای شمال و مراکز ایران و حتی شیراز را بخود اختصاص داده بودند آغاز نمایند.

بموازات این اقدام، اقدامات دولت تزاری نیز در شمال ایران و دریای خزر تشدید گردید و از سال ۱۸۵۶ بعد تعداد کشتی های روسی در دریای خزر روبه ازدیاد گذاشت در سال ۱۸۶۵ تعداد یازده کشتی که از آن کمپانی قفقاز و مرکور *Mercur* بودند و دو کشتی از یک کمپانی دیگر در این دریا کار می کرد. گنجایش مجموع این سیزده کشتی ۲۱۳۰ تن کالابود. علاوه بر آن تعداد ۴۰۰ تا ۵۰۰ کشتی بادی نیز وجود داشت که گنجایش آنها بیسی ۴۰ تا ۱۰۰ تن بود.

در سال ۱۸۷۹ ظرفیت کشتی های بخاری روسی در این دریا ۴۱۵۰ تن ظرفیت کشتی های بادی آن ۶۴۵۰۰ تن بود. در ۱۹۰۷ روسیه در این دریا صاحب ۲۶۵ کشتی بخاری با گنجایش ۱۱۸۳۴۷ تن و ۵۵۴ کشتی بادی با گنجایش ۱۱۳۶۹۹ تن بود (۷). علاوه بر آن عمال روسیه تزاری موفق شده بودند چند جاده تجارتي تازه بیــــن تفلیس، تهران - رشت، تهران - بندرگز، استرآباد، شاهرود - عشق آباد، قوچان ایجاد نمایند. خط قوچان، عشق آباد با خطوط آهن ماوراء بحر خزر مربوط بود و فاصله عشق آباد تا مشهد نیز بیش از ۱۵۰ میل نبود. در دسامبر ۱۸۸۵ خط آهن به عشق آباد رسید. از ژانویه تا اکتبر ۱۸۸۶ جمع کل صادرات ایران از راه عشق آباد در حدود ۳۷۰۰۰ لیبره بود، در ۱۸۸۹ جمع کل صادرات واردات از این ناحیه به ۱۱۱۵۰۰ و ۱۱۰۴۰۰ لیبره رسید. به عبارت دیگر در طول سه سال میزان واردات تا سه برابر ترقی نمود (۸).

در ۱۸۶۵ یک دیپلمات انگلیسی بنام "ر.ج. واتسن" *Watson* هشدار داد که در فاصله سالهای ۵ - ۱۸۶۲ سطح بازرگانی تین ایران و کشورهای مختلف اروپایی بطور عجیبی بالا رفته است. طبق گزارش او در این ایام پنبه، پیله ابریشم، پشم و مواد خام دیگر به انگلستان، فرانسه و روسیه صادر می شد و در مقابل ایران اجناس صنعتی و اشیاء لوکس از اروپا دریافت میداشت. و چون واردات بیش از صادرات بوده بناچار ایران هر سال هرچه طلا و نقره اندوخته داشته صرف جبران آن کرده است. بنظر بعضی تجار اروپایی بزودی پول آنقدر در ایران کمیاب می شود که واردات بناچار بمیزان صادرات تقلیل خواهد یافت (۹).

اما در حقیقت چنین نشد و میزان صدور کالا به ایران روز بروز افزایش یافت. برای مثال تا سال ۱۸۶۲ حتی یک کشتی بازرگانی در آبهای خلیج فارس جولان نداشت سپس یک سرویس شش هفتگی دایر گردید که رفته رفته به سرویس ماهیانه و سپس دوهفته یکبار و سرانجام به کشتی هفتگی تبدیل شد. افتتاح کانال سوئز ارتباط دریایی با خلیج فارس را ترقی داد و سپس از جنگ روسیه و عثمانی در ۱۸۷۷، این ارتباط زیادتر شد و از آن پس وضع رضایت بخش تری پیدا کرد (۱۰).

مسئله ورود کالا از طریق خلیج فارس با منافع سیاسی و اقتصادی انگلستان رابطه مستقیم داشت. در ۱۸۴۲ یک ما مور انگلیسی گزارش داده بود که در بازار شوشتر تمام پارچه های نخی و پشمی و چلووار و اشیاء فلزی و قند و غیره همه روسی است. حال آنکه

همه جا مصرف میشود. حقیرترین افراد اجناس ساخت منجستر یا مسکو میپوشند و کرباس نیلی را که زن روستائی بر پیکر بی قواره خود می اندازد از بمبئی وارد میشود. ایران در واقع از سرتا پا همه لوازم زندگی خود را باید از غرب بیاورد و سراسر ظاهر او را متاع محیط و دیاری میپوشاند که وی باطن او را ز ته دل نسبت به آن نفرت دارد" (۱۲).

برای آنکه میزان اهمیت صدور کالا و تصاعد روز افزون آن و اهمیت آن در فلج نمودن اقتصاد ایران و تبدیل ایران بیک کشور نیمه مستعمره بهتر روشن گردد ناچاریم از ارقام خشک استمداد جوئیم .

در سال ۱۸۶۸ واردات استان آذربایجان عبارت بوده است از ۱۳۵۱۳۰۰ لیره . در ۱۸۶۹ این رقم به ۱۵۷۵۷۷۶ لیره و در ۱۸۷۰ به ۱۹۹۹۷۱۷ لیره رسید. در ۱۸۷۶ ظرفیت محمولات کشتی از انگلستان به خلیج فارس فقط ۱۲۰۰ تن بود . این رقم در ۱۸۸۱ به ۱۱۵۰۰۰ تن رسید که تنها ۱۱۳۰۰۰ تن آن از بندر بوشهر ترخیص گردید. در ۱۸۷۰ هرماه یک بار یک کشتی از بمبئی وارد خلیج فارس میشود حداکثر سه یا چهار کشتی هم از انگلستان در بنادر خلیج لنگر می انداخته اند. در ۱۸۹۰ سرویسهای هفتگی کاملاً منظم وجود داشته است .

این پیشرفت حیرت آور به چند دلیل بود : ۱- کاهش مسافت بواسطه گشودن کانال سوئز ۲- افزایش امنیت در ایران و آشنایی کمیانیهای انگلیسی به احتیاجات ایرانیان ۳- ترقی و اصلاح نیروی بخار ۴- ارزان شدن کرایه حمل بار . در ۱۸۷۰ کرایه حمل هرتن آهن از لندن تا بوشهر ۶۹/۶ شلینگ بود، در ۱۸۸۳ از قرار هرتن ۳۰ شلینگ و در ۱۸۹۰ از آنهم کمتر شد .

طی پانزده سال از ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۸ ارزش واردات و صادرات بوشهر تقریباً ۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰ روپیه ترقی نمود و تجارت بندر عباس نیز در طرفه سال از ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۸ بهمین میزان افزایش یافت . در ۱۸۷۴ اداره گمرک بوشهر بمبلغ ۴۰۰۰۰۰۰ تومان اجاره داده شد. گمرک بندر لنگه در ۱۸۷۴ به ۶۵۰۰ و در ۱۸۸۹ به ۱۲۰۰۰ تومان اجاره داده شد .

بدین ترتیب تجارت روسیه تزاری و انگلستان با ایران طی ۷ سال یعنی در فاصله سالهای ۱۸۸۷ تا ۱۸۸۹ شاهد یک تصاعد حیرت آور بوده است ، در حالیکه تجارت فرانسه با ایران آشکارا تنزل داشته است . برای مثال از جمع کل واردات ایران در سال ۱۸۸۹ بمقدار سیزده میلیون و ششصد و نود و شش هزار تومان، سهم کل فرانسه عبارت بوده است از ۵۰۰۰۰۰ تومان پارچه های ابریشمی و پشمی و ۸۰۰۰۰ تومان ظروف چینی . در حالیکه تنها واردات استان آذربایجان از منجستر در سال ۱۸۸۸ عبارت بوده است از ۳۹۲۲۲۰ لیره و در سال ۱۸۸۹ در حدود ۵۰۱۸۳۰ لیره . و با تنها واردات مشهد در سالهای ۹۰-۱۸۸۹ از روسیه مبلغی در حدود ۴۰۰۰۰ لیره بوده است .

مجموع تجارت ایران در سالهای ۹۰-۱۸۸۹ بین ۷ میلیون تا ۷/۵ میلیون لیره بوده که دوسوم آنرا واردات و یک سوم آنرا صادرات تشکیل میداده است . در گزارش دیگری مجموع صادرات ایران را در این سالها سه میلیون و صد و بیست هزار لیره و مجموع واردات را پنج میلیون و دویست و هشتاد هزار لیره و

و جمع کل تجارت را هفت میلیون و چهارصد هزار لیبره نوشته اند. دبیر سفارت انگلیس در تهران در گزارش خود بوزارت خارجه انگلستان بتاريخ ۱۸۸۶، جمع صادرات ایران را دومیلیون و هشتاد و هشت هزار لیبره و واردات را پنج میلیون و دوازده هزار لیبره و مجموع تجارت را به هفت میلیون و نهمصد و نود هزار لیبره نوشته است (۱۳).

از سالهای ۱۸۹۰ بعد در دنباله تضادهای شدید امپریالیسم جهانی، دولت روسیه تزاری موفق شد در بازار صادرات و واردات ایران بر انگلستان پیشی بگیرد و آنرا عقب براند. در سالهای ۱۹۰۱-۱۸۹۰ تجارت روسیه با ایران دوبرابر و در سالهای ۱۹۱۰-۱۹۰۱ به نسبت سه برابر ترقی نمود. علل این ترقی حیرت انگیز عبارت بودند از: ۱- حفظ و رعایت موازنه بین خرید و فروش، بدین معنی که هراندازه ایرانیان مواد خام عرضه میکردند روسها بدون تردید خریداری میکردند. ۲- اختصاص راههای اروپا به روسیه و منع ترانزیت کالا از خاک روسیه که باعث شده بود از سال ۱۸۸۲ بعد مصنوعات روسیه رقم عمده واردات ایران را تشکیل دهد. ۳- جایزه‌ای که دولت روسیه برای صادرات متاع خود میداد. ۴- تخفیف کرایه‌ای که دولت روسیه برای حمل صادرات مواد خام ایران منظور نموده بود. ۵- اعتبار سرشاری که بانک روس به نمایندگان و عمال خرید و فروش خود در ایران میداد. ۶- تعرفه گمرکی که در سال ۱۹۰۱ روسها بدولت ایران تحمیل نموده بودند و نتیجه آن این بود که بهای اجناس روسی در شهرهای ایران اگر کمتر از بازار مسکو نبود، با آن تفاوتی هم نداشت (۱۴).

ترقی حیرت آور تجارت روسیه با ایران در این سالها بمعنی آن نبود که امپریالیسم انگلستان کاملا میدان را برای حریف خالی کرده بود. برای مثال جمع کل کالاهایی که در سال ۱۹۰۰ از گمرکات بنادر جنوبی ایران ترخیص شده بود بالغ بر یک میلیون و بیست و پنج هزار و سیمصد و شصت و سه تن بوده که ۸۹۶۴۱۴ تن آن منحصرا از انگلستان صادر شده بود (۱۵).

در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۶ مجموع تجارت روسیه تزاری با ایران ۱۷۰ میلیون فرانک، انگلیس ۷۰ میلیون فرانک، فرانسه ۱۶ میلیون و اتریش ۶/۵ میلیون فرانک بوده است (۱۶).

در ۱۹۰۵ مقدار ۲۷/۵٪ از صادرات انگلستان به ایران کاسته شد و در عوض ۳۹/۵٪ بر صادرات روسیه افزوده گردید. از سالهای ۱۹۱۰ بعد روسیه در تجارت خارجی ایران نقش اول را بازی میکرد. در این دوران اقلام اصلی صادراتی روسیه به ایران را پارچه و قند تشکیل میداد. در سالهای ۱۹۰۸-۱۹۰۹ معادل ۸۴۰۱۳۰۲ و در ۱۹۱۰-۱۹۱۱ معادل ۹۶۲۸۰۰ روبل چیت به ایران صادر شد که ۲۵٪ منسوجات وارده به ایران و یک چهارم تمام صادرات روسیه به ایران را تشکیل میداد.

مقدار صدور قند روسی به ایران روز بروز افزایش مییافت. در سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۰ معادل سیزده میلیون و صد و پنجاه و شش هزار و شصت و سه روبل و در ۱۹۱۰-۱۹۱۱ معادل هژده میلیون و هفتصد و پنجاه هزار و سیمصد و شصت و سه روبل صادر شد. در آستانه جنگ جهانی اول روسیه در صادرات قند مقام اول را اشغال نمود و فرانسه و اتریش و هندوستان را از میدان بدر کرد. در آغاز، ایران بین ۶٪ تا ۷٪ قند

خود را از روسیه وارد میکرد در صورتیکه در سالهای ۱۱-۱۹۱۰ این رقم به ۸۴٪ بالغ شده بود. مبلغی که بابت بهای قند از طرف ایران به روسیه پرداخت میشد معادل ۴۳/۷٪ کل صادرات روسیه بایران بود.

در سالهای ۱۱-۱۹۱۰ کل واردات ایران از کشورهای خارجی جمعا " ۸۷ میلیون روبل بوده که از این مبلغ ۳۹ میلیون روبل یا ۴۶٪ آن کالاهای روسی بوده است. بنابراین آثار منتشره از سوی اداره گمرک ایران در سال ۱۲-۱۹۱۱ تجارت خارجی ایران نسبت بسال ۱۱-۱۹۱۰ قریب به ۱۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ قران افزایش یافته و بیک میلیارد قران بالغ گردیده بود که نصف این مبلغ سهمیه مبادلات تجارت خارجی با روسیه بوده است. جدول ذیل نمایشگر فشار هولناک اقتصادی روسیه تزاری در سال ۱۹۱۰ بایران است. بنا به اطلاعات گمرک ایران، تجارت خارجی ایران در سال بالغ بر ۸۶۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ قران بوده است که ۴۸۲۰۰۰۰۰۰۰۰ قران آن یعنی در حدود ۵۶٪ آن متعلق به روسیه بوده است.

جدول صادرات و واردات در سال ۱۹۱۰

واحد پول به قران

| نام کشور | واردات به قران | صادرات به قران | جمع کل |
|------------------|----------------|----------------|------------|
| روسیه | ۲۱۹/۵۵۹۲۰۶ | ۲۶۲/۲۲۶۱۳۶ | ۴۸۱/۷۸۵۳۴۲ |
| انگلستان | ۱۸۹/۶۶۵۱۵۹ | ۳۷/۴۱۲۸۴۱ | ۲۲۷/۰۷۸۰۰۰ |
| ترکیه (عثمانی) | ۱۶/۲۶۸۳۸۸ | ۴/۰۰۲۶۷۸ | ۵۵/۲۷۱۰۶۶ |
| فرانسه | ۱۳/۶۳۷۸۰۲ | ۱۲/۱۰۱۰۲۲ | ۲۶/۷۳۸۸۲۴ |
| آلمان | ۱۳/۹۷۷۴۴۵ | ۲/۰۸۸۵۰۰ | ۱۶/۰۴۵۹۴۵ |
| اطریش و مجارستان | ۱۰/۸۴۷۸۱۸ | ۹۸/۹۲۴ | ۱۰/۹۴۶۷۴۲ |
| بلژیک | ۸/۱۳۴۷۷۳ | ۴۳۶/۴۱۱ | ۸/۵۹۳۱۸۴ |
| افغانستان | ۴/۱۲۵۵۹۸ | ۲/۴۱۱۲۷۹ | ۶/۵۳۶۸۷۷ |
| ایتالیا | ۲/۷۸۱۸۵۹ | ۳/۹۷۴۹۵۳ | ۶/۷۵۶۸۱۲ |
| مسقط | ۱۵۳/۸۱۴ | ۲۱۵/۸۸۹ | ۳۶۹/۷۰۳ |
| چین | ۴۰۳/۳۷۵ | ۲/۳۳۷۰۰۰ | ۲/۷۴۰۳۷۵ |
| آمریکا | ۲۹۲/۱۳۸ | ۵/۰۴۰۱۹۴ | ۵/۳۳۲۳۳۲ |
| ممالک دیگر | ۵/۸۵۸۲۵۶ | ۶/۱۳۸۰۷۶ | ۱۱/۹۹۶۳۳۲ |

بدین ترتیب در سالهای ۱۱-۱۹۱۰ روسیه معادل ۲۱۹ میلیون فرانک کالابه ایران صادر کرده بود که تقریباً " ۴۵٪ کل واردات ایران را تشکیل میداده است. از سوی دیگر ایران نیز ۷۰٪ کالاهای صادراتی خود را که مواد خام بوده به روسیه صادر کرده بود. (۱۷). اما بلافاصله پس از انقلاب روسیه در ۱۹۱۷ سقوط خاندان تزار، روسیه از صحنه تجارت خارج گردید و جای خود را به دولتین انگلستان و آلمان و ژاپن و فرانسه واگذار نمود. از مبلغ ۴۴۸ میلیون قران - در حدود ۷۰٪ آن - سهم دولت انگلستان بود که رقم اصلی آن را منسوجات پشمی و نخی تشکیل میدادند و ۳۰٪ بقیه بین کشورهای آلمان و ژاپن و فرانسه تقسیم شده بود. در جدول ذیل افزایش واردات ایران نسبت به صادرات آن در دوران امپریالیسم به روشنی دیده میشود:

واحد پول به میلیون قران

| سال | واردات | صادرات | میزان افزایش واردات بر صادرات |
|----------------------------|--------|--------|-------------------------------|
| ۱۹۰۰ | ۲۵۵/۵ | ۱۴۷/۳ | ۱۰۸/۱ |
| ۱۹۰۵ | ۳۸۶/۵ | ۲۹۳/۱ | ۹۳/۲ |
| ۱۹۱۰ | ۴۸۲/۵ | ۳۷۵/۴ | ۱۰۹/۱ |
| ۱۹۱۳ | ۶۴۷/۲ | ۴۵۵/۹ | ۱۹۱/۳ |
| ۱۹۱۶ | ۴۹۴/۸ | ۴۳۳/۹ | ۶۰/۹ |
| ۱۹۱۸ | ۴۷۶/۳ | ۲۷۰/۹ | ۲۰۵/۴ |
| ۱۹۱۹ | ۴۳۳/۴ | ۲۴۶/۵ | ۱۸۹/۹ |
| ۱۹۲۰ | ۵۲۹ | ۳۰۹ | ۲۲۰ |
| جمع کل از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۰۰ | ۹۲۲۸/۵ | ۶۷۱۰/۸ | ۲۵۱۷/۸ |

بدین ترتیب ایران در طول قریب به بیست سال از ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰ باج سنگینی به مبلغ ۲/۵ میلیارد قران به امپریالیسم پرداخته بود (۱۸).

افزایش مدام واردات ایران نسبت به صادرات آن، صدور مواد خام مورد احتیاج امپریالیسم، و ورود اشیاء مصرفی بی ارزش بجای آن، همه و همه از سوی دول امپریالیست به ملت ایران تحمیل میشد.

روند تصاعدی صدور کالابه ایران اختلال عظیمی در امورات اقتصادی ایران بوجود آورد. این روند، بخش عظیم ثروتهای ملی ایران را روانه امپراطوریهای بزرگ مالی و صنعتی بین المللی نمود و اقتصاد و سیاست ایران را بازیچه بوالهوسی آنها

ساخت .

از آنجا که میزان ارزش کالاهای صادراتی پاسخگوی میزان ارزش کالاهای وارداتی نبود بناچار تفاوت مبلغ بین واردات با صادرات با مسکوکات نقره و طلا پرداخت میگردید و از این راه نیز احتیاج ایران به نقره و طلا خارج روز بروز زیادتر میشد . بحران کمبود نقره و طلا بجائی رسید که کنسول انگلستان بنام آبتوت Abbott نوشت : " در ۱۸۸۰ نقصان مسکوک وحتی میتوان گفت فقدان کامل آن در استان آذربایجان لطمات فراوانی بکارتجارت زده و مایه خسارت فاحش تجار شده است و همین مسئله باعث شده است که پول نقره روسی در آذربایجان رواج کامل یابد . لذا تجار فرنگی برای علاج این مشکل بنای آوردن شمش را بایران نهادند و در دو ماه اخیر معادل ۴۰/۰۰۰ لیبره انگلیسی شمش نقره از انگلیس به تبریز و از تبریز به تهران وارده شده است " .

درواحی جنوبی ایران نیز همین مشکل وجود داشته است . کنسول روسیه در بندر بوشهر در گزارش سال ۱۸۷۸ خود نوشت :

" نقصان پول طلا و نقره و مس ایرانی مانع مهمی برای معاملات تجار تی گردیده و اگر چاره ای برای آن اندیشیده نشود ممکن است یکباره چرخ تجارت را از کار بازدارد . طلا بکلی ناپدید گردیده و نقره هم با شتاب تمام دارد مثل طلا از بین میرود وحتی سکه مسی هم با اشکال بدست می آید " .

در فاصله سالهای ۱۲-۱۹۰۶ یعنی در مدت شش سال هر ساله قریب به ۳۰ میلیون مسکوک طلا و نقره بخارج رفته و در عوض ۱۰ میلیون قران مسکوک طلا و نقره وارد ایران شده بود . بخش مهم و شاید نزدیک به کل مبلغ خارج شده ، مسکوک نقره بود که بیشتر از همه جابه روسیه تزاری رفته بود (۱۹) .

در بهار ۱۹۱۶ هنگامی که لنین در زوریخ سرگرم مطالعه امپریالیسم ونگارش رساله معروف خود " امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری " بود نام ایران رادر کنار نام چین و ترکیه در ردیف کشورهای نیمه مستعمره قرار داد (۲۰) . بنظر می آید که حق کاملاً با او بوده است .

کتابهایی که در نوشتن این مقاله مورد استفاده قرار گرفته اند :

- ۱- کرزن . ج . ن . ایران و قضیه ایران . ترجمه ع . وحیدماندردانی (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۵۰) . جلد دوم ، ص ۶۴۸-۸-۶۵۷
- ۲- ژوبر ، پ . آ . مسافرت به ارمنستان و ایران . ترجمه ع . اعتمادمقدم (تهران ، انتشارات بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۷) ص ۱-۲۲۰ و ۴-۳۳۳
- ۳- کوتزویوئه ، موزیس . مسافرت به ایران . ترجمه محمود هدایت (تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۴۸) ص ۱۰۲
- ۴- شودزکو ، آلکساندر . سرزمین گیلان . ترجمه سیروس سهامی (تهران ، پیام ، ۱۳۵۴) ص ۹۱ ، ۱۰۴ و ۱۰۷
- ۵- فلاندن ، اوژن . سفرنامه . ترجمه حسین نورصادقی (اصفهان ، ۱۳۲۴ ، روزنامه نقش جهان) ص ۵-۷۴
- ۶- آدمیت ، فریدون . امیرکبیر و ایران (تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۳۴) ص ۱۲۴
- ۷- هانری رنه دالمانی . سفرنامه از خراسان تا بختیاری . ترجمه فرهوشی (تهران ، امیر

- کبیر، ۱۳۳۵) ص ۱۱۳۷
- ۸- کرزن . ج . ن . ایران وقضیه ایران . جلد اول . ص ۲۸۷ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱
- ۹- واتسن ، گرنت . تاریخ ایران در دوره قاجار . ترجمه وحید مازندرانی (تهران امیرکبیر ، ۱۳۴۸) ص ۳۴
- ۱۰- کرزن . ایران وقضیه ایران . جلد دوم ص ۵۵۶
- ۱۱- همان کتاب . ص ۴۴۴
- ۱۲- همان کتاب . جلد اول ص ۲۸۳ ، ۲۹۰ ، ۶۷۱ . جلد دوم ص ۶۶۶-۷
- ۱۳- همان کتاب . جلد اول ص ۲۸۵ ، ۲۹۲ ، ۶۶۹ ، ۶۷۰ ، ۶۷۱
- جلد دوم ص ۲۹۸ ، ۴۹۲ ، ۶۶۳ ، ۶۶۸ ، ۶۸۲
- ۱۴- حسام معزی ، نجفقلی . تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا (تهران ، علمی ، ۱۳۲۴) ص ۳-۳۸۲
- ۱۵- سایکس ، سرپرسی . سفرنامه . ترجمه حسین سعادت نوری (تهران ، ابن سینا ، ۱۳۳۶) ص ۴۴۴
- ۱۶- ایرانسکی ، پاولویچ ، تریا . انقلاب مشروطیت ایران . ترجمه م . هوشیار (تهران ۱۳۲۹) . ص ۲۵
- هانری رنه دالمانی . سفرنامه . ص ۱۰۲
- ۱۷- ایرانسکی و... انقلاب مشروطیت ایران . ص ۲۷- ۲۵
- ۱۸- میکائیلیان ، آویتس (سلطانزاده) . آثار (ایتالیا . انتشارات مزدک)
- ص ۹- ۸۸
- ۱۹- جمال زاده ، محمدعلی . گنج شایگان (برلین ، روزنامه کآوه ، ۱۳۳۵ قمری)
- ص ۶- ۱۷۵
- ۲۰- لنین . آثار منتخب . ترجمه محمد پورهرمان (مسکو ، اداره نشریات بزبانهای خارجی) ص ۴۲۱

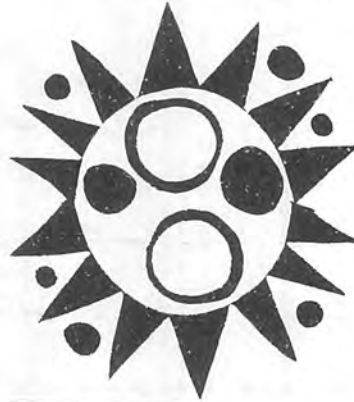
ریشه‌های عقب ماندن ایران از تمدن معاصر از دوران صفوی آغاز

میشود و استعمار آن سنگ دوزخی بود که راه تکمیل سالم را بر میهن

ما مسدود ساخت . انقلاب ایران امکان می‌دهد که این سنگ دوزخی

از سر راه برداشته شود .

رویدادهای هنری



★ بعد از آنکه شاه و طایفه اش به استقبال دوزخ خود از کشور گریخته و انقلاب مردم به بیای خون هزاران شهید به نخستین مرحله پیروزی رسید، آنچه در شهر بود، از خرابه های مانده و عمارت های ساخته، بدست مردم افتاد. اگر فاتحین شهر سپاهیان اسکندرو تیمور بودند بعد از فتح بی شک هم عمارت های شاهانه و هم خانه های، شهر را از خوب و بد با خاک یکسان میکردند؛ اما در میان فاتحین این قلعه توده های ستمکشیده ای هستند که دیوارهای آن را با بازی رنج و شیرجه جان خود ساخته اند و با ید همچون حاصل کار روپیکار خود از آنها بهره ور شوند.

اکنون نزدیک یکسال از آن روزها میگذرد و در عمارت سیمانی خیابان کارگر که با ید کم به زمختی چهره غریب آن خو گرفت نمایشگاهی تحت عنوان " بازگشایی موزه هنر - های معاصر " برپا شده است. در این نمایشگاه مجموعه های متنوع و گوناگونی از فیلم و عکس و کاریکاتور گرفته تا مینیاتور و نقاشی و طراحی به نمایش گذاشته شده است و دیدار آن میتواند ما را با نمونه هایی از کار هنرمندان معاصر کشورمان آشنا کند و سوالات بسیاری بر ایمان مطرح سازد.

در قسمتی از بر و شور این نمایشگاه آمده است: " در چنین مقطعی از زمان، سازمان های فرهنگی مسئولیتی عظیم بر خود و در برابر جامعه دارند، چرا که هر حرکت آنها برخلاف قبل - که پیروی کوری از جریان عظیم فرهنگ استعماری بود، میتواند نقطه عطف و شروع کننده حرکت بنیانی در فرهنگ جامعه باشد و بس. کوچکترین انحرافی یا سهل انگاری یا حتی کم کاری در واقع پاسخی است منفی به حرکت مبارز جامعه. " در استقبال این سخن باید افزود که موزه ها و نمایشگاه ها و تالارهای هنری از این پس در هر گوشه شهر با سستی بصورت چنان محیط های صادق و مانوس درآیند که توده های مردم نیز بدون احساس غربت به

به‌نمایش آنها راغب شوند و هنرمندانی که در میان آنها در محرومیت و گمنامی زیسته‌اند بتوانند کارهای خود را در آن عرضه نمایند.

آنچه در این نمایشگاه جلب نظر میکند بطور عمده نمایش دوره‌های مختلف هنرنقاشی و تصویرنگاریست که بصورت پراکنده و ناقصی جمع آوری شده است و گاه مجموعه‌های عرضه شده در تالارهای تودرتوی موزه چنان درهم‌فرورفته‌اند که پیدا کردن یک خط منظم از میان آنها کمی مشکل میشود.

نمایشگاه عکاسی که تماماً و بی‌عرضه شده در آن با دآور دوران پرجوش و خروش انقلاب است هر بیننده‌ای را به تماشا وامیدارد. عکسها نشان‌دهنده صحنه‌های آشناست که با خون و خشم و فریاد در عرصه واقعیت نقش شده است و عکاسان با هنر و با جرأت آنها را ثبت کرده‌اند. مجموعه دیگری با عنوان "هنرگرافیک انقلابی" در یکی دیگر از تالارهای موزه به نمایش عکسهای از دیوار نوشته‌ها و نقاشیها و تماماً و بی‌ریختگی بافته‌ها که در دوران انقلاب بردرود دیوار کوچه و خیابان شهرنگاشته شده و از یکطرف سندیست از زنده و گویا که خلاقیت و تلاش مردم را در بهره‌گیری از همه استعدادها و نیروها نشان در یک حرکت همه‌جا نبه اجتماع نشان میدهد، و از طرف دیگر فاصله‌های رامیان کارگرافیکها و نقاشان حرفه‌ای نمایان میسازد و این سوال را پیش می‌آورد که مردمی که درود دیوار کوچه و خیابان نشان پرازیان نقش‌نگارهاست دیگر کجا سراغ آن را در موزه‌ها خواهند گرفت؟!؟

نمایشگاه کاریکاتور تنها به ارائه آثار دو کاریکاتوریست اختصاص یافته که آثارشان کمابیش در مطبوعات عرضه شده است و شیوه هر کدام از ارزشهای قابل بحثی برخوردار است. کاریکاتوریستهای دیگری که به شیوه‌های مختلف کار کرده‌اند ارائه گردد تا عرصه‌های نفوذ و اهمیت این هنرموش را که از زمان مشروطیت و توسعه کار مطبوعات توانست نفوذ و گسترش زیادی در این سرزمین پیدا کند و به ساده‌ترین شکل با مردم عادی رابطه برقرار نماید بیشتر شناخته شود. این زبان تصویری که در دوره‌های سانسور و اختناق زیر پوشش استعاره و ابهام و رمز فرو میرود و اشکال ذهنی پیچیده‌ای بخود می‌گیرد در این زمان باید از قالب روشنفکرانه خود بیرون آید تا به زبان با رزتری برای ارتباط با قشرهای وسیع تری از مردم تبدیل گردد.

نمایشگاه نقاشی و طراحی و مینیاتور رو بهم وسیع‌ترین بخش نمایشگاه را تشکیل میدهد و هر چند مجموعه‌های فراهم شده کامل و جامع نیست اما میتوان در آن غط سیر اصلی تاریخ نقاشی ایران و تنوع پرده‌آینه‌آنها در دوره‌های مختلف و نیز هرج و مرج و پراکندگی آنها در عصر معاصر مشاهده کرد.

در تالار مینیاتور نمونه‌های کوچکی از مینیاتورهای عصر مغول و تیموری تا صفویه و زندیه و قاجار گردآوری شده و در جوار آن پرده‌های بزرگ روغنی عصر صفویه و قاجار که نشانگر نفوذ شیوه‌های اروپایی در خطوط و نقاشیهای مینیاتوری ایرانست به نمایش درآمده است. در کنار این تابلوها پرده‌های مذهبی و شمایل‌هایی با نمایش صحنه‌هایی از صحرای کربلا و روز محشر و تصویرانمی بینیم که در آنها نشانی از یک رشته متمدن‌تر مردمی غیر رسمی (ناثیف) بچشم می‌خورد که امتداد آن در نگارگری دورانهای بسیار دور قابل پی‌جوئیست و ادامه آن در پرده‌های قهوه‌خانه‌ای. و حتی جلوه‌هایی از آن در نقاشیهای درود دیوار دوره انقلاب مشاهده میگردد.

گوشه دیگر نمایشگاه به تابلوهایی از مکتب کمال الملک اختصاص یافته است.

تا سیس هنرستان صنایع مستظرفه در اوایل قرن گذشته و شیوه واقع‌گرایانه آکادمیک آن به عنوان اوج تاثیر گذاری و نفوذ شیوه نقاشی غربی و پس راندن شیوه‌های مینیاتوری، نقطه عطفی را در تاریخ نقاشی ما نشان می‌دهد. چندتن از رجال صاحب منصب و درباریان پرنکبر با نگاه‌های حاج و واج آمده اند تا نقاشی‌های چهره‌هاشان را تصویر نمایند. استاد با صورت تابان و خنده‌ای پرکنایه و رمز پشت سه پایه کارنشسته است. تابلویی که بتازگی از قلم عالم باچمان پف کرده و خنده‌ای از خود راضی روی تخت سلطنت ساخته به گویا - ترین شکل و واقع گرایانه ترین شیوه بلاهت و بیوچی وجود او را نمایان می‌سازد. روی میز سیده‌های میوه و خربزه‌های قاچ کرده و ظرف‌های کاو سکنجبین بعنوان مدل نقاشی چیده شده و دیوار کارگاه را منظره دورنماهای خارج شهر و تابلوهای کپی شاگردان پر کرده است. شاگردی گوشه اتاق کنار پنجره بر زمین نشسته و دارد از روی تصویری کپی میکند.

از میان تابلوهای این تالار تابلوهای کوچکی چهره‌ها را با موهای سپید و عینک شکسته نشان میدهد که بانگ‌های نگران به نقطه دوری خیره شده است. شیوه و مکتب کمال الملک بعد از او جز در کارهای پراکنده یکی دو تا از شاگردانش گسترش دیگری نمی‌یابد و علی‌رغم شکل واقع گرایانه خود نمیتواند از مضامین نوتر - اجتماعی را در خود منعکس نماید.

بخش دیگر نقاشیها که تالارها و راهروهای بالایی موزه را دربر میگیرد و شامل نمونهای از کار نقاشان معاصر است و در میان آنها تابلوهایی با شیوه‌ها و سبک‌های مختلف دیده میشود. منظره‌ها و تنگ چهره‌ها و پرده‌های بزرگ تاریخی و صحنه‌های مربوط به انقلاب اخیر و ترکیب‌های دیگری با شیوه‌های اکسپرسیونیستی و سوررئالیستی، مدرن و این تابلوهایی هر چند، در مجموع، همه زمینه‌های موجود در نقاشی معاصر را دربر نمی‌گیرد، اما گرایش‌ها و شاخه‌های کلی موجود در نقاشی این دوره را مشخص می‌سازد و در آن میتوان دو خط و گرایش اصلی را از یکدیگر سوا کرد. یک شاخه، نقاشی واقع‌گرا، که با شکل رئالیستی (فضاهای ترکیب‌های طبیعی) و دیگری نوعی سوررئالیسم، که بصورت شاخه‌ای منرقی‌تر، از همان تنه‌پسیده نقاشی رسمی آهسته، در دوران رژیم قبل باقی مانده است. در عین حال تابلوهای متعددی در نمایشگاه، تلفیق یا ترکیب مضمون هر یک از این دو شیوه را با شکل دیگری نمودار می‌سازد.

آخرین سالن نمایشگاه به آثار طراحی اختصاص یافته که در آن طراحی‌های هنرجویان و نقاشان جوان گردآوری شده است و شاید این مجموعه جالبترین بخش نمایشگاه را تشکیل میدهد، زیرا دورنمای امیدبخش نقاشی آینده را می‌باید در کار این نقاشان جوان جستجو کرد. بی تردید نقاشی ایران در این دوران تحول اجتماعی راه روشن خود را خواهد یافت و بدوران شکفتگی خود نزدیک خواهد گشت. لازمه این شکفتگی از یک طرف وجود زمینه‌های اجتماعی و نیروهای بالنده است که در حرکت پرشتاب خود عرصه‌های نوین خلاقیت را بوجود آورند. از طرف دیگر به جستجوگری و آفرینش مداوم نقاشان و هنرمندان نیاز دارد تا تولیدات هنری بیشتری عرضه گردد و معیار عینی قضا و تنها قرار بگیرد. همچنین می‌باید تحولی در آموزش و ترویج نقاشی بخصوص در دانشکده‌های هنری انجام پذیرد و نیز پژوهش‌های علمی همه‌جانبه‌ای بخصوص در زمینه تاریخ نقاشی ایران و تحلیل ویژگی‌های اجتماعی و تاریخی آن در دوران‌های مختلف بعنوان جزئی از رویت‌های فرهنگی جامعه به عمل آید تا راه آینده‌ای هنر را در این کشور هموارتر سازد.



★ به دنبال چاپ مقاله "سرگذشت غم انگیز سینمای ایران" در شماره گذشته ، دوتن از خوانندگان " دنیا " طی نامه هائی به انتقاد پرداخته اند ، که با تشکر از توجه تیزبینانه شان به آنها پاسخ میگوئیم .

آقای ابراهیم تیزبین ملایری طی مقاله ای به دفاع از سینمای ایران برخاسته اند و موضع ما را غیرانقلابی و نامردمی خوانده اند . ایشان مینویسند : " البته جای تعجب نیست که کسانی نظیر آنهایی که منکر وقوع انقلاب در ایران هستند سرگذشت سینمای قبل از انقلاب ایران را غم انگیز ببینند . " چنین برداشتی آشکارا نشان دهنده کم لطفی دوست ماست زیرا به عبارات صریح پایان مقاله توجه کافی نکرده اند ، از جمله : " همین جریان مسلط بود که در

انقلاب عظیم ایران بزرگترین ضربه را خورد ، با پیروزی انقلاب ملایری و دموکراتیک ایران ... " آیا این عبارات موضع تأیید ما را نسبت به انقلاب ایران ثابت نمی کند ؟

سپس آقای ملایری ضمن متهم کردن " نویسنده " مقاله به نادیده گرفتن واقعیات " توجه ما را به " واقعیاتی " جلب کرده اند که به اختصار بررسی میکنیم .

نوشته اند : " سینمای فردین با وجود ابتذال مسلمش دارای نکات مثبتی است ، چرا که از یک لحاظ به مراتب انسانی تر از سینمای تجارتي و جانی پرور و ضد بشری آمریکائی است " این سوء تفاهم از آنجا برخاسته است که دوست ما " سینمای فردین " را در موضع " ایرانی " و در برابر " سینمای تجارتي و جانی پرور

بلکه دقیقاً "هالویی" خودش بود. این برخلاف تصور دوستان "رتالیسم انتقادی" نیست، "ناتورالیسم" به ابتذال کشیده شده است.

آقای ملایری در مورد فیلم "تنگسیر" هم دچار همین اشتباه شده اند و نوشته اند که "دقیقاً در قالب رتالیسم سوسیالیستی می‌گنجد." چنین نیست دوست عزیز! ما با شما موافقیم که فیلم "تنگسیر" از فیلم‌های خوب سینمای ایران است، اما چنان که میدانید سبک رتالیسم سوسیالیستی تنها در پرتو جهان بینی علمی طبقه کارگر است که شکل می‌گیرد، و این از ماهیت آن فیلم بدور است.

دوست دیگر ما خانم پ - احسانی پس از این اظهار لطف که "اذعان دارم که برای بار اول است که سینمای ایران به شیوه‌ای علمی و از دیدگاهی طبقاتی مورد بررسی قرار گرفته است" از بررسی شتابزده ما گلایه کرده اند. باید یادآوری کنیم که غرض از آن مقاله، نه بیان تاریخچه سینمای ایران بلکه صرفاً "ارائه" طرحی "شما تیک" و کلی بوده است، که به اعتقاد ما در حد همان خطوط کلی و برجسته همچنان معتبر و قابل دفاع است بررسی آثار سینمای ایران از عهده آن مقاله خارج بود و چنین ادعائی از بنیاد در کار نبود. سپس دوست ما در باره

علت اطلاق واژه "دموکرات" بر سینمای نوین ایران پرسیده اند. در پاسخ بنده ایشان متذکر می‌شویم که سینمای نوین ایران از آغاز بیدایش آن در سال ۱۳۴۸ به شیوه‌های گوناگون نام گذاری شده است. عناوینی چون "موج نسو" و "سینمای نو" که خود به عاریت گرفته از سینمای نوین فرانسه و برزیل بود،

و ضدبشری آمریکائی" نهاده اند. در حالیکه ما این سینمای به ظاهرا ایرانی را دقیقاً منطبق بر همان خطی میدانیم که ایشان برای سینمای آمریکائی قائل شده اند. جز آنکه هزینه تولید سینمای مبتذل داخلی هم به حساب مردم ما تأمین میشود. اگر قضیه را عمیقتر نگاه کنیم به این نتیجه میرسیم که سینمای فارسی بهمان اندازه "ایرانی" است که مثلاً بخوایم سرمایه داری وابسته را "ملی" تصور کنیم.

دوست ما با آوردن نمونه‌هایی از سینمای فارسی مضمون "ناموس پرستی" را دارای محتوای مترقی و مردمی دانسته و فیلمهای جاهلی را گونه‌ای "قیام علیه بی‌ناموسی و بی‌عدالتی آریا مهری" شمرده است. از دوستان می‌پرسیم که آیا به گمان ایشان "ناموس پرستی" در مبارزات مردم علیه رژیم دست‌نشانده امپریالیسم جایگاهی عمده یا تعیین کننده داشت؟ آیا به فرض پذیرفتن بعد سمبلیک یا کنایه‌ای چنین "مبارزه" ای، در دوسوی ماجرا قطبهای طبقاتی جامعه حضور داشتند؟ آیا جز اینست که همواره قهرمان فیلم داد ناموس به باد رفته خود را از آواره - ای بیچاره تر از خود باز می‌ستاند؟ شما در کجای این عوام‌فریبی مسخره و دردآلود "نیوغ و خلایق سینماگران ما" را دیده‌اید؟

دوست عزیز ما نوشته اند که "هالو تجسم واقعی رتالیسم انتقادی است". باید به ایشان متذکر شویم که "رتالیسم انتقادی" اسلوب هنری مشخصی است با تعریفی دقیق و معین. این اسلوب با ترسیم انتقاد آمیز شرایط اجتماعی به دفاع از فرد برمخیزد. در فیلم "هالو" این شرایط اجتماعی تباهی آفرین نبود که آقای هالو را سکس داد

سالم مردمی برخوردار است، و شخص درشکه چی زحمتکش شرافتمندی است، اما فیمازء او و اطرافیان را چگونه به پرده میآورد؟ پاسخ روشن است: در اوج تنعم و لذت رانی، از همه جا نغمه شور و خوشی به آسمان بلند است.

نصرت کریمی در فیلم "محلل" پیرامون مضامینی مستهجن به جنجال آفرینی میپردازد. این خارج خوانی را نمیتوان از یک هنرمند متعهد و مسئول پذیرفت. فیلم "تختخواب سه نفره" میگوید با توسل به سوزهای مبتذل و بی‌مایه تماشاگر ناآگاه را قلقلک دهد.

۲- ما در باره بهرام بیضائی نوشته ایم که: "سینمای او نمونه کاملی از هنر انتزاعی و غیرمردمی است دوربین او دیدگاه روشنفکری متفرعن است که انبوه کرم وار مردم را با ترحم، وحتى تحقیر مینگرد." و این طبعاً با برداشت خانم احسانی کسه میگویند "بیضائی همیشه رنجهای مردم را مطرح کرده است" سخت متفاوت است. ببینیم این تفاوت از کجاست. پرداختن به مردم به خودی خود هیچ چیز را ثابت نمیکند. آنچه برای ما که از دیدگاه جهان بینی علمی طبقه کارگر به رویدادها مینگیریم، مطرح است، موضع و پایگاه طبقاتی است. لنین به ما آموخته است که در پس هر پدیده اجتماعی، هرچند مغشوش و مه آلود، انگ و نشان طبقاتی را بازجوئیم. هیچکس بیست و نه سال را با زواریای فقیر زده و مصیبت بار اعماق اجتماع نپرداخته است، در حالیکه زیبایی شناسی مارکسیستی با قاطعیت و صراحت ناتورالیسم را به عنوان یک اسلوب

نمیتوانست ما را از تلاش برای یافتن واژه‌های دقیقتر بازدارد. علاوه بر این اصطلاحاتی چون "موج نو"، "سینمای نو" و "سینمای جوان" فاقد ضابطه‌های علمی و دقیق هستند. ما کوشیده‌ایم به کنار از دیدگاههای تنگ سلیقه‌ای و تصادفی، به راه قانونمندیهای مشخص علمی برویم سینمای نوین ایران در بهترین و سخی‌ترین نمونه‌هایش به لایه‌های فرودست و محروم اجتماع نظر داشت، بی آنکه خود از موضع طبقاتی مشخصی برخوردار باشد. چنین گرایشی را تا زمانیکه واژه، دقیقتری نیافته‌ایم، نمیتوان "دموکرات" خواند.

دوست گرامی، نادیده گرفتن برخی از آثار "ارزشمند" سینمایی از سوی نویسنده را به "ناآگاهی یا عدم صداقت" تعبیر فرموده‌اند. برای اطمینان خاطر به ایشان عرض میکنیم که صاحب این قلم تقریباً تمام آثار سینمای "دموکرات" ایران، و خیلی‌هاشان را بیش از یک بار، دیده است. توضیحات زیرین را برای روشن شدن مطلب لازم میدانیم:

۱- نام نصرت کریمی را نمیتوان در شمار سینماگران "دموکرات" ایران آورد. گرچه کریمی هنرمندی خوش ذوق و با قریحه است، اما او همه چیز حتی هستی سوزترین و دردآلودترین نمودهای اجتماعی را به قریب‌نگاه مضحکه و فکا میبرد. طبیعی است که ما میان فکاهی‌سازی سطحی با طنز عمیق اجتماعی تفاوت میگذاریم. ویژگی اصلی فیلمهای کریمی واقع ستیزی آنهاست. کریمی برای رسیدن به فضائی بی دغدغه و شادی-بخش، به عمد بر نگرانیها و دلشوره‌های مشخص طبقاتی سرپوش میگذارد. این درست است که فیلم "درشکه‌چی" از رگه‌های

انتزاعی و پرداختهای هرچه پیچیده‌تر عرضه میکند. دغدغهٔ فزایندهٔ شکلهای بصری و پیشی گرفتن آنها بر محتوی، بیضائی را بعنوان یک فرمالیست معرفی میکند. بینش فلسفی این فیلمساز ایدالیستی است.

۳- "بی‌انصافی" دربارهٔ امیرنادرى را میپذیریم، البته به گمان ما این خطب بیشتر ناشی از نگاه شتابزدهٔ مقاله است. ما تنها در یک مجله نوشته‌ایم: "امیرنادرى کارگردان با استعدادی که در آغاز تحت تأثیر کیمیاى بودسرا انجام به ورطهٔ ناتورالیسم منحط غلطیده". این بی‌تردید قضاوت عجولانه‌ای است، هرچند که بخش اول جمله تأیید نویسنده را به همراه دارد. بهرحال، نویسنده هنگام نگارش مقاله چنان تحت تأثیر تماویز بدیع اما مخرب فیلم "مرثیه" آخرین اثر نادرى قرار داشته که افسون‌تکان‌دهندهٔ فیلم بسیار خوب "سازدهنی" را از یاد برده بود. نگاه ژرف‌کاو نادرى مردم زده است. نادرى در طول فعالیت سینمائى خود فراز و نشیبهای تندى را پیموده است و همین ما را امیدوار میسازد که تا کنون فضای تخدیرکنندهٔ "مرثیه" را ترک گفته باشد ●

علسى نجفى

منحط بورژوازیی رقم میزند. تنه‌ها سمتگیری هنرمند بر له یا علیه یک طبقه است که میتواند معیار سنجش قرار گیرد. ویژگی برجستهٔ فیلمهای بیضائی به ویژه "رگبار" و "سفر" او این است که فیلمساز انبوه مردم را از بالا مینگرد، به عبارت سینمائى دوربین در رابطه با مردم در وضعیت "زاویه پائین" () قرار دارد. و این دیدگاه با بافت داستانی، فضا-پردازی، شخصیت‌سازی و سایر عوامل دراماتیک تنیده است.

بیضائی از نظر بینش اجتماعى فردگرا است. قهرمان او اغلب با رسالت‌های پیامبرگونهٔ اجتماعى و فلسفى از راه میرسد، چند صباحی به دشواری با "عوام الناس جاهل و فرومایه" بسرمیبرد، و سرانجام دل خسته و ملول از مسائل مبتذلو دست و پاگیر آنان به راه خویش ادامه میدهد. درکنار سیمای ملکوتی این قهرمان (آقای حکمتی در "رگبار" آیت در "غریبه و مه" آسیه در "کلاغ") است که "حقارت" و ابتذال عوام در نهایت زندگی بچشم میخورد.

فردگرایی نمیتواند از شکل‌گرایی جدا باشد، از این روست که بیضائی مضامین فیلمهای خود را درزمینه‌های



بررسی کتاب

مسئله دهقانی و مسئله ارضی در ایران

درمان آثاریکه بیرامون مسئله ارضی در ایران معاصرنگاشته شده است کتاب خسرو خسروی حای خاصی دارد. و این از آن نظراست که مولف با توجه به اینکه یکی از خواص اصلی اقتصاد در حال گذار ایران فعلی آنست که بقبول او "دون در نظر گرفتن ویژگیهای اقتصادی- اجتماعی جامعه ما شناخت و بررسی اقتصادی روستائی ناممکن خواهد بود" (صفحه ۹۳ کتاب) ، در ۱۴۵ صفحه کتاب سعی نموده است این ویژگیها را تا آنجا که برایش امکان داشته توضیح دهد و از طریق این توضیحات خواننده را با خصوصیات و وضع ناهنجار اقتصاد روستائی و جامعه دهقانی ایران در پایان دوران منحوس طاغوتی آشنا سازد.

گرچه مولف دوران تحقیق را در باره جامعه دهقانی بسیار طولانی و تقریباً از اوایل تاریخ ایران آغاز

می نماید معهدا با دوره بندی ایسین تاریخ طویل و طرح خصوصیت های هر یک از این دوره ها (اجتماع روستائی بسا کمونیسم اولیه ، برده داری و یا بقبول او دوران اقتصاد دیرزگری ، فئودالیسم و گذار به سرمایه داری) او توانسته است با استادی از عهده تشریح قسمتی از مناسبات ارضی ایران برآید .

در نخستین بخش بررسی خود که مربوط به " اجتماع روستائی" یا کمون اولیه در ایران میگردد مولف بطور خلاصه از ویژگی های این اجتماع که : کار اشتراکی ، تقسیم محصول بین همه اعضا ، اجتماع ، فقدان مازاد تولید و فقدان استثمارگر است ، بحث مینماید .

مولف دوران برده داری را در مقطع مناسبات ارضی و زندگی روستائی ایران " جامعه رزگری " نامیده به تشریح ویژگیهای آن میپردازد : کار رزگر محصول

اضافی کمی تولید مینماید، دولت‌های برده‌دار پیدا شده‌اند، قشراستما رگر دهقان که بزرگران را استثما رمیکرده - اند در مقابل زمینی که از شاه گرفته‌اند به او خراج میپردازند. به بردگان یا بزرگران آنقدر سهم از تولید داده میشود که بتوانند زنده بمانند. بقول مولف با رشد نیروهای مولده و امکان پیدایش محصولات اضافی بیشتر از جانی، وجود سیستم حکومتی جبار و استثما رگرسانی از جانب دیگر، شرایط تغییر مناسبات اجتماعی و از جمله مناسبات ارضی فراهم میگردد. از طرفی میلیونها بزرگران بر ضد مناسبات موجود عصیان میکنند و از جانب دیگر تحت فشار عوامل عینی و ذهنی خسرو اول و سپس ابوحنیفه دست به قانونگذاری مناسبات جدید ارضی میزنند و باین ترتیب با از هم پاشیدگی جامعه بزرگری بقول مولف جامعه جدید دهقانی بوجود میآید. در نتیجه این شورشهای دهقانی و فرمهای فوق، سیستم رعیتی که برینج اصل: زمین، آب، بذر، گاو، کار مستقر است بوجود آمد. در این سیستم رعیت با داشتن حق نسق و یا حق ریشه عضو رسمی جامعه محسوب میگشت و از این موضوع احساس غرور و افتخار میکنند رعیت با پرداخت سهم صاحب قطاع که خود بنوبت آن زمینها را از خلیفه و یا سلطان میگرفت، میتوانست تا حدی مستقل تر و مرفه تر از " بزرگر" و یا برده دیروز زندگی کند. این سیستم در دوران تسلط اعراب و سپس ترکان و بعد یعنی در تمام دوران طولانی حاکمیت فتووالیسلم در ایران با کم و بیش تغییراتی باقی ماند. مولف در این بحث فرا موش نمیکند که بعلت محدود بودن آب و زمین قابل کشت، مردان در این دوران مجبور به ترک زراعت و آمدن به شهرها و دست زدن به

امور غیرکشا ورزی بوده‌اند. او مینویسد که پیدایش خوش نشین نخستین اثر تغییرات در جامعه دهقانی و علامت پاشیدگی این جامعه بود. ولی چنانچه معلوم است تا زمانیکه عوامل دیگر از هم پاشیدگی چنین جامعه‌ای پدید نیامده بود این عامل نمیتوانست به تنهایی جامعه را از هم بپاشد. با توضیح سیستم مزارعه و انواع صاحب نسقان (بر حسب دارا بودن یک یا چند عامل از عوامل فوق) و تشریح اساسهای تصمیم‌گیری در جامعه دهقانی (شورای آبیاری، سوبند-ها، ریش سفیدان، نقش آنها، توضیح تقسیم کار در داخل خانواده دهقان) که در آن قالی بافی و دامداری بعهده زن، چوپانی بعهده اطفال و زراعت بعهده مردان بوده) و همچنین برشمردن عوامل خارجی که میتوانستند در کار تصمیم‌گیری خانواده و در نوع، کمیت و کیفیت زراعت موثر باشند (از جمله کیفیت نیروی کمکی کاردرده، وضع انبار، وضع بازار و وسائل فروش، راههای محلی و کشوری، سیاست‌های کشا ورزی دولت بخصوص در رشته مالیات و قیمت‌گذاری و غیره) که همه اینها برویهم باعث میگشت که تولید رعیتی رشد نموده یا کند شود، یا فردی اصولاً درده بماند و یا به مهاجرت دست زند، مولف بحث در مورد جامعه دهقانی را به پایان میرساند. و به مسئله پاشیدگی قطعی جامعه دهقانی یعنی در واقع به تشریح وضع حاکم در ایران در دوره قبل از اصلاحات ارضی سالهای بعد از ۱۳۴۰ می پردازد.

مولف پیدایش ماشین، تلویزیون، رادیو، برتری زندگی شهری بر زندگی ده و بالابودن مزد کار در شهر نسبت به ده و سایر این قبیل عوامل را علل اساسی زیوروشدن مناسبات ارضی، سرازیر شدن

توضیح مفصل ترومشخص تر این تشریندی، مولف در صفحات ۸۶ به بعد آمار از وضع دهات چهار محال میآورد که بمراتب دقیقتر و آموخته تراسست. در خاتمه این بحث او از دو ویژگی روند از هم پاشیدگی ده که یکی عدم امکان رشد کشرکارگران و دیگری عدم امکان رشد کشا ورزی اگستا - نسبو - سطحی یا کمی است سخن میراند بعقیده مولف علت اساسی پیدایش این پدیده ها محدودیت آب و تشدید تضاد بین شیوه زندگی شهروده است.

توضیح تقسیم بندی کشا و رزان بر حسب نوع کار کشا ورزی (زراعت، باغداری صیفی کاری)، وضع زراعت های یک کشتی و چند کشتی، تعداد عایدات هر یک از قشر هائی که به این یا آن نوع زراعت مشغو - لند از جمله بحث های جالب کتاب است که متاسفانه در مورد دامداران و صنعتگران روستا دنبال شده است. معهدا مولف این مسئله مهم را از نظر دور نمیدارد که " در سالهای اخیر نظام سرمایه داری صنایع دستی را از دست بهره برداران خانگی خارج کرده و در سلطه خود گرفته است."

به نظر ما بخشهای مربوط به توسعه کشا ورزی یک کشتی - مونوکولتور - که در نتیجه یک سلسله عوامل (از جمله گسترش راه سازی، توسعه مصرف میوه، سبزی، خشکیا در شهرها، ایجاد کارخانجات مصرف کننده مواد خام کشا ورزی و غیره) رخ داده است، قسمت جالبی است، که در صورت توسعه بعدی آن در کتابهای آتی - شده مولف، میتواند به حل مسئله راههای رشد سرمایه داری در دهات ایران دست یافت. متاسفانه بعضی از ارقامی که در کتاب داده شده است نمیتواند خود بخود معرف وضع انتقالی جامعه ایران بجامعه

دهقانان به سمت شهرها و قرار گرفتن - اصلاحات ارضی در دستور روز میدانند. و طبیعی است که در اینجا بطوریکه از لایلی سطور مفهوم است منظور مولف نه تنها بر شمردن عوامل عینی بلکه توضیح عوامل ذهنی است که در راس آن هاسیاست خانمان برانداز حکومت شاه مخلوع در مورد کشا و - رزی ایران قرار دارد.

مولف در صفحات بعد به نشان دادن عواقب اجتماعی و تغییرات طبقاتی میپردازد که در نتیجه پیدایش این عوامل و رسوخ آنها به روستای ایران در آنجا بوقوع پیوسته است. پس از این - مولف به توصیف وضع جمعیت ده به دو بخش کشا ورزی خوش نشین پرداخته، و این بحث را با توضیح وضع تقسیم بندی خوش نشینان، برزگران و رعیت های صاحب نسق پایان میدهد. بعقیده مولف خوش - نشینان بدو بخش طبقاتی اساسی یعنی سوداگران - بورژوازی و کارگران (کشا ورزی و غیر کشا ورزی) تقسیم میگرددند. برزگران را مولف بدرستی از لحاظ وضع طبقاتی در حد فاصل بین پرولتاریای کشا ورزی و رعیت های صاحب نسق قرار میدهد. مولف کشا و رزان را به سه بخش تهیدست، خرده پیاوغنی قسمت میکند. بقول مولف که به استناد آمار های دولتی در کتاب ذکر شده در سراسر ایران ۱/۳ دهقانان را تهیدستان، ۱/۳ را خرده پیا پایان ۳۵۰ هزار خسانوار را دهقانان مرفه تشکیل میدادند که به ترتیب اولی بطور متوسط تا ۲ هکتار زمین و ۱۶% مجموع زمینهای قابل کشت، دومی از ۲ تا ۱۰ هکتار زمین و ۳۹ درصد مجموع زمین های قابل کشت و سومی با ۴۶ درصد کل اراضی قابل کشت و از ۱۰ تا ۱۰۰ هکتار هر یک زمین داشته اند. (۱) جهت

(۱) استناد به این آمارها بطور مطلق مسلما " اشتباهاتی را از نظر ارزیابی وضع در بر دارد

غازان خان و غیره) و بعضی دیگر از نقائص جزئی بهیچوجه از ارزش والای کتاب نمیکاهد و مسلم است که مولف محترم با استفاده از آرای موحود فعلی در جامعه ایران میتواند مقاصد و نظریات خویش را در مورد علل سقوط کشاورزی ایران و سایر مسائل حاد آن در آثار بعدی روان تر و واضح تر، برای خوانندگان تشریح نماید. ما خوانندگان دقیق این اثر را بدوستان و هموآداران حزب توصیه میکنیم.

ا - س -

سرما بیداری باشد، در حالیکه هرگاه این ارقام با ارقام قبل و یا بعدی کتاب مقایسه میشدند می توانستند نقش طبقات و بخصوص نقش بورژوازی ده ایران را تا اندازه ای روشن تر نمایند (از جمله این ارقام، جدولهای مربوط به وضع بازار ده، مقدار فروش مواد کشاورزی و غیره میباشد). این بحث با توصیف وضع لنجا - ناتاصفهان که حاوی ارقام جالب و روشنگرانهاست خاتمه می یابد. البته تکرار بعضی از مسائل نبودن توضیح برای بعضی از مفاهیم و لغات، بعضی از قلم افتادگیها در مورد اصلاحات مهم ارضی در قرون وسطی (اصلاحات

شعر اعتراض

کتابی است دربرگیرنده اشعار پانزده تن از شعرای امروز ایران و شعر خانم ناصره شرما، گردآورنده این مجموعه، شاعر و نویسنده هندی.

کتاب که دارای چاپی شایسته است با قطع وزیری، از طرف موسسه انتشارات ویکاس دهلی نو بمبئی انتشار یافته است.

در مقدمه آمده است که: "این کتاب آئینه تمام قد نمای حال و روز کنونی مردم ایران و چکیده ای از هیجانات فکری آن ملت در جریان انقلاب است. در این مجموعه، آثاری از آن گروه گویندگان گردآوری شده که حتی از نثار جان شیرین خود بمنظور تحصیل عدالت اجتماعی و استقلال وطن دریغ نکردند. قطعات انتخاب شده بازگوکننده تضادهای درهمه شئون اجتماعی

و مسائل مربوط به اخلاقیات، اقتضایات و امور مذهبی و سیاسی میباشد..." و باز از مقدمه پیداست که خانم ناصره شرما لیسانس زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه جواهر لعل نهرو دهلی - نو میباشد که زبانهای هندی، اردو، انگلیسی و پشتو نیز آشنائی دارد، از کارهای دیگر ایشان میتوان "قصه جام" و "شامی کاغذ" و "پله های شصت" را نام برد.

شعرائی که آثارشان در این مجموعه درج گردیده عبارتند از، نیما، خسرو گل سرخی، مرضیه اسکویی، نعمت میرزا زاده (آزرم)، احمدشاملو، جواد محدثی، مهدی اخوان ثالث، هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سابه)، محمدعلی احمدیان، محسن میهن دوست، جعفر کوش آبادی، سیاهوش کسرائی، سوسن میهن دوست

بلکه اجتماعی نیز هست درباره شخصیت شمس با زبانی رنگین، با شور انسانی دل نشین نوشته شده و بدینسان مسلماً یکی از بهترین آثار این مولف را بوجود آورده است. مولف، شمس را که می گفت: "بسوختم که ساختن درسوختن است"، "خرابش کردم که عمارت در خرابی است"، "شمس را که می گفت: "جانبا زان مرگ را چنان میجویند که شاعر قافیه را، بیمار صحت را، محسوس خلاص را، کودکان آدینه را." "شمس را که میگفت: "آدمی را رنج چگونه مستعد نیکی ها میکند!" بدرستی بعنوان شخصیتی انقلابی معرفی میکند، شخصیتی که نمیتوانست در رنج کبیری مانند مولوی اثرات ژرف باقی گذارد. در اثر آقای دکتر صاحب الزمانی رازناک بودن شخصیت شمس نیز مورد بررسی قرار میگردد. خود او سخن دارد که در سر لوحه کتاب بیاد شده است: "آن خطاط سه گونه خط نوشتی، یکی او خواندی لاغیر، یکی راهم او خواند و هم غیر، یکی او رانه او خواندی و نه غیر او. آن خط منم." مولف میکوشد این خط ناخوانا برای همگان (حتی برای خود نویسنده) را بخواند و تلاشش در این امر اگر کاملاً هدف رس نباشد، جالب، جستجوگرانه و ژرف بینانه است. ا. ط

سیاست و اقتصاد عصر صفوی

اخیراً "اشرجدید آقای باستانی پاریزی مولف پرکار و مطلع و شیرین سخن معاصر تحت عنوان "سیاست و اقتصاد عصر صفوی" بوسیله خودایشان برای "کتابخانه دنیا" ارسال گردید. این اثر با فهارس ضمیمه به ۵۷۳ بالغ است. آقای پاریزی

و ناصره شما.

کتاب دارای پاره ای اشتباهات چاپی و بعضی اشتباهات در انتساب اشعار به بعضی شاعران یا اسامی آنها است. ذیلاً یکی از کارهای خانم ناصره شما را که در کتاب شعرا اعتراض خودشان به "مردم ایران" تقدیم داشته اند، میخوانید.

تانک بر سر کوجه ایستاده است

گوئی زنی برسم آرایش

بر بافته کیسوی خویش

کلی زده است

سینه شهیدان

با کلوله های سربی

کلیاران شده است

چه آرایش شگفت انگیز

و مقدسی!

خط سوم

آقای دکتر ناصرالدین صاحب - الزمانی کتاب "خط سوم" خود را در ۶۲۶ صفحه درباره شمس الدین ملکداد تبریزی دوست معروف مولانا جلال الدین مولوی و مولف کتاب "مقالات" نوشته و در قسمت دوم کتاب (۲۲۱ صفحه) سخنان شمس را کزین کرده و بجا پ رسانده اند. در واقع "مقالات شمس" یادداشت های مغشوش و گاه نامفهومی است که به کزین سازی نیازمند است ولی حتی پس از این کزین آقا دکتر صاحب الزمانی، این نیاز باقی است که "مقالات" نوخانی و نوسنجی شود. این کتابی است درخورد پژوهش های بیشتر.

ولی تفسیر مشروح آقای صاحب - الزمانی که این بار نه فقط روانکاوانه،

سودمندی بوجود آورده اند که روح طنز و طرفه گوئی ایشان، آنرا آراسته و خواندنی تر ساخته است. ا. ط

تاریخ اجتماعی ایران

تا کنون سه جلد از هشت جلد کتاب عظیم آقای مرتضی راوندی بنام "تاریخ اجتماعی ایران" از طرف بنگاه نشریاتی "امیرکبیر" منتشر شده است و خوانندگان چشم‌براهند که پنج جلد دیگر نیز، که مولف آماده ساخته است، نشریابد.

آقای راوندی ۳۱ سال از زندگی خود را با تلاشی درخوردآفرین، صرف تصادق این اثر بزرگ ساخته اند و پس از سه جلد کتاب "تاریخ تحولات اجتماعی" ایشان، این در واقع تکمیل آن کار، و اقدامی در راه اجراء یک وظیفه علمی و تاریخی هنگفت است که به عهده گرفته، و از عهده برآمده‌اند.

ایشان آقای راوندی از دیدگاه مترقی: عشق به خلق، عدالت، قبول قانونمندی بودن روند اجتماعی، قبول حرکت تکاملی تاریخ نوشته شده است. این اثر بر پایه دهها و صدها اثر دیگر که آقای راوندی با استقامت کامل آنها را بررسی و از آنها بهره جسته‌اند، نگاشته شده و چون با بیانی همه فهم نگارش یافته، بنظر ما منبع گرانبهائی است برای زحمتکشان آگاه و جوانان مادر باره تاریخ میهن خود و جهات مختلف این تاریخ.

ایشان در هفتمین و آخرین فصل خود با سندیت و مراجعه به منابع، و نقل قول‌های موثق ارائه می‌شود.

جلد اول اثر در ۸۰۳ صفحه (با ضافه فهرست راهنما) دوران ماقبل تاریخ و

که جزاین اثر، ۳۱ اثر دیگر نشر داده‌اند (و از آنجمله ۱۲ اثر مربوط به کرمان) و مولف کتب شناخته شده‌ای مانند "خاتون هفت قلعه" و "آسیای هفت سنگ" و "نمای هفت بند" و "اژدهای هفت سر" و "کوچه هفت بیج" و "زیر این هفت آسمان" هستند (که همگی به چاپ دوم رسیده) نیا زمندیه معرفی نیستند. کتاب کنونی ایشان از دیدگاه خاص تاریخ نویسی مولف نگارش یافته که گرچه در جستجوی برخی قوانین روحی و اجتماعی و در حرکت تاریخ هستند، ولی البته تئوری تاریخی مورد قبول این مجله را پایه اسلوبی تحلیل خویش قرار نمی‌دهند. این امر مانع از بسپاری مشاهدات و تعمیمات جالب ایشان در بررسی وقایع نشده است. کتاب سرشار است از فاکتها و اسناد جالب درباره اقتصاد و سیاست و تمدن دوران صفوی از آغاز تا پایان و با آنکه در این زمینه کتب جالب آقای نصرالله فلسفی وجود داشته، این کتاب بهیچوجه تکرار مکرر نیست و نقش ویژه خود را در شناخت تمدن صفوی ایفاء میکند.

دردوران صفوی و بویژه در دوران عباس اول و عباس دوم تلاش جدی در کشور ما برای رفع عقب ماندگی ایران در قیاس با تمدن اروپائی (که این عقب ماندگی دیگر آغاز شده بود) بعمل می‌آید ولی مناسبات فرتوت فتو دالی و سپس هرج و مرج داخلی و سرانجام استعمار این روند را سد میکند. در دوران قاجار این روند بوسیله قائم مقام و امیرکبیر و تا مدتی سپس لار دنبال میشود ولی باز بجائی نمیرسد، تا آنکه سلسله پهلوی آنرا در کزراه "سرما به داری وابسته" می‌افکند. آقای باستانی پاریزی درباره این آغاز تلاش ایرانیان برای دراک و اخذ تمدن اروپائی اثر جامع و بسپار

تاریخ کشور ما را از دیدگاه مولف عرضه میکند.

جلد سوم در ۷۷۲ صفحه است و به طبقات اجتماعی در ایران بعد از اسلام اختصاص دارد و وضع کشاورزان و فئودالها، روحانیان، بردگان، قشرهای تهیدست قرون وسطائی، موقعیت اجتماعی زنان را به تفصیل توصیف میکند.

مضمون ابراز این آرزو که جلدهای پنجگانه باقی مانده (درباره شیوه حکومت، وضع تولیدی و اقتصادی، عادات سنن اجتماعی، جریانات مذهبی، جریانات فلسفی) نیز بهمت مولف و ناشر هرچه زودتر از چاپ درآید، بررسی کتاب پر مضمون و بسیار آموزنده آقای راوندی را به همه خوانندگان مجله "دنیا" توصیه میکنیم. ا. ط

سیرتکاملی انسان، وضع جهان در طلیمه دوران تاریخی، تمدنهای خاورمیانه و جهان باستان، حکومت هخامنشیان و پارتیان و ساسانیان را دربرمیگیرد و متضمن مطالب فوق العاده جالبی است که آقای راوندی از گوشه و کنار دربار مسائل یاد شده گرد آورده و آنها را در خدمت آن تحلیل مترقی اجتماعی که بسندان معتقد بوده اند، نهاده اند.

جلد دوم علل ظهور نهضت اسلامی، خلفای اموی و عباسی، جنبشهای اجتماعی در ایران، حکومتهای آل بویه، غزنویان، سلجوقیان، اتابکان، خوارزمشاهیان، وضع اجتماعی دوران مغول و تیمور، صفویه، افشاریه و زندیه و قاجاریه دربرمیگیرد. وبه ۶۰۰ صفحه بالغ میگردد. در واقع جلد اول و دوم کتاب

تصحیح و پوزش

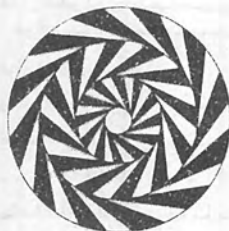
با وجود کوششهایی که بعمل میآید، مجله هنوز از غلطهای چاپی و بی دقتی هادری امان نیست. ضمن پوزش از خوانندگان عزیز برخی از این نارسائیها را که در شماره ۲ مشاهده شده باینوسیله اصلاح میکنیم.

- ۱- در صفحه ۸۷، سطر ۶ از بالا "غیر مسلحانه" نادرست و "غیر قهرآمیز" صحیح است.
- ۲- در صفحه ۹۵، سطر ۲ از پایین "راه قهرآمیز و راه مسالمتآمیز" نادرست و "راه مسالمتآمیز و راه غیر مسالمتآمیز" صحیح است.
- ۳- در صفحه ۱۱۷، سطر ۱۵ از بالا "مستقلات" غلط و "مستغلات" صحیح است.
- ۴- در بخش "پرسشها و پاسخها"، در جریان ستون بندی، برخی جا بجائی که پیش آمده که بدین نحو اصلاح میشود: جای مطالبی که در ستون دوم صفحه ۱۹۲ با کلمات "لذا کودکانه است اگر..." آغا میشود تا پرسش دوم ادامه مییابد، باید با جای مطالب مندرج در صفحه ۱۹۴ که با کلمات "لذا ابدان" تعجبی نیست اگر..." و الخ تعویض شود.

در شماره ۳

شماره ۳ ص ۸۳ سطر ۱۳ باید چنین تصحیح شود: چراغ صبح که بر میدمد زبام شما
ص ۱۴۶ سطر ۳۶ غرق بخون فرزندش

رویدادهای ایران



۲۶ آبان

اسلامی موظف و متعهد به تامین آن در اسرع وقت میباشد.
حزب توده ایران آمادگی خود را برای کمک بزشکی به زلزله زدگی خراسان اعلام داشت.
گروگانهای زن و سیاهپوست از لانه حاسوسی آزاد شدند.
شورای انقلاب طی پیامی هرگونه تحمض و گروگان گیری و اعتصابات بهانه حویانه را ضد انقلابی اعلام کرد.

۲۸ آبان

کمیته مرکزی حزب توده ایران طی اعلامیه‌ای پیام امام رانختین گام بزرگ در راه پایان دادن به محرومیت های خلق کردارزایی کرد. در این اعلامیه گفته شده است، این گام بزرگ و تاریخی صفحه درخشانی از پیروزی بزرگ مردم ایران است.

زلزله خراسان بیشتر از ۳۸۵ نفر را کشت.
امام گروههای اسلامی و ملی را به تفاهم دعوت کرد.
روابط سیاسی ایران و لیبی آغاز شد. نویسندگان، شاعران، مترجمان، هنرمندان متعهد از مشی ضد امپریالیستی و خلقی امام خمینی پشتیبانی کردند.

۲۷ آبان

امام طی پیام مهمی به خلق کرد و دیگر خلقهای ایران اعلام کرد که حق اداره امور محلی و ملی به آنها داده میشود. امام در پیام خود به کردها گفت حق اداره امور داخلی و محلی و رفع هرگونه تبعیض فرهنگی و اقتصادی و سیاسی متعلق به تمام قشرهای ملت است منجمله برادران کرد که دولت جمهوری

یک آذر

در اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران گفته شد، بیروزی قطعی و نهایی انقلاب منوط به حمایت و نیروی کار و کوشش زحمتکشان است.

تیمسار مدنی فرمانده نیروی دریائی گفت: "به نیروی دریائی ایران فرمان آماده باش داده شد."

سرپرست دادگاههای انقلاب گفت: "حزب دموکرات کردستان دوباره برسمیت شناخته میشود."

۳ آذر

اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران: "برای مقابله با خطر تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا از هرباره آماده شویم."

دفتر امام طی اعلامیه ای اعلام کرد: "جاسوسان آمریکائی مردم را دعوت به اشغال سفارتخانه شوروی نموده اند."

صدمین شماره روزنامه مردم ارگان مرکزی حزب توده ایران در دوران فعالیت علنی جدید منتشر شد.

آمریکا ثیها و انگلیسیهای مقیم ایران به پشتیبانی از اقدام دانشجویان خط امام راه پیمائی کردند.

۴۰۰ زندانی بر اساس نقشه قبلی و با کمک ملاقات کنندگان از زندان مشهد فرار کردند.

۴ آذر

حزب دموکرات در کردستان اعلام آتش بس کرد. رهبران حزب دموکرات با پذیرش رهبری امام و اعلام وفاداری به جمهوری اسلامی این آتش بس را اعلام

نمودند.

آندره گرومیکو وزیر امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اعلام کرد شوروی به آمریکا اجازه حمله به ایران را نمیدهد. او گفت شوروی نمیتواند حضور نظامی آمریکا را در مرزها پیش تحمل کند.

امام ملاقات با کارتر را رد کرد.

امام گفت: "ما در ایران اسرار اسلاف کارتر و خود ایشان را فاش خواهیم کرد. امام همچنین گفت: گروهگانهای آمریکائی حاسوس محاکمه میشوند."

۲۹ آبان

مردم تهران به با مهارفتند و با سردادن الله اکبر خاطره شهدای اول محرم را گرامی داشتند.

مذاکره بارهبران مذهبی و سیاسی کردها آغاز شد.

استاندار خراسان و آیت الله لاهوتی سرپرست سپاه پاسداران استعفا دادند.

۱۰ گروهگان زن و سیا هپوست آزاد شدند.

۳۰ آبان

کمیته مرکزی حزب توده ایران به مناسبت آغاز پانزدهمین سده هجری به امام خمینی تبریک گفت. در این پیام گفته شده ما امیدواریم که بیشتر است در قرن پانزدهم هجری به صلح پایدار و دوستی بین همه خلقها، به پایان بخشیدن به حیات ننگ بار امپریالیسم، به آزادی و برابری دست یابد.

مردم تهران در یک راهپیمائی میلیونی به مناسبت روز اول محرم و آغاز پانزدهمین سده هجری، نفرت خود را از امپریالیسم آمریکا اعلام داشتند.

۷ آذر

کمیته مرکزی حزب توده ایران اعلام کرد: "حزب توده ایران به قانون اساسی رای مثبت میدهد".

در زلزله مجدد خراسان چند دهکده ویران و دهها نفر کشته شدند.

امام گفت: "اجازه نمیدهیم کسی در مملکت ما دخالت کند. اگر کارتر شاه مخلوع را پس ندهد برای حوادث بعدی آماده ایم".

۸ آذر

میلیونها نفر به مناسبت روز تاسوعا دست به راهپیمایی زدند و جنایات آمریکا را محکوم کردند. در قطعات مه هائی که در سراسر ایران صادر شد مردم خواستار قطع وابستگی ایران به آمریکا در همه زمینهها شدند.

۹ آذر

در تظاهرات میلیونی مردم به مناسبت روز عا شورا، میریالیسم با نکی محکوم شد. مردم شعار میدادند "نبرد با آمریکا، شعار ماست امروز".

امام خمینی اعلام کرد "اگر اشکالی باشد ممکن است در متمم که در نظر گرفته اند، رفع شود".

۱۰ آذر

صادق قطب زاده وزیر امور خارجه شد. او گفت "ایران به جلسه شورای امنیت نمی رود".

امام: "ربا باید هر چه زودتر از بانکهای ایران حذف شود".

رضا اصفهانی معاون وزارت کشاورزی اعلام کرد "زمینهای مالکان بزرگ مصادره میشود".

هیات ویژه دولت برای کردستان اعلام کرد: "بعضی از سازمانهای سیاسی در کردستان اخلاک‌گرپهای شدیدی را آغاز کرده‌اند".

دکتر قاسملو رهبر حزب دموکرات کردستان در مصاحبه‌ای گفت: "همه نیروهای کردعلیه تحاوزا آمریکا خواهند جنگید".

کمیته مرکزی حزب توده ایران اعلام کرد: "حزب توده ایران سیر تحسول مذاکرات مربوط به آتش بس کردستان را با خوش بینی تلقی میکند".

کمیته مرکزی حزب توده ایران در باره ایجاد خانه حزب فراخوان داد. سفرینی صدر وزیر امور خارجه به نیویورک به تعویق افتاد.

۶ آذر

دهها هزار نفر بدعوت سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران در یک گردهمایی در زمین چمن دانشگاه پلی تکنیک اجتماع کردند. در این مراسم رفیق احسان طبری عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران سخنرانی کرد و سیاه و کسرائی شعر خواند. جمعیت انبوه بعد از پایان مراسم دست به راهپیمایی زد و به مقابل لانه جاسوسی آمریکا رفتند. صف عظیم انبوه راهپیمایان شعار "زننده باد حبهه متحد خلق ما علیه امپریالیسم. امام گفت: "به همه اشخاص تعلیمات نظامی بدهید".

اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران "تمام خلق باید از نظر نظامی مجهز شود".

پرواز هواپیماها بر فراز قم ممنوع شد.

● ۱۱ آذر

به‌لانه جاسوسی آمریکا رفتند و با ردیگر جنایات این کشور را محکوم کردند.

میلیونها نفر در سراسر ایران در همه‌پرسی قانون اساسی شرکت کردند. توده‌های مردم به پای صندوقها رفتند و به قانون اساسی گفتند: "آری"

● ۱۷ آذر

کمیته مرکزی حزب توده ایران طی اعلامیه‌ای خواستار اتحاد برای مقابله با ضدانقلاب در تبریز شد. در این اعلامیه گفته شده بود "در روزهای اخیر در تبریز حوادث ناگوار و خونینی روی داده است. همه چیز حاکی از آن است که ضدانقلاب - امیرالیسم و با زماندگان رژیم سرنگون شده پهلوی - جبهه جدیدی را در آذربایجان علیه انقلاب باز کرده است. امام در پیامی بمناسبت حوادث قم و تبریز گفت: "بجای اختلاف در این وقت حساس، آمریکا را هدف بگیرید".

از طرف شورای انقلاب رئیس‌کل بانک مرکزی ما مورخ حذف بهره شد.

● ۱۲ آذر

کلیه اختیارات کشوری و لشکری در کردستان به هیأت ویژه واگذار شد. شورای انقلاب اعلام کرد "انتخابات ریاست جمهوری و مجلس دوماه دیگر برگزار میشود".

● ۱۴ آذر

عوامل مشکوکی به خانه آیت‌الله شریعتمداری در قم حمله کردند و شخص‌ناشناسی، پاسداری را که برپایم خانه آیت‌الله شریعتمداری ایستاده بود با شلیک گلوله کشت.

● ۱۸ آذر

دانشجویان پیرو خط امام سندی را فاش کردند که نشان میداد مهندسان رحمت‌اله مقدم مراغه‌ای که اسناد را رابطه او با لانه جاسوسی آمریکا بدست آمده، دبیرکل نهضت دموکراتیک بود و از طرف حزب جمهوری خلق مسلمان نامزد نمایندگی مجلس خبرگان شد. و از آذر - با یحان انتخاب گردید. دانشجویان پیرو خط امام همچنین سندی را منتشر کردند که از رابطه سرمایه‌داری بنام مهدی روغنی با لانه جاسوسی خبر میداد.

● ۱۵ آذر

به بهانه محکوم کردن حمله به خانه آیت‌الله شریعتمداری حزب جمهوری خلق مسلمان در تبریز دست به راه‌پیمایی زد و افراد مسلح این حزب را دیوتلوویزیون مرکز تبریز را اشغال کردند. با رفتن قطب زاده، اداره رادیو و تلویزیون شورائی شد.

● ۱۹ آذر

مردم تبریز بعد از یک راه‌پیمائی عظیم و خواندن نماز وحدت بطرف مرکز رادیو و تلویزیون تبریز رفتند و ایمن مرکز را اشغال افراد مسلح حزب جمهوری خلق مسلمان بیرون آوردند. امام گفت: "در قم میخواهند غائله بپاکنند اما موفق نشدند".

مراسم بزرگداشت خاطره شهدای ۱۶ آذر با شرکت رفیق تقی کی منش عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران برگزار شد. شرکت‌کنندگان در این مراسم که در آملی تگاتر دانشکده فنی دانشگاه تهران برگزار شد، بعد از پایان مراسم به راه‌پیمائی پرداختند،

● ۲۰ آذر

رئیس کل بانک مرکزی گفت: "حذف ربا در نظام بانکی قطعی شد". او همچنین گفت "قطع رابطه ریال با دلار قطعی شد"

● ۲۲ آذر

مردم تبریز در یک اجتماع بزرگ از امام خمینی پشتیبانی کردند. بر اساس لایحه ای که در شورای انقلاب تصویب شد، مجازات متجاوزین به اموال عمومی اعدام تعیین شدند. وزیر کشور جزئیات طرح شورا را در استانیها اعلام کرد. حجت الاسلام خامنه ای عضو شورای انقلاب و نماینده این شورادر وزارت دفاع طرح تشکیلات جدید ارتش و سپاه پاسداران را اعلام کرد.

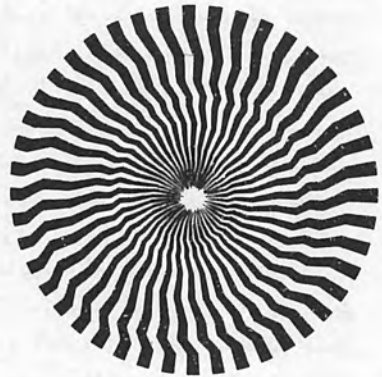
شورای انقلاب طرح اشتغال کلیه بیکاران کشور را تصویب کرد. شهردار تهران گفت: "دو خط مترو سال آینده احداث میشود".

روحانیون شهرهای مختلف با فرستادن نامه و تلگراف به آیت الله شریعتمداری خواستار انحلال حزب جمهوری خلق مسلمان شدند. لایحه جدید سهم شدن کارگران در سودکارخانهها به تصویب شورای انقلاب رسید.

● ۲۱ آذر

امام درخواست ادواردکنندی را برای ملاقات رد کرد.

رویدادهای جهان



وزیران خارجه و دفاع پیمان ورشو در اجلاس‌های خود در برلین و ورشو ضمن بررسی اوضاع کلی جهان پیشنهادهای سازنده خود را در مورد کاهش تسلیحات و تخفیف تشنج در اروپا به سازمان‌ها و تسلیم کردند. در پی این دو اجلاس بود که اتحاد شوروی آمادگی خود را برای کاهش شمار موشکهای بُرد متوسط در نواحی غربی خاک خود، در صورتیکه موشکهای مشابه در اروپا غربی مستقر نشود، مطرح کرد. اتحاد شوروی همچنین پیشنهاد کرد بیدرتک مذاکرات میان دو طرف آغاز شود و در این زمینه بدون تلف کردن وقت اقداماتی صورت گیرد.

وزیران خارجه پیمان ورشو از کشورهای عضو سازمان نظامی ناتو خواستند اوضاعی را که در اروپا در حال تشکیل گرفتن است بار دیگر مورد بررسی قرار داده و از هرگونه اقدامی که اوضاع را متشنج کند خودداری نمایند. اما

بررسی رویدادهای جهان را طی چند هفته گذشته اینبار از اروپا آغاز میکنیم. زیرا که نتایج کنفرانسهای مختلف در این قاره میتواند در تحولات سیاسی اروپا و جهان در آینده اثراتی چشمگیر داشته باشد.

کنفرانس وزیران خارجه پیمان ورشو در برلین، کنفرانس وزیران دفاع این پیمان در ورشو و کنفرانس وزیران خارجه و دفاع سازمان نظامی ناتو در بروکسل با قطعنامه‌ها و تصمیمهای خود بار دیگر بروشنی دو گرایش اساسی در جهان را نشان دادند. گرایش اول، گرایش صلح، خلع سلاح و کاهش تشنج بود و گرایش دوم، دامن زدن به مسابقه تسلیحاتی، افزایش تشنج و بازیچه قرار دادن سرنوشت خلقها.

● **کنفرانس وزیران خارجه و دفاع پیمان ورشو**

حتی در آلمان فدرال تظاهرات بزرگی در مخالفت با طرح ناتو برپا شد و ۲۵ نماینده سوسیال دموکرات در برلین بعنوان اعتراض به اقدام این حزب که به فشار آمریکا تسلیم شده بود از آن کناره‌گیری کردند. همانطور که گفته شد برغم این اعتراضات سا یروس ونس طرح آمریکا را به متحدان اروپائی این کشور تحمیل کرد و "شریک بزرگتر" تمایلات و حتی منافع "شرکای کوچکتر" را نادیده گرفت و بدین ترتیب ماهیت "برابری" انحصار ناتو بخوبی روشن شد. ناتو با این تصمیم خود تلاش دارد ابتدا میزان سلاح‌های خود را افزایش داده و آنگاه از موضع قدرت با پیمان ورشو وارد مذاکره شود. کشورهای سوسیالیستی اعلام کردند نمیتوانند مذاکره بر اساس موضع قدرت ناتو را بپذیرند. کشورهای سوسیالیستی یا داور شدند تصمیم ناتو شالوده مذاکرات را از میان برده است.

زمینه‌های سیاست ناتو را باید در مفاهیم استراتژیک این سازمان نظامی جستجو کرد که اساس آن بدکترین پنتاگون در مورد وارد کردن ضربه نخست هسته‌ای قرار دارد. هرچند این دکترین ممکن است احتمالاً حدی برای آمریکا مفید باشد، اما مردم اروپای غربی در این میان جداً در معرض خطرنا بودی قرار میگیرند. حزب کمونیست فرانسه در ارتباط با این واقعیت بود که اعلام کرد زمامداران آمریکا کلاً نشان داده‌اند در جهت منافع خود، برای مردم اروپای غربی اهمیتی فائول نیستند.

کنفرانس بروکسل نشان داد که سازمان نظامی ناتو زیر فشار آمریکا مسیر دیگری را پیش گرفته است.

● کنفرانس بروکسل

وزیران خارجه و دفاع ناتو در بروکسل با یک تصمیم خطرناک، نه تنها به تشنج دراروپا دامن زدند، بلکه به سرنوشت ملت‌های قاره اروپا بایی اعتنا -ئی کامل روبرو شدند.

وزیران ناتو برغم احساسات خصمانه افکار عمومی اروپای غربی و محافل صلح دوست و ترقیخواه جهان وبه رغم پیشنهادهای پیمان ورشو، با استقرار حدود ششصد موشک هسته‌ای بُرد متوسط در اروپای غربی موافقت کردند. این تصمیم حتی با مخالفت رسمی چند کشور عضو سازمان نظامی ناتو روبرو شد.

وزیران ناتو برافشار آمریکا پیشنهادهای منطقی پیمان ورشو را نادیده گرفتند و بدین ترتیب گام دیگری درجهت تشدید مسابقه تسلیحاتی برداشته شد.

پیش از آغاز کنفرانس بروکسل، سازمان‌ها و احزاب ترقیخواه اروپای غربی با برگزاری تظاهرات گسترده خواسته بودند که پیشنهادهای اتحاد شوروی جدا مورد توجه قرار گیرند.

این احزاب طرح استقرار موشک‌های تازه آمریکائی را در اروپای غربی خطری جدی برای امنیت ملت‌های این منطقه میدانند. پارلمان هلند در یک اجلاس توفاتی با اکثریت آراء و با همکاری احزاب چپ و بسیاری از نمایندگان دموکرات مسیحی با استقرار موشک‌های تازه در خاک این کشور مخالفت کرد.

دولتهای دانمارک و نروژ نیز زیر فشار افکار عمومی مردم خود با استقرار این موشک‌ها در اروپای غربی مخالفت کردند.

● خروج قسمتی از نیروهای اتحاد شوروی از جمهوری دموکراتیک آلمان

تحولات خاورمیانه مورد بررسی قرار گرفت. عرفات در مسکو "اتحاد شوروی، کشور لنین بزرگ" را "دوست بزرگ" خلق فلسطین خواند.

آغاز خروج بیست هزار سرباز و هزار تانک اتحاد شوروی از جمهوری دموکراتیک آلمان از دیگر تحولات مهم قاره اروپا بود، اقدامی که در جهت کاهش تنش و ایجاد محیط تفاهم صورت گرفته است. خروج نیروهای اتحاد شوروی از جمهوری دموکراتیک آلمان در پی سخنان نوامبر گذشته لئونید برژنف در برلین صورت میگیرد که طی آن رهبر اتحاد شوروی اعلام کرده بود این کشور بطور یکجانبه بیست هزار سرباز و هزار تانک خود را ظرف دوازده ماه از جمهوری دموکراتیک آلمان خارج خواهد کرد.

● انتخابات پرتغال

در انتخابات پارلمانی در پرتغال هرچند جناح راست بطور کلی پیروز شد اما حزب کمونیست نیز موفق شد که شمار کرسی های خود را نسبت به دوره پیش افزایش دهد. پیش از انتخابات، سوسیالیستها، پیشنهاد مربوط به ائتلاف با حزب کمونیست را رد کرده بودند. در پی این انتخابات حزب کمونیست در مورد تلاش نیروهای راست برای ایجاد فضای غیر دموکراتیک در کشور هشدار داده است.

★ گزارش لئونید برژنف به شورای

● مسائل اقتصادی

عالی اتحاد شوروی

در حالیکه جهان سرمایه داری پیشرفته هزینه های نظامی خود را افزایش میدهد زحمتکشان کشورهای سرمایه داری بهمان اندازه زیر فشار طاقت فرسای تورم و بیکاری قرار میگیرند. در اروپای غربی اعتصاب و تظاهرات کارگران و دیگر زحمتکشان بعنوان اعتراض به تورم فزاینده ادامه داشت.

اجلاس شورای عالی اتحاد شوروی و گزارش لئونید برژنف به این شورا از دیگر رویدادهای مهم اروپا در چند هفته گذشته بود. این گزارش نشان داد که بخشهای مختلف اقتصاد اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۹ برنامه های پیش بینی شده را اجرا میکند و درآمد واقعی مردم حدود ۳ درصد افزایش یافته است. بودجه سال آینده نیز تسلیم شورای عالی شد که طی آن بار دیگر بودجه دفاعی شوروی برای چندمین سال پیاپی کاهش یافته است. سال آینده بودجه دفاعی اتحاد شوروی حدود ۲۵ میلیارد است که تنها ۶ درصد کل بودجه را تشکیل میدهد.

در لندن دهها هزار نفر دست به تظاهرات زده و به سیاست های اقتصادی دولت محافظه کار مارگارت تاچسر اعتراض کردند. بموجب آمارهای رسمی نرخ تورم در انگلیس به ۱۷/۵ درصد رسیده است و در هفته های اخیر پنجاه هزار نفر از کارگران شرکت ملی فولاد بیکار شده اند. در فرانسه حزب کمونیست دولت را بخاطر کاهش مخارج رفاهی طبقات کم درآمد مورد استیضاح

★ دیدار یاسر عرفات از مسکو از دیگر رویدادهای مهم اروپا دیدار یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین از مسکو بود که طی آن

کارشناسان اقتصادی آمریکا این مسوور احتمالاً در سان آئینده بایک رشد منفی روبرو خواهد بود. نرخ تورم در آمریکا اکنون به ۱۲ درصد میرسد.

● سازمان ملل :

مجمع عمومی سازمان ملل در آخرین نشست های سی و چهارمین اجلاس خود چند قطعنامه مهم در مورد خاورمیانه، آفریقا و مبارزه با برتری طلبی تصویب کرد. مجمع عمومی در قطعنامه های خود معاهدات جداگانه صلح در خاورمیانه را محکوم کرد و خواستار پایان دادن به اشغال سرزمین های عرب شد. مجمع عمومی همچنین به نقض فاحش حقوق بشر از سوی اسرائیل در سرزمینهای عربی اعتراض کرد. دریک قطعنامه دیگر، مجمع عمومی اعلام کرد رژیم نژادپرست آفریقایی جنوبی مانع بزرگ استقلال نامی بیاست نمایندگان بسیاری از کشورهای آفریقایی حمایت کشورهای غربی از آفریقایی جنوبی را محکوم کردند.

قطعنامه مهم مخالفت با اشکال مختلف برتری طلبی نیز از تصویب مجمع عمومی گذشت. در این قطعنامه از جمله صهیونیسم و نژادپرستی از موارد بارز برتری طلبی توصیف شد، و امپریالیسم، استعمار، استعمارنوبشدهت موردنکوش قرار گرفته است. آندره کرومیکووزیر خارجه اتحاد شوروی در سخنان خود در مجمع عمومی سازمان ملل پیشنهاد کرده بود که این سازمان با هرگونه برتری طلبی مخالفت کند. پس از این پیشنهاد بود که نماینده چین تلاش کرد اذها را منحرف سازد و اعلام کرد سازمان ملل باید باصطلاح "برتری طلبی ابردرنها" را محکوم کند. سدرن ترسب نماینده چین از یکطرف ماهاهم مسخره

قرار داد. دولت ریمون بار برای مقابله با کسری بودجه بجای آنکه هزینه های نظامی را کاهش دهد هزینه های رفاهی را کاهش داده است. درایتالیا نیز مطابق روند کلی ماههای اخیر، کارگران چندبخش اقتصادی دست به اعتصاب های کوتاه مدت زدند و خواستار بهبود شرایط زندگی خود شدند.

● طرح سپاه واکنش سریع

بلافاصله بعد از آنکه سازمان ناتو تصمیم خطرناک خود را اعلام کردها رولد براون وزیر دفاع آمریکا فاش کرد که طرح مربوط به تشکیل سپاه واکنش سریع وارد مرحله اجرائی خود شده است. سخنان براون نشان داد امپریالیسم آمریکا که با اوج گیری جنبش آزادیبخش روبرو شده است، برای مقابله با آن میخواهد هرچه بیشتر به نیروی نظامی متوسل شود. جیمی کارتر بنوبه خود گفت ظرف چندسال آئینده ده میلیار ددلار برای تشکیل این سپاه اختصاص می یابد. این بودجه صرف ساختن ناوهای هواپیمابر کوچک، هواپیماهای حمل و نقل و بیژه برای انتقال افراد سپاه به چهار گوشه جهان خواهد شد. براون گفته است سپاه واکنش سریع در نقاط باصطلاح " داغ " جهان و بیژه در خاورمیانه، آفریقا، آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین برای حفظ منافع آمریکا مداخله خواهد کرد. در ارتباط با تلاشهای نظامی تازه آمریکا، اعلام شد بودجه نظامی ایس کشور در سال مالی آئینده به ۱۵۶ میلیارد دلار افزایش می یابد.

بودجه نظامی آمریکا درحالی افزایش یافته است که اوضاع اقتصادی کشور وخیم است و بیژه در بحر حمل و نقل کارگران دست به اعتصاب زدند. به گفته:

و عده داد که آمریکا کمکهای نظامی خود را به این دو کشور افزایش خواهد داد . بنا به نوشته روزنامه های آمریکا قرار است بعنوان پاداش به رژیم مصر که موافقتنامه کمپ دیویدا امضاء کرده است حدود سه میلیارد دلار کمک نظامی در اختیار این کشور قرارگیرد. از سوی دیگر معاون وزارت خارجه آمریکا اعلام کرده امنیت اسرائیل برای ایالات متحده از اهمیت بسیاری برخوردار است . سخنان نخست وزیر مصر مبنی بر اینکه اسرائیل نباید نگران ارسال سلاح از سوی آمریکا به مصر شود، نشان میدهد مسلح شدن ارتش مصر بخاطر نقش جدیدی است که امپریالیسم آمریکا بعنوان ژاندارم به این کشور تفویض کرده است. از سوی دیگر امپریالیسم آمریکا عربستان را نیز مسلح میکند و با پول نفت این کشور منافع خود را در منطقه حفظ مینماید. سرکوب تظاهرات بزرگ ضد آمریکائی در عربستان نشان داد از سلاحهای فروخته شده به رژیم ارتجاعی ریاض در راه چه مقاصدی استفاده میشود.

● تظاهرات در کرانه غربی

در پی تصمیم دولت اسرائیل مبنی بر اخراج و بازداشت شهردار شهر نابلس واقع در کرانه غربی رود اردن ، موج تظاهرات ضد اسرائیلی منطقه را فرا گرفت و شهرداران این نواحی بطور دسته جمعی استعفا دادند. مجمع عمومی سازمان ملل با همکاری کشورهای غیرمتعهد و کشورهای سوسیالیستی با تصویب قطعنامه‌های فشار مقامهای صهیونیستی را بر مردم کرانه غربی رود اردن و نوار غزه قویاً محکوم کرد و خواستار آزادی شهردار نابلس شد. دولت اسرائیل زیر

و کهنه شده مائوئیستی را بار دیگر پیش کشید و از طرف دیگر سعی نمود مقاصد واقعی دارودسته مائوئیستی حاکم بر چین را پنهان سازد. کیست که نداند بعد از امپریالیسم آمریکا ، این چین است که در آسیای جنوب شرقی سیاست برتری طلبانه‌ای دنبال کرده و کشورهای هندوچین را تهدید میکند و نسبت به تمام همسایگان خود ادعای ارضی دارد. برغم این تحریکات چین و آمریکا ، مجمع عمومی سازمان ملل در قطعنامه خود اساس پیشنهادهای اتحاد شوروی را مورد توجه قرار داد.

● احساسات ضد آمریکائی

مهمترین رویداد آسیا در هفته های گذشته تظاهرات بزرگ ضد آمریکائی در چند کشور بود که حمله به سفارت آمریکا در اسلام آباد نقطه اوج آن بشمار میرفت. پس از آنکه خبر حمله به مسجد الحرام منتشر شد، دانشجویان پاکستانی که عوامل امپریالیسم آمریکا را مسئول این حمله میدانستند به سفارت آمریکا در اسلام آباد حمله کرده و آنرا با خاک یکسان ساختند. در بنگلادش و هند نیز تظاهرات بزرگی علیه تحریکات آمریکا برپا شد و شرکت کنندگان در تظاهرات خواستار قطع نفوذ ریشه‌های آمریکا در منطقه شدند. * نزدیکی هرچه بیشتر مصر و اسرائیل روند نزدیکی و همکاری هرچه بیشتر رژیم سرسپرده مصر به اسرائیل در هفته های گذشته همچنان ادامه داشت و دولت مصر رسماً اعلام کرد در فوریه آینده سفارتخانه این کشور در اسرائیل گشایش می یابد. در پی اعلام این تصمیم کلیفورد الکساندر وزیر نیروی زمینی آمریکا از مصر و اسرائیل دیدن کرد و

فشار شدید افکار عمومی جهان حکم اخراج شهردار نابلس را لغو کرد.

● دیدار رهبر اتیوپی از

جمهوری دموکراتیک خلق یمن

دیدار منگبستو هایلِه ماریام رهبر اتیوپی از جمهوری دموکراتیک خلق یمن از دیگر رویدادهای منطقه خاور-میانه بود. در این دیدار رهبران دو کشور ضمن محکوم کردن توطئه‌های امپریالیسم جهانی و ارتجاع عرب علیه جنبش‌های بخش منطقه یادآور شدند انقلاب‌های اتیوپی و یمن دموکراتیک برغم این توطئه‌ها در مسیر تکامل پیش می‌رود. رهبران اتیوپی و جمهوری دموکراتیک خلق یمن یادآور شدند تهدیدات امپریالیسم آمریکا در منطقه و مجاور آبهای ایران نه تنها تهدیدی برای این کشور است بلکه امنیت تمام کشورهای منطقه و صلح جهانی را بخاطر انداخته است.

● تجاوز چین به

جمهوری سوسیالیستی ویتنام

تحریکات مسلحانه چین علیه جمهوری سوسیالیستی ویتنام در یک ماه گذشته همچنان ادامه یافت. نیروهای مسلح چینی بارها به خاک ویتنام تجاوز کرده و روستاها را غارت کردند، هواپیماها و کشتی‌های چینی نیز کرارا حرم‌هواشی و آبهای سرزمین ویتنام را مورد تجاوز قرار دادند. از سوی دیگر چین با کمک امپریالیسم آمریکا تلاش کرد با استفاده از مشکلات غذایی مردم کامپوچیا در امور داخلی این کشور مداخله کند. اما این تلاش‌ها عقیم ماند. کمک‌های وسیع اتحاد شوروی، جمهوری سوسیالیستی ویتنام و

دیگر کشورهای سوسیالیستی به کامپوچیا باعث شد تا مشکلات غذایی مردم این کشور که نتیجه مستقیم سیاست‌های جنایتکارانه پول پت - ینگ ساری است کاهش یابد. آمریکا و چین تلاش کردند تا از طریق مؤسسات بین‌المللی درپوش کمک‌رسانی به مردم کامپوچیا به‌باند. های پول پت - ینگ ساری اسلحه برسانند. علیرغم افساء شدن این توطئه تلاش‌های خرابکارانه علیه مردم کامپوچیا ادامه دارد و پول پت که از طرف چین حمایت می‌شود رسوایی و خیانت را تا به آنجا رساند که اعلام کرد برای اقدام علیه حکومت انقلابی کامپوچیا آماده است با لون نول متحد شود. لون نول همان کسی است که از طرف امپریالیسم آمریکا در اوائل دهه ۱۹۷۰ در کامپوچیا به قدرت رسید. پیشنهاد پول پت نشان داد که امپریالیسم و ماژوئیسم، دست‌در دست یگدیگر تا چه حد در توطئه علیه انقلاب‌های رهاشی بخش همکاری می‌کنند.

● اوضاع چین

مقامهای هنگ کنگ چند هفته پیش اعلام کردند سیل فراریان از چین به این سرزمین افزایش یافته است. بگفته این مقامات در سال جاری تاکنون نود هزار نفر از مردم چین به هنگ کنگ فرار کرده‌اند. فراریان اعلام کردند که مدت‌ها بیکار بوده‌اند. دیدار او هیرو نخست‌وزیر ژاپن از چین از دیگر رویدادهای مهم آسیای جنوب شرقی بود. در پی این دیدار چند روزنامه ژاپنی نوشتند ظاهراً «کاپی‌های نظامی» میان دو کشور تیز در مذاکرات مورد بحث قرار گرفته است.

تحولات در زیمبابوه (رودزیا) مهمترین رویداد آفریقا ورود لرد

اصطلاح حل و فصل مسئله رودزیا سخن میگوید فشار بر جبهه میهن پرستان را افزایش میدهد.

● صحرا

پیروزی‌های چریکهای جبهه پولیساریو در نبرد علیه سربازان اشغالگر مغرب در صحرا از دیگر رویدادهای مهم آفریقا بود. چریکهای جبهه آزادببخش پولیساریوطی چند درگیری با سربازان مغرب صدها تن از این سربازانرا کشتند و توانستند دوهواپیمای میراژ مغرب را سرنگون کنند. از سوی دیگر دولت موریتانی علیه مغرب که همچنان قسمتی از خاک این کشور را بطور غیرقانونی در اشغال خود دارد به سازمان ملل شکایت کرد.

سومز انگلیسی به سالیسبوری است که قرار است از سوی دولت لندن مأمور نظارت بر آتش بس و انتخابات در این سرزمین شود. جبهه میهن پرستان زیمبابوه اعلام کرده است طرح های انگلیس را که هدف آن تثبیت استعمارنو در زیمبابوه است نمیپذیرد. رژیم دست نشاندۀ سالیسبوری فعالیت سیاسی جبهه را " تا امضاء موافقتنامه آتش بس" ممنوع اعلام کرده و عده ای از مقام های آنرا بازداشت کرده است. از سوی دیگر یک ژنرال انگلیسی برای اولین بار فاش کرده است که سربازان رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی در زیمبابوه (رودزیا) علیه چریکهای جبهه میهن پرستان پیکار میکنند. بدین ترتیب درحالیکه دولت انگلیس ازبسه

در رویارویی لیبرالها با دموکراتهای انقلابی

در انقلاب ما، حزب ما با تمام نیرو از -

دموکراتهای انقلابی که پیرو خط امامند

پشتیبانی می کند ♦



انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۸

بها ۱۳۰ ریال